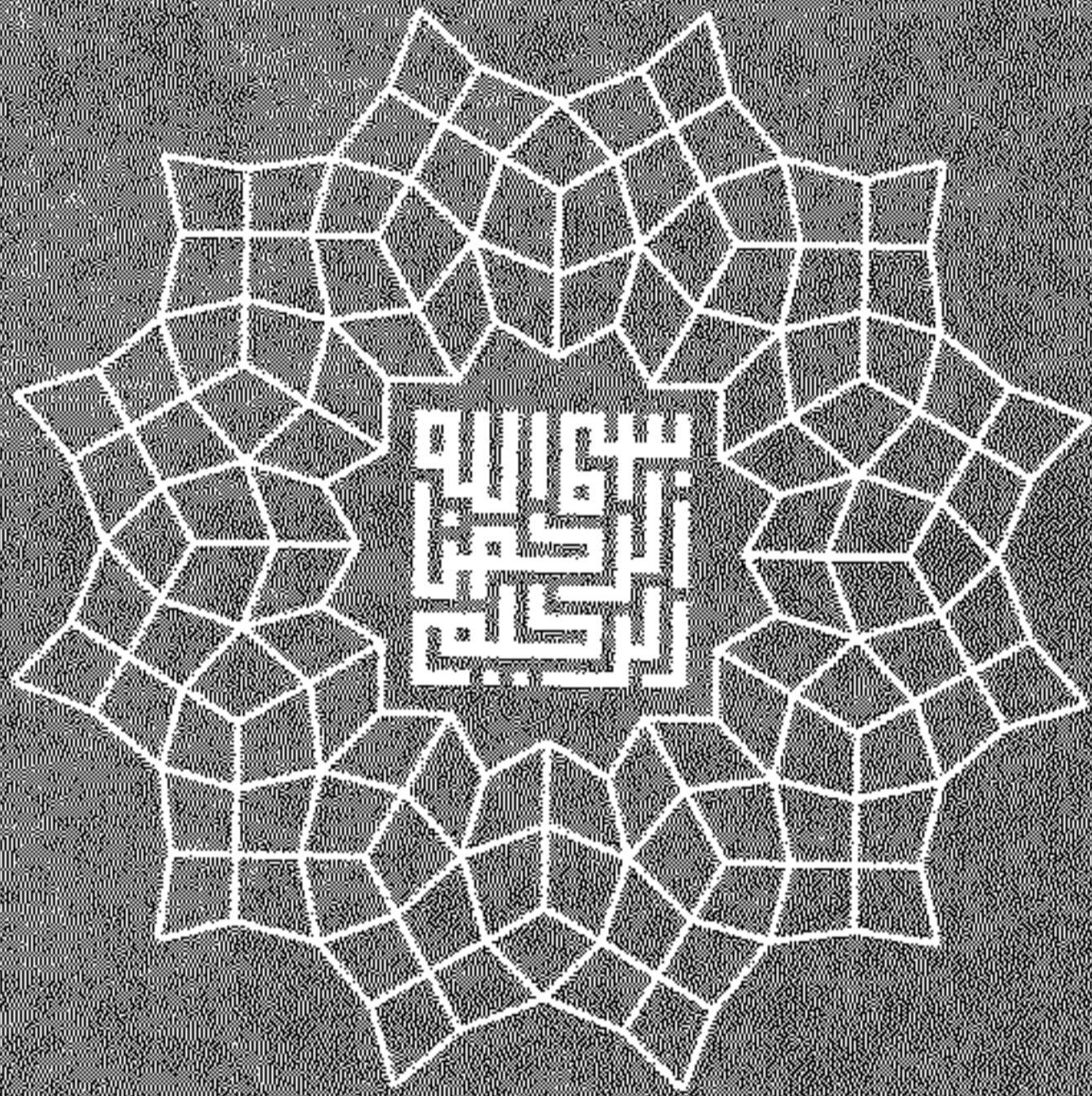


گفتمان جہانے مہدویت وآیندہ بشر

قنبر علی صمدی

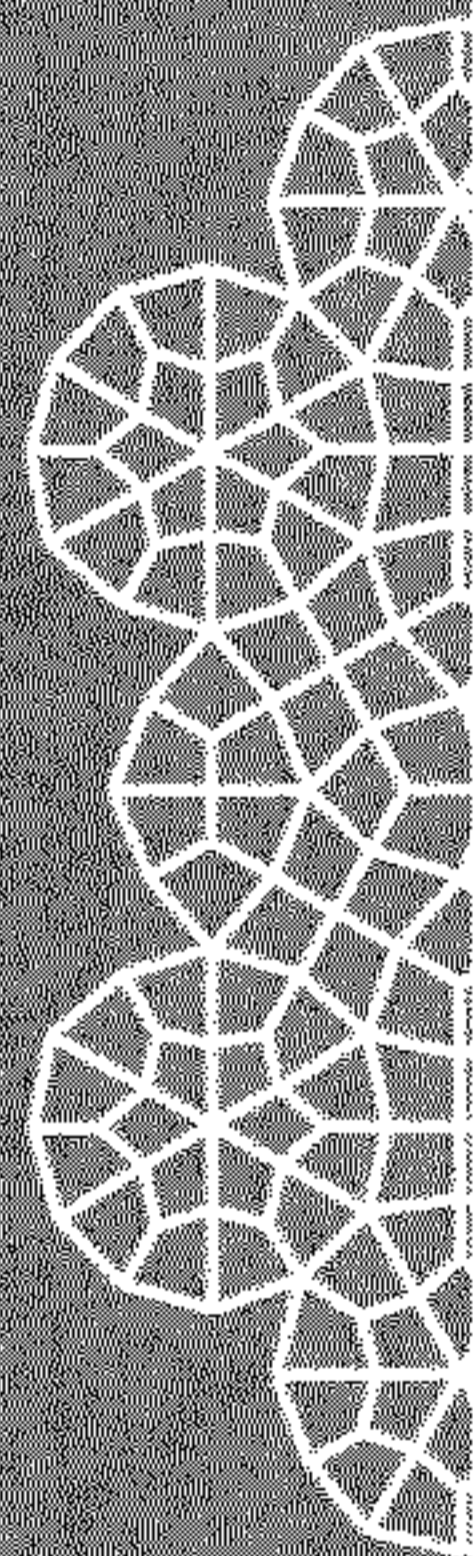
مہدویت

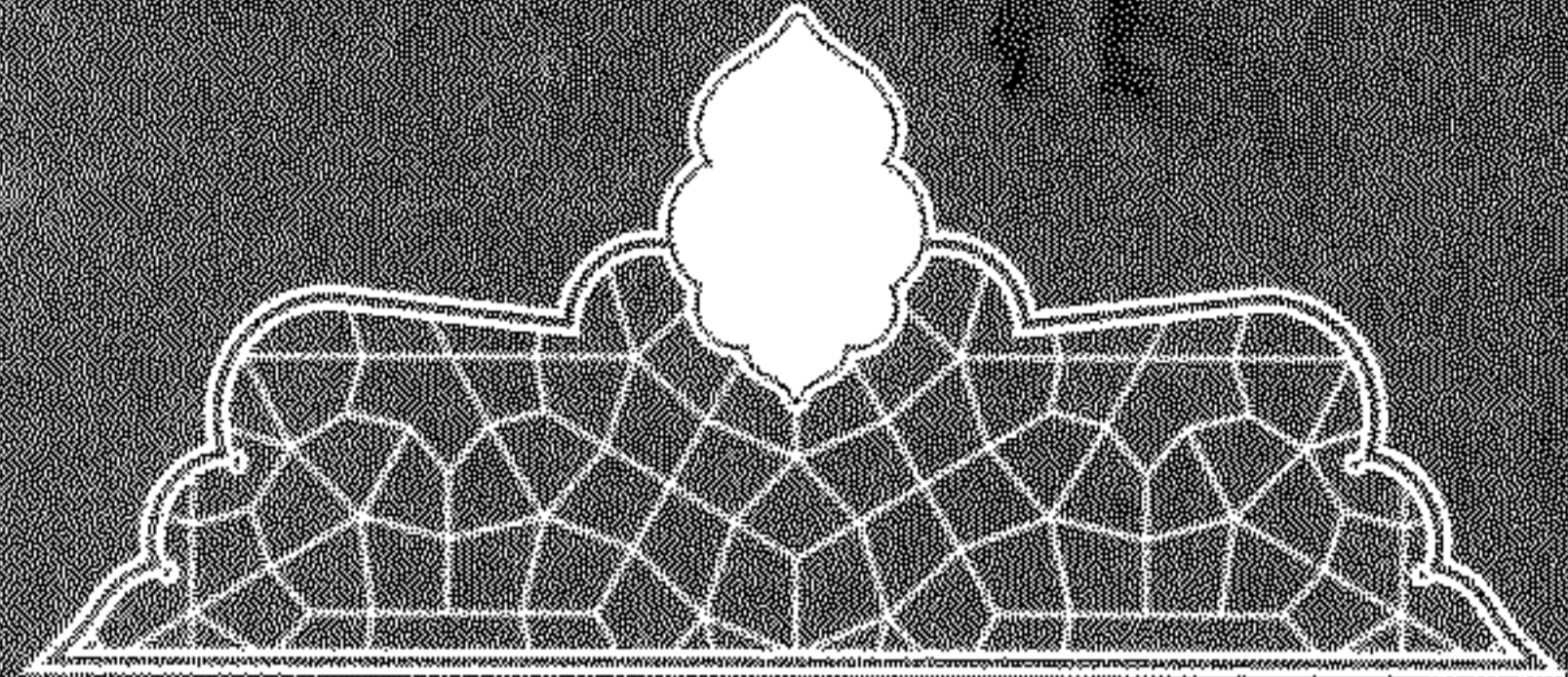




گفتمان جهانی مهدویت و آینده بشر

قنبر علی صمدی





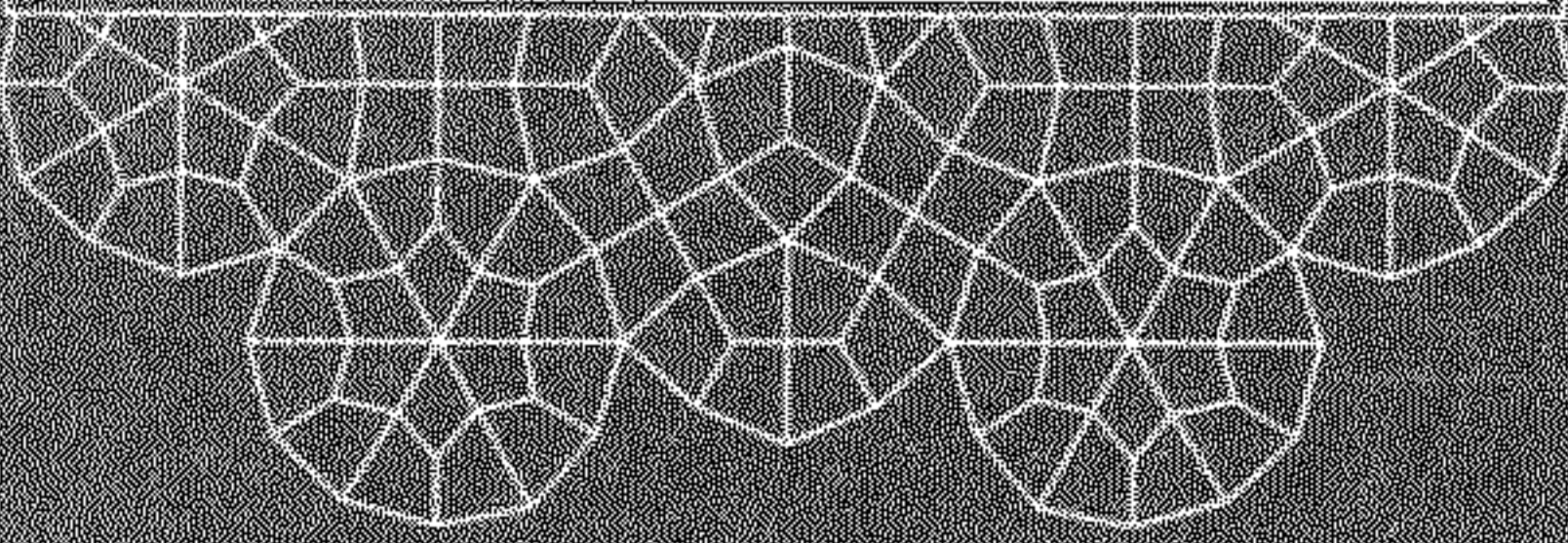
سریسنامه گفتمان، نسیمی، ۱۳۹۱ -
 محور و ماه آینده و گفتمان جهانی مهدویت و آینده بشر
 مسجحات نسیم، مجله مقدس حکمکون، ۱۳۹۱
 مسجحات فاطمی ۳۲۱، ص ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳
 شماره ۳۷۹-۲ - ۳۷۹-۱ - ۳۷۹-۰
 بهسخت فهرست نویسی استی محترم
 داده است فهرست نویسی کامل از اثر نسیمی، ۱۳۹۱، ۳۲۱-۳۲۰-۳۲۰
 نام نسیمی است، داده است کتابخانه
 شماره کتابخانه نسیم ۳۷۹۱۰



گفتمان جهانی مهدویت و آینده بشر

ناشر: سزات کتاب حکمکون
 مدیر هنری: کتیرا نسیمی
 طرح جلد: سزاد مهدی فاطمی
 چاپ: دوره دوم، زمستان ۱۳۹۵
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 شابک: ۹۶۴-۳۷۹-۰۲۰-۲
 قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

دسترسی: نسیم و نسیم، مجله مقدس حکمکون، ۳۷۹-۳۷۹-۳۷۹
 وب سایت: www.nasimi.com
 شماره پان کتب: ۳۷۹-۳۷۹-۳۷۹
 سردار نسیمی، رقم ۳۷۹



فهرست عناوین

پیشگفتار..... ۱۳

بخش اول: مفاهیم و اصطلاحات

گفتمان جهانی مهدویت..... ۱۹

آینده بشر..... ۲۰

اصطلاحات معطوف به آینده..... ۲۰

فرجام‌شناسی تاریخ..... ۲۰

آینده‌پژوهی..... ۲۶

اصول و پیش فرض‌های آینده‌پژوهی..... ۲۹

آینده‌پژوهی دینی..... ۳۰

تشابهات آینده‌پژوهی با فرجام‌شناسی تاریخ..... ۳۱

تفاوت‌های آینده‌پژوهی با فرجام‌شناسی تاریخ..... ۳۱

آینده‌نگری..... ۳۶

پیش‌بینی آینده..... ۳۶

پیش‌گویی آینده..... ۳۷

تفاوت‌های «پیش‌گویی» با «پیش‌بینی»..... ۳۸

امید به آینده..... ۳۹

نقشه آینده..... ۴۱

گونه‌های آینده..... ۴۳

آینده مطلوب..... ۴۴

پیوند گذشته، حال و آینده..... ۴۴



آگاهی از آینده.....	۴۷
نقش معرفت‌های حسی در کشف آینده.....	۵۰
بخش دوم: آینده در نگرش‌های دینی و انگاره‌های مکاتب بشری	
آینده از منظر ادیان الهی.....	۵۷
۱. ادیان باستان.....	۵۸
۲. ادیان ابراهیمی.....	۶۰
الف) آیین یهود.....	۶۰
ب) آیین مسیحیت.....	۶۲
ج) دین اسلام.....	۶۳
نقش ادیان در شکوفایی نگاه مثبت به آینده.....	۶۶
مشترکات آینده‌نگری ادیان ابراهیمی.....	۶۸
مختصات آینده‌نگری اسلامی.....	۶۹
۱. وحیانی.....	۶۹
۲. جزم‌اندیشی.....	۷۰
۳. حرکت‌آفرین.....	۷۱
تفکر شیعی، خاستگاه آینده‌نگری اسلامی.....	۷۴
آینده در نظریات فرجام‌شناسانه بشر معاصر (مکاتب فکری).....	۷۹
ضرورت مطالعات تطبیقی نگرش‌های آینده‌نگر.....	۷۹
تئوری‌های آینده‌نگر.....	۸۰
۱. تئوری‌های فلسفی-تاریخی.....	۸۳
الف) تئوری‌های خطی و تکاملی.....	۸۳
ب) تئوری‌های دورانی.....	۸۴
ج) تئوری‌های ستیز.....	۸۵



۲. تئوری‌های فلسفی-سیاسی ۸۶
۳. تئوری‌های سیاسی عصر مدرن ۸۸
- الف) نظریه دهکده جهانی ۸۹
- ب) نظریه موج سوم ۹۰
- ج) نظریه برخورد تمدن‌ها ۹۲
- د) نظریه پایان تاریخ ۹۳
- چیستی پایان تاریخ ۹۴
- فوکویاما و نظریه پایان تاریخ ۹۵
- خاستگاه نظریه پایان تاریخ ۱۰۱
- نقد و بررسی ۱۰۵
- الف) حصرگرایی انسان‌شناختی ۱۰۸
- ب) مشکلات درون‌ساختاری ۱۱۵
۱. غیرواقعی بودن اکثریت ۱۱۶
۲. تقدم منفعت بر مصلحت ۱۱۷
۳. عوام‌سالاری به جای شایسته‌سالاری ۱۱۸
۴. استفاده ابزاری از شعار دموکراسی ۱۱۸
۵. توسعه نامتوازن ۱۱۹
۶. تضاد درونی ۱۱۹
۷. عدم جهان‌شمولی ۱۲۱
۸. شکاکیت به جای عقلانیت ۱۲۲

بخش سوم: آینده در گفتمان جهانی مهدویت

- پیش‌فرض‌های آینده‌نگری در گفتمان مهدویت ۱۲۵



۱. فرایند شناسی حرکت تاریخ ۱۲۷
- مفهوم حرکت ۱۲۷
- عوامل حرکت تاریخ ۱۲۸
- اراده الهی، منشأ حرکت تاریخ ۱۳۰
- نقش اراده انسانی در تحول تاریخ ۱۳۷
- تأکید قرآن بر نقش آفرینی انسان در تحول تاریخ ۱۴۰
- دیدگاه متفکران اسلامی در تفسیر تحول تاریخ ۱۴۵
- علامه طباطبایی (ره) ۱۴۵
- آیت‌الله مصباح یزدی ۱۴۷
- شهید مطهری (ره) ۱۴۸
- شهید صدر (ره) ۱۵۰
- علامه محمد تقی جعفری (ره) ۱۵۶
- اراده‌های محور و اراده‌های پیرو ۱۵۹
۲. قانون‌مندی حرکت تاریخ ۱۶۳
- معنای قانون‌مندی ۱۶۳
- قرآن و قانون‌مندی حرکت تاریخ ۱۶۴
- ضرورت شناخت قوانین تاریخ ۱۶۹
- نقش قرآن در معرفی قوانین تاریخ ۱۷۱
- آثار و پیامدهای فرضیه قانون‌مندی تاریخ ۱۷۲
- الف) متغیر بودن آینده ۱۷۳
- ب) پیش‌بینی‌پذیر بودن آینده ۱۷۴
- ج) مدیریت شرایط آینده ۱۷۴
۳. تکامل حرکت تاریخ ۱۷۶



چستی تکامل	۱۷۶
تفسیر تکامل تاریخ	۱۷۶
۴. هدف‌مندی حرکت تاریخ	۱۸۱
ضرورت توجه به هدف‌مندی تاریخ	۱۸۱
خلقت انسان و غایت‌مندی تاریخ	۱۸۲
۵. سنت‌های حاکم بر حرکت تاریخ	۱۸۵
معناشناسی سنت	۱۸۵
الف) سنت در لغت	۱۸۵
ب) سنت در اصطلاح اهل حدیث	۱۸۶
ج) سنت در اصطلاح فقهی	۱۸۶
د) سنت در اصطلاح اصولی	۱۸۷
ه) سنت در اصطلاح کلامی	۱۸۷
و) سنت در کاربرد آیات	۱۸۸
گونه‌های سنن اجتماعی در قرآن	۱۸۹
الف) سنت‌های مشروط	۱۸۹
ب) سنت‌های مطلق	۱۹۱
ج) سنت‌های انعطاف‌پذیر	۱۹۲
ویژگی‌های سنن اجتماعی در قرآن	۱۹۳
الف) خدایی بودن	۱۹۴
ب) تبدیل‌ناپذیری	۱۹۵
ج) سازگاری با اختیار انسان	۱۹۶
انواع سنن اجتماعی در قرآن	۱۹۶
الف) سنت‌های عام (فراگیر)	۱۹۷



۱. سنت تغییر ۱۹۷
۲. ستیز پیوسته حق و باطل ۱۹۹
۳. پیروزی جبهه حق ۲۰۰
۴. حمایت از دین ۲۰۲
- ب) سنت‌های خاص (معطوف به آینده) ۲۰۲
۱. پیروزی نهایی صالحان ۲۰۳
۲. حاکمیت جهانی اسلام ۲۰۴
- ویژگی‌های آینده‌نگری مهدوی** ۲۰۶
۱. خدامحور ۲۰۶
۲. فطرت‌گرا ۲۰۷
۳. حرکت‌آفرین ۲۰۸
۴. جامع‌نگر ۲۰۸
۵. خرد ورز ۲۰۹
۶. آرمانی ۲۱۰
۷. جامعه‌پذیر ۲۱۱
۸. جهان‌شمول ۲۱۳
- چشم انداز آینده در گفتمان مهدویت** ۲۱۶
- ابتکار قرآن در طرح جامعه آرمانی آخرالزمانی ۲۱۶
- پیش‌گویی‌های قرآن از آینده روشن تاریخ ۲۱۸
- آیات عام ۲۲۱
- آیات خاص ۲۳۳
- الف) حقانیت انحصاری دین پیامبر خاتم صلوات علیه‌السلام ۲۳۸
- ب) غلبه و پیروز مطلق اسلام ۲۴۰



۲۵۳	نظام آینده در گفتمان مهدویت
۲۵۳	الف) ساختار
۲۵۶	ب) اهداف
۲۶۱	ج) سیاست‌ها
۲۶۴	۱. دین‌مدار
۲۶۸	۲. عدالت‌پیشه
۲۷۸	۳. جهانی‌نگر
۲۸۲	۴. جامعه‌پرور
۲۸۶	۵. امنیت‌گرا
۲۹۱	د) کارکردها
۲۹۲	۱. احیای دین
۲۹۴	۲. عدالت‌گستری
۲۹۷	۳. رشد عقلانی
۲۹۸	۴. جهش علمی
۳۰۳	۵. شکوفایی اخلاقی و تربیتی
۳۰۴	۶. فراگیرشدن امنیت
۳۰۶	۷. استخراج معادن و منابع طبیعی
۳۰۷	۸. توسعه کشاورزی
۳۰۹	۹. رفاه عمومی
۳۱۱	۱۰. توزیع عادلانه ثروت
۳۱۴	۱۱. بخشش‌های کریمانه
۳۱۵	جمع‌بندی
۳۲۱	منابع

پیشگفتار

بحث دربارهٔ آینده و تکاپو برای آگاهی از آینده و تأمین آینده مطلوب، لازمهٔ طبیعی حیات رو به تکامل بشری و دغدغه‌های دوران‌دیشانهٔ جوامع انسانی نسبت به سرنوشت فرداهای خویش است؛ زیرا جوامع بشری صرف‌نظر از تعلقات دینی، جغرافیایی و وابستگی‌های نژادی خویش، همواره از امیدواری‌های آینده، خرسند می‌شوند و نسبت به ناامیدی‌های آن نگران. از این‌رو، آینده‌پژوهی و کاوش دربارهٔ چگونگی فردای تاریخ، از آن جهت که راهنمای عمل و جهت‌دهندهٔ رویکرد جوامع انسانی به سوی فرداهای دوردست است، یکی از ضرورت‌های مطالعاتی عصر ما شمرده می‌شود.

لزوم چشم‌انداز روشن نسبت به آینده، هر قوم و مکتبی را به مسألهٔ ایده‌آل‌گزینی و طرح ایده‌آل‌های دوران‌دیشانه واداشته است؛ به گونه‌ای که ایده‌آل‌های هر قوم و ملتی، نماد و شناسنامهٔ آن ملت و مکتب شمرده می‌شود؛ زیرا ایده‌آل‌ها ضمن این‌که میزان عظمت و سترگی اهداف یک ملت و مکتب را نشان می‌دهد، حرکت‌آفرین چرخ‌های تاریخ هر ملت به سوی آینده نیز هست و این امر بدون آگاهی ذهنی و ترسیم آینده، ممکن نیست. هر اندازه چشم‌انداز آینده شفاف و روشن باشد، حرکت رو به آینده، از اطمینان بیش‌تر و خطرپذیری کم‌تری برخوردار خواهد بود.



از این نظر می‌توان اندیشه آینده‌نگری را دغدغه تاریخی و کهن همه امت‌ها و ملل جهان دانست که به صورت گرایشی مشترک، در نهاد ترقی خواه انسان‌ها ریشه دارد. این دغدغه‌مندی، سبب شده است که مسأله آینده‌نگری و بحث از آینده، همواره به عنوان یک گفت‌وگو زنده و پویا، توجه اندیشمندان اعم از پیروان ادیان الهی و مکاتب بشری را به خود معطوف سازد تا در تلاشی مستمر، به پیش‌بینی روندها و تحولات در گذر زمان و چگونگی حوادث فردای تاریخ پردازند.

بحث از آینده، از منظرهای مختلف تاریخی، جامعه‌شناسی، سیاسی و دینی قابل بررسی است؛ اما آنچه در این مقوله بیش از همه حائز اهمیت و راه‌گشا است، توجه به نقش اساسی ادیان الهی به‌ویژه آموزه‌های قرآنی، در ترسیم چشم‌انداز آینده و شکوفایی نگاه مثبت به فردای تاریخ است؛ زیرا اندیشه فرجام‌خواهی و آینده‌نگری، ریشه‌های فطری و سابقه کهن تاریخی دارد، اما این بحث قبل از هر چیز، ره‌آورد گفت‌وگوهای دینی است و منادیان اصلی آن، پیامبران الهی و کتب آسمانی خصوصاً قرآن کریم بوده‌اند.

آنچه لازم است در حوزه مطالعات دینی نسبت به این موضوع، مورد توجه مضاعف قرار گیرد، نگرش قرآنی به مسأله آینده و تبیین مبانی آینده‌نگری اسلامی بر اساس آموزه‌های وحیانی و پیش‌گویی‌های قطعی قرآن کریم است که از آینده تاریخ خبر داده است. از این‌رو، بحث از آینده‌نگری اسلامی با تکیه بر آیات قرآن، به دلیل نقش الهام‌بخش آموزه‌های قرآنی در ترسیم چشم‌انداز آینده تاریخ، یکی از مهم‌ترین اولویت‌های مطالعات دینی در عرصه آینده‌پژوهی محسوب می‌شود؛ چراکه



توسعه و تحکیم گفتمان فرجام‌شناسانه دینی، بدون توجه به نقش انگیزشی و آموزشی تفکر قرآنی در مدیریت و بالندگی رویکرد جمعی بشر به آینده، ممکن نیست. این امر، رسالت دینی ما را در اهتمام به نگرش قرآنی نسبت به این موضوع، دوچندان می‌کند.

آینده‌نگری مبتنی بر گفتمان جهانی مهدویت، در فرایند نظریه‌پردازی‌های راهبردی پیرامون آینده جهان، نقش تعیین کننده و تأثیرگذار دارد؛ زیرا غنای ذاتی گفتمان مهدویت و قابلیت‌های نظریه‌پردازی آن در رویکرد به آینده، دستمایه بزرگی است که می‌تواند اندیشه نجات‌گرایی مبتنی بر گفتمان مهدویت را به نظریه جهانی و آرمانی بشریت تشنه عدالت و معنویت تبدیل کند.

آنچه در این راستا، نیاز مبرم این عصر و زمان است، توجه به دو بایستگی اساسی در عرصه تئوری‌سازی و عملیاتی شدن نظریه فرجام‌شناسانه قرآن کریم و گفتمان مهدویت است: ۱- تبیین صحیح و اصولی نظریه فرجام‌شناسانه دینی مطابق با الگوسازی قرآنی؛ یعنی استخراج مبانی و مؤلفه‌های آینده‌نگری اسلامی از منابع اصیل دین و تئوری‌سازی و ترسیم الگوی جامعه آرمانی بر پایه آموزه‌های بالنده قرآن کریم. ۲- عملیاتی شدن اندیشه راهبردی گفتمان جهانی مهدویت و عرضه آن در گفتمان‌های جهانی و بین‌المللی، متناسب با نیازها و اقتضات زمان.

برای تحقق این دو بایستگی مهم، لازم است ابعاد، اهداف و کارکردهای آینده‌نگری اسلامی، در سطوح مختلف تبیین و به صورت رویکردی فعال، وارد گفتمان جوامع بشری بشود و ابعاد نظری الگوی



جامعه آرمانی با نگرش اصیل قرآنی تبیین گردد تا این اندیشه آرمان‌گرایانه قرآنی، به تدریج در عرصه حیات اجتماعی نمود پیدا کند و از حالت اعتقاد صرف، به یک رویکرد فراگیر اجتماعی و تفکر غالب در جامعه تبدیل شود؛ به گونه‌ای که آثار این رویکرد مبارک، در تمامی عرصه‌ها و محیط‌ها، ظهور و نمود داشته باشد.

بی‌شک تبیین و ترویج این تفکر الهی، تأثیرات شگرفی در اصلاح نگرش‌های عموم مردم جهان نسبت به موضوع آینده برجای خواهد گذاشت؛ چه این‌که هم‌اکنون نیز آثار آن مشاهده می‌شود. عطف توجه مستضعفان جهان به بشارت‌های الهی، گرایش روزافزون بسیاری از آزاداندیشان به این موضوع از یک سو، نگرانی و عکس‌العمل‌های انفعالی و خصمانه قدرت‌های استکباری برای مقابله و جلوگیری از تأثیرات اندیشه‌های ایدئولوژیک اسلامی و قرآنی از سوی دیگر، گویای نفوذ این تفکر الهام‌بخش در اذهان عمومی است؛ چنان‌که آثار و پیامدهای امیدبخش آن، هر روز پررنگ‌تر از گذشته، نمایان می‌شود.

ذکر تعجیل فرج، رمز حیات بشر است

ما بر آنیم که این ذکر، جهانی بشود.

بخش اول:

مفاهیم و اصطلاحات

مفاهیم و اصطلاحات

مفاهیم و کلیدواژه‌های به‌کاررفته در عنوان کلی هر پژوهشی، بیانگر نوع محتوا و قلمروهای موردنظر در آن پژوهش است؛ به گونه‌ای که این واژه‌ها می‌تواند القاکننده‌ی نمای کلی فرایند و پیش‌فرض‌های آن پژوهش به شمار آید. از این‌رو، تبیین این کلیدواژه‌ها و اصطلاحات و شناخت معادل‌های آن، برای روشن شدن مبادی تصویری بحث، ضروری است تا با شناخت و تفاوت‌گذاری مفهومی میان واژگان و اصطلاحات همگون، ابعاد موضوع و قلمروهای بحث، به‌خوبی آشکار شود.

گفتمان جهانی مهدویت

ترکیب وصفی این اصطلاح، مرکب از سه واژه «گفتمان»، «جهانی» و «مهدویت» است. واژه «گفتمان» به معنای گفت‌وگو و تعامل دوجانبه حول موضوع خاص برای رسیدن به هدف مشترک است؛ به گونه‌ای که زبان مشترک، هدف مشترک، آثار و نتایج مشترک، از مؤلفه‌های اصلی آن شمرده می‌شود. واژه «جهانی» در فارسی معادل «العالمی» در عربی و به معنای فرامنطقه‌ای و جهان‌شمولی است. کاربرد وصفی واژه «جهانی» پس از «گفتمان»، گویای گستره‌ی جغرافیایی و فراگیر بودن عرصه‌ی آن گفتمان است. پسوند «مهدویت» برگرفته از «مهدی» معروف‌ترین لقب مبارک امام عصر علیه السلام است. مهدویت، اندیشه‌ی اصیل اسلامی و قرآنی است که خداوند برای تحقق کامل اهداف بعثت رسول خاتم و رسیدن جامعه‌ی بشری به صلاح و فلاح مادی و معنوی معرفی شده است.



بر این اساس، کاربرد اصطلاح «گفتمان جهانی مهدویت» ناظر به ایده قرآنی ظهور منجی موعود حضرت مهدی عج برای تحقق عدالت فراگیر و تبلور کامل حاکمیت جریان حق در پایان تاریخ است. در حقیقت «گفتمان جهانی مهدویت» بیانگر شیوه‌ای گفتمانی انتقال پیام جهانی آموزه مهدویت به مخاطبان و تعامل دوسویه با آنان برای رسیدن به هدف متعالی و مشترک؛ یعنی رشد مادی و معنوی و تعالی همگانی در همه حیطه‌های زندگی است.

آینده بشر

واژه «آینده» به معنای فرارو و آنچه در پیش است و مراد از آینده بشر، چشم انداز تحولات بشر در رویکرد به آینده و فرداهای دور دست است. آینده نگری و اصطلاحات همگون با آن، همگی ناظر به این معنای مشترک است.

اصطلاحات معطوف به آینده

فرجام‌شناسی تاریخ

واژه «فرجام» در لغت فارسی، معادل «عاقبت» در عربی است و به معنای پایان، انجام، نتیجه، آخر، عاقبت و... آمده است.^۱ این واژه به‌تنهایی، هر نوع سرانجام و پایان، از جمله قیامت و ثواب و عقاب را در بر می‌گیرد؛ اما هرگاه به کلمات دیگر ضمیمه شود، مفهوم پایان، با توجه به مضمون آن کلمات، معنا پیدا می‌کند.

۱. ر.ک: محمد معین: فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۵۱۱ واژه فرجام.



اصطلاح ترکیبی «فرجام‌شناسی» که به معنای آینده‌اندیشی است، بیانگر نگاه اکتشافی نسبت به سرنوشت نوع بشر در فراسوی آینده و تحلیل عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری این فرایند است.

مراد از اصطلاح «فرجام‌شناسی تاریخ» معنای خاص کلمه، یعنی کاوش برای شناخت دوره پایانی و فرجامین زندگی بشر در آینده تاریخ است، نه معنای عام آن که بحث معادشناسی و شناخت فرجام جهان را نیز در بر گیرد. هدف اصلی در فرجام‌شناسی تاریخ، پاسخگویی به پرسش‌های معطوف به آینده است؛ پرسش‌هایی مانند این که آیا سرانجام تاریخ بشر، روشن و آفتابی است یا تاریک و ظلمانی؟ آیا سیر تاریخ، به فرجام نیک می‌انجامد یا عاقبت شومی در انتظار آن است؟ فرجام‌شناسی تاریخ در حقیقت، در صدد بررسی چگونگی آینده و کشف افق‌های پیش رو است. واژه «تاریخ» در فرهنگ لغات، به معنای سرگذشت، غایت چیز و ثبت رویدادهای گذشته و حال، معنا شده است.^۱

تاریخ در حقیقت ناظر به رخدادها است و با علم تاریخ که ناظر به تحلیل این رویدادها و عوامل آن است، تفاوت دارد؛ زیرا تاریخ به معنای وقایع و گزارش‌های مربوط به تحولات بشری، اقوام، ملت‌ها و مملکت‌ها است؛ در حالی که علم تاریخ، دانشی است که از گذشته و حال ملت‌ها سخن می‌گوید و ضمن تحلیل و تفسیر رویدادها، به تحقیق و بررسی احوال افراد و اجتماعات می‌پردازد.^۲

۱. ر.ک: جبران مسعود: فرهنگ الفبایی الرائد، ج ۱، ص ۴۱۴؛ احمد سیاح: فرهنگ دانشگاهی، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. ر.ک: مهشید مشیری: فرهنگ زبان فارسی، ص ۲۲۱.

۳. ر.ک: فرهنگ الفبایی الرائد، ج ۱، ص ۴۱۴.

از این رو، تاریخ‌شناسان برای کاربرد این اصطلاح، دو معنای اعم و اخص قائل است؛ تاریخ به معنای اعم، عبارت است از سیر وقایع زندگی یک جامعه و شناخت انگیزه‌ها و تمایلات عمومی که باعث پدید آمدن هرگونه پیش‌آمد کلی و قطعی در این فرایند گردیده است، اما تاریخ به معنای اخص، عبارت است از تدوین نکات روشن، مستند و پابرجای زندگی یک ملت.^۱

در این جا نیز مراد از تاریخ، عدد خاصی مثل صد سال، هزار سال، میلیون سال و... و نیز خصوص تدوین و نگارش وقایع و مستندات مقاطع پیشین نیست؛ بلکه منظور از تاریخ، معنای عام آن، یعنی فرایند ممتد حیات اجتماعی در پهنای زمان است که مقاطع گذشته و حال و آینده را به هم می‌دوزد و سرگذشت یک تمدن و ملت را پدید می‌آورد.

از این نظر «گذشته» و «حال» در شکل‌گیری معنای «تاریخ»، نقش اساسی دارد، اما این گونه نیست که زمان آینده و غایت پدیده‌ها، در مفهوم تاریخ ملحوظ نشده باشد بلکه تاریخ از بعد زمانی دارای سه ضلع، یعنی گذشته و حال و آینده است.

وقتی درباره تاریخ و مجموعه عوامل شکل‌گیری آن، تأمل می‌کنیم، معلوم می‌شود که تاریخ از چهار مؤلفه اساسی تشکیل شده است که عبارتند از: ۱. عنصر زمان؛ ۲. حوادث و رخدادها؛ ۳. انسان؛ و ۴. طبیعت. زمان بستر پیدایش تاریخ است؛ حوادث و رخدادها، گزارش‌های تاریخی را پدید

۱. ر.ک: احمد خلیل‌الله مقدم: تاریخ مستند ایران و جهان از عهد سوم تا عصر پهلوی، ص ۷.



می آورد؛ طبیعت، استعدادهاى تحول تاریخ را در خود نهفته است؛ و انسان‌ها نیز بازیگران ماهر و کارگردانان اصلی این میدان وسیعند.

شهید مطهری (ره) درباره‌ی تعریف تاریخ و گونه‌های آن می‌نویسد:

تاریخ را سه گونه می‌توان تعریف کرد؛ در حقیقت سه علم مربوط به تاریخ می‌توانیم داشته باشیم که با یکدیگر رابطه نزدیک دارند:

۱. علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسان‌ها در گذشته، در مقابل اوضاع و احوالی که در زمان حال وجود دارد. هر وضع و حالتی و هر واقعه و حادثه‌ای تا به زمان حال یعنی زمانی که درباره‌اش قضاوت می‌شود تعلق دارد، «حادثه‌ی روز» و «جریان روز» است؛ و ثبت چنین وقایعی از قبیل «روزنامه» است؛ اما همین که زمانش منقضی شد و به گذشته تعلق یافت، جزو تاریخ می‌گردد و به تاریخ تعلق دارد. پس علم تاریخ در این معنی، یعنی علم به وقایع و حوادث سپری‌شده و اوضاع و احوال گذشتگان. زندگینامه‌ها، فتحنامه‌ها، سیره‌ها که در میان همه ملل تألیف شده و می‌شود، از این مقوله است. علم تاریخ در این معنی، اولاً جزئی یعنی علم به یک سلسله امور شخصی و فردی است، نه علم به کلیات و یک سلسله قواعد و ضوابط و روابط؛ ثانیاً یک علم «نقلی» است، نه عقلی، ثالثاً علم به «بودن» است، نه علم به



«شدن»؛ رابعاً به گذشته تعلق دارد، نه به حاضر. ما این نوع تاریخ را «تاریخ نقلی» اصطلاح می‌کنیم.

۲. علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی‌های گذشته که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته به دست می‌آید. آنچه محتوا و مسائل تاریخ نقلی را تشکیل می‌دهد، یعنی حوادث و وقایع گذشته، به منزله «مبادی» و مقدمات این علم به شمار می‌روند؛ و در حقیقت، آن حوادث و وقایع برای تاریخ به معنی دوم در حکم موادی است که دانشمند علوم طبیعی در لابراتوار خود گرد می‌آورد و آن‌ها را مورد تجزیه و ترکیب و بررسی قرار می‌دهد که خاصیت و طبیعت آن‌ها را کشف نماید و به روابط علی و معلولی آن‌ها پی ببرد و قوانین کلی استنباط نماید. مورخ به معنی دوم، در پی کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علی و معلولی آن‌هاست تا به یک سلسله قواعد و ضوابط عمومی و قابل تعمیم به همه موارد مشابه حال و گذشته دست یابد. ما تاریخ به این معنی را «تاریخ علمی» اصطلاح می‌کنیم. موضوع و مورد بررسی تاریخ علمی، حوادث و وقایعی است که به گذشته تعلق دارد، اما مسائل و قواعدی که استنباط می‌کند، اختصاص به گذشته ندارد، قابل تعمیم به حال و آینده است. این جهت، تاریخ را بسیار سودمند می‌گرداند و آن را به صورت یکی از منابع



«معرفت» (شناخت) انسانی درمی‌آورد و او را بر آینده‌اش مسلط می‌نماید.

از این‌رو، تحلیل مورخ، تحلیل منطقی و عقلانی و ذهنی است، نه تحلیل خارجی و عینی. مورخ تحلیل‌های خود را در لابراتوار عقل با ابزار استدلال و قیاس انجام می‌دهد، نه در لابراتوار خارجی؛ لذا کار مورخ از این جهت به کار فیلسوف شبیه‌تر است تا کار عالم طبیعی.

تاریخ علمی مانند تاریخ نقلی به گذشته تعلق دارد، نه به حال؛ و علم به «بودن‌ها» است، نه علم به «شدن‌ها»؛ اما بر خلاف تاریخ نقلی، کلی است نه جزئی، و عقلی است نه نقلی محض. تاریخ علمی، در حقیقت بخشی از جامعه‌شناسی است؛ یعنی جامعه‌شناسی جامعه‌های گذشته است. موضوع مطالعه جامعه‌شناسی اعم است از جامعه‌های معاصر و جامعه‌های گذشته. اگر جامعه‌شناسی را اختصاص بدهیم به شناخت جامعه‌های معاصر، تاریخ علمی و جامعه‌شناسی دو علم خواهند بود، اما دو علم خویشاوند و نزدیک و نیازمند به یکدیگر.

۳. فلسفه تاریخ؛ یعنی علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها از یک مرحله به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات؛ به عبارت دیگر، علم به «شدن» جامعه‌ها نه «بودن» آنها.^۱

۱. مرتضی مطهری: مجموعه آثار، ج ۲ (جامعه و تاریخ)، ص ۳۷۴.



بنابراین در تبیین مفهوم تاریخ، لازم است هم به بعد زمانی و هم به فلسفه تاریخ، یعنی حیثیت تحلیلی پدیده‌های تاریخی، عنایت شود.

آینده‌پژوهی

«آینده» به معنای مطلق زمان‌های پیش رو است که فردا و فرداهای دور و نزدیک را در بر می‌گیرد. پسوندهای «پژوهی»، «پژوهه» و «پژوهش»، بیانگر کاوش علمی و سامان‌یافته، برای دستیابی به یک هدف مشخص است.

واژه ترکیبی «آینده‌پژوهی» معادل لغت لاتین «Futures Study» است. کلمه جمع Futures به این دلیل استفاده شده که با بهره‌گیری از طیف وسیعی از متدلوژی‌ها، به گمانه‌زنی‌های سامان‌مند و خردورزانه، نه تنها در مورد یک آینده بلکه درباره چندین آینده متصور مبادرت می‌شود و حیطه‌های مختلف آینده‌های «ممکن»، «محتمل» و «مطلوب» را دربر می‌گیرد.

آینده‌پژوهان، هر کدام تعریف خاصی از چیستی اصطلاح «آینده‌پژوهی» بیان کرده‌اند.

در تعریف آینده‌پژوهی چنین گفته شده است: آینده‌پژوهی، فرایندی است از تدقیق فعالیت‌های آینده‌اندیشانه عقل عرفی و عقل سلیم و بهره‌گیری از دستاوردهای دانش‌های گوناگون، به منظور تحکیم شالوده‌های آن.^۱ آینده‌پژوهی را دانش و معرفت شکل بخشیدن به آینده به گونه‌ای آگاهانه، فعالانه و پیش‌دستانه نیز معنا کرده‌اند؛ دانش و معرفتی که بذر

۱. علی پایا: ملاحظاتی شتابزده در باب معرفت‌شناسی آینده‌اندیشی، ص ۱۱.



رؤیاهای، آرزوها و آرمان‌های نجیب و اصیل یک فرد، سازمان یا ملت را بارور می‌کند، و از مخاطرات احتمالی آینده پیش‌گیری می‌کند؛ از ابهام‌ها، تردیدها و دغدغه‌های فرساینده مردم می‌کاهد؛ توانایی انتخاب‌های هوشمندانه جامعه و مردم را افزایش می‌دهد تا همگان بدانند که به کجاها می‌توانند بروند (آینده‌های اکتشافی) به کجاها باید بروند (آینده‌های هنجاری) و از چه مسیرهایی می‌توانند با سهولت بیشتری به آینده‌های مطلوب خود برسند (راهبردهای معطوف به آینده‌سازی).

بر اساس این تعریف، آینده‌پژوهی مجموعه تلاش‌هایی است که با استفاده از تجزیه و تحلیل منابع، الگوها و عوامل تغییر و یا ثبات، به تجسم آینده‌های بالقوه و برنامه‌ریزی برای آنها می‌پردازد؛ آینده‌پژوهی منعکس می‌کند که چگونه از دل تغییرات امروز، واقعیت فردا تولد می‌یابد.

آینده‌پژوهی را جست‌وجو و کاوش عالمانه، منظم و منسجم درباره وضعیت زندگی بشری در آینده برای نیل به شناخت تغییرات و تحولات مستمر و امکان دستیابی به نظم‌ها و الگوها و تطابق برنامه‌ریزی برای آنها نیز تعریف کرده و گفته‌اند که آینده‌پژوهی، دانش شناخت نظام‌مند آینده در موضوعات و پدیده‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و فناوری است که امکان انتخاب، برنامه‌ریزی و مواجهه آگاهانه و مدبرانه با آنها را در حد مطلوب و بایسته فراهم می‌سازد.^۲

۱. ر.ک: عقیل ملکی‌فر: الفبای آینده‌پژوهی، (به نقل از فصلنامه مطالعات بسیج، سال دهم، شماره ۲۴ زمستان ۱۳۸۶).

۲. رحیم کارگر: آینده‌پژوهی مهدوی، فصلنامه انتظار، شماره ۲۸، ص ۷۰ و ۷۷.



عده‌ای نیز آینده‌پژوهی را یکی از روش‌های مدرن مطالعه آینده، معنا کرده‌اند که هدف از آن نه تنها کشف آینده، بلکه اساساً مهندسی هوشمندانه آینده است؛ به همین دلیل، آینده‌پژوهی از شاخه‌های فناوری‌های نرم محسوب می‌شود.^۱

درباره اهداف آینده‌پژوهی گفته شده است: هدف اصلی آینده‌پژوهی، شناخت فرصت‌ها و فناوری‌های جدید و تعیین بخش‌هایی است که سرمایه‌گذاری در آنها، احتمال بازدهی بیشتری دارد. در حقیقت آینده‌پژوهی، به عنوان یک ابزار بسیار مؤثر برای سیاست‌گذاری است (به‌خصوص سیاست‌گذاری علم و فناوری) و به دولت‌ها کمک می‌کند تا در شرایط دنیای امروز، به چالش‌هایی همچون جهانی شدن و رقابت فزاینده، پاسخی مناسب، ارائه و اقداماتی مؤثر انجام دهند.^۲

از نظر آینده‌پژوهان، این دانش، یکی از علوم استراتژیکی است که در حوزه فناوری‌های نرم قرار دارد؛ همان دانش و معرفتی که می‌تواند بذر رؤیاها، آرزوها و آرمان‌های اصیل یک فرد و یک ملت را بارور سازد و چشم مردم را نسبت به رویدادها، فرصت‌ها و مخاطرات احتمالی آینده، باز نگه دارد؛ ابهام‌ها، تردیدها و دغدغه‌های فرساینده را کاسته و توانایی انتخاب‌های هوشمندانه جامعه را افزایش دهد تا همگان بدانند که به کجاها می‌توانند بروند، به کجا باید بروند و از چه مسیرهایی می‌توانند با سهولت بیشتری به آینده‌های مطلوب خود برسند؛ زیرا آینده‌پژوهی، به منظور

۱. ر.ک: گروه مدیریت تکنولوژی مرکز صنایع نوین، گزارش اول.

۲. ر.ک: همان، ص ۷۶.



زدودن ابهام‌ها و تردیدها و کاهش دغدغه‌های فرساینده از راه کشف و آگاهی نسبت به رویدادها، فرصت‌ها و مخاطرات احتمالی در آینده می‌پردازد تا در پرتو آگاهی از آینده‌های محتمل، امکان انتخاب هوشمندانه آینده‌های مطلوب فراهم گردد.

اصول و پیش‌فرض‌های آینده‌پژوهی

آینده‌پژوهی، بر سه اصل اساسی استوار است که عبارتند از: ۱. قابل فهم بودن آینده؛ ۲. متغیر بودن آینده؛ و ۳. تأثیر اراده انسان در شکل بخشیدن به آینده.

اولین اصل، پذیرش این موضوع است که آینده برای ما قابل کشف است؛ زیرا یک نوع ارتباط و یکپارچگی بین گذشته و آینده وجود دارد. چون اگر آینده قابل فهم نباشد یا اگر هیچ ارتباطی بین گذشته و آینده وجود نداشته باشد، ما قادر به تفکر درباره آینده و شناخت اتفاقات محتمل نخواهیم بود. در چنان حالتی، فقط می‌توانستیم به حوادث در زمان به وقوع پیوستن آنها عکس‌العمل نشان دهیم.

رکن دوم، باورمندی به تغییرپذیر بودن آینده است؛ یعنی این‌که آینده یک امر بسته و محکوم به جبر نیست بلکه دارای فرایند انعطاف‌پذیر نسبت به عوامل مؤثر در این فرایند، یعنی عوامل انسانی و محیطی است.

رکن سوم، ارج نهادن به قدرت انسان در چگونگی و شکل دادن به آینده است؛ یعنی ما قدرت خارق‌العاده‌ای در بهبود آینده شخصی خودمان و آینده دیگران داریم. انسان‌ها در حقیقت با نیروهای طبیعی و اجتماعی به مسیرهای مختلف حرکت داده نمی‌شوند. ما قدرت قابل‌توجهی در ارزیابی



حوادث گذشته و احتمالات آینده داریم تا با اقدامات حساب‌شده، آینده خود را بهبود بخشیم؛ یعنی ما انسان‌ها زندانی تقدیر و سرنوشت نیستیم بلکه قدرت قابل توجهی برای شکل دادن به آینده داریم.

با توجه به این‌که سیاست‌گذاری و مدیریت تهدیدها و فرصت‌های آینده، نیاز به آگاهی و مهارت‌های فراوان دارد، آینده‌پژوهی به عنوان فرایندی سامان‌مند، برای شناخت و ساخت چشم‌اندازهای میان‌مدت و بلندمدت، از جمله این مهارت‌ها محسوب می‌شود. در واقع آینده‌پژوهی، از طریق ایجاد ارتباط و هماهنگی بین سازمان‌ها و نهادهای جامعه، کمک می‌کند تا سیاست‌گذاران و سیاست‌مداران بتوانند از راه بررسی پیش‌بینی‌ها و گمانه‌زنی‌های ممکن، درباره وضعیت‌های فرارو، برنامه‌های مناسب را طراحی کنند.

از این‌رو، می‌توان گفت: آینده‌پژوهی، تلاش علمی و سازمان‌یافته برای آگاهی از رویدادهای آینده با هدف آمادگی، تدبیر و گزینش وضعیت مطلوب است.

آینده‌پژوهی دینی

آینده‌پژوهی دینی، نگرش عالمانه و روش‌مند نسبت به آینده و چگونگی سیر تحول تاریخ و عوامل و نظامات حاکم بر آن، بر پایه آموزه‌های دین به‌ویژه تعلیمات وحیانی قرآن است. قرآن کریم تحلیل وضعیت آینده زندگی بشر را تنها بر محور اراده الهی و شناخت اصول و نظامات تکوینی حاکم بر حرکت تاریخ، قابل تفسیر می‌داند. از نظر قرآن، آینده امری متغیر و پویاست و چگونگی تحولات آینده و دگرگونی‌های



مثبت یا منفی آن، متأثر از اراده انسانی و نوع تعامل و نقش آفرینی جوامع بشری در رویکرد به آینده است. قرآن کریم، بلوغ فکری و شکوفایی خرد جمعی بشر را زمینه‌ساز حرکت تمدنی دانسته و تحقق جامعه آرمانی را در پایان تاریخ، نوید داده است.

تشابهات آینده‌پژوهی با فرجام‌شناسی تاریخ

چند اصل کلی را می‌توان از وجوه اشتراک میان این دو برشمرد:

۱. جهت‌گیری مشترک؛ هر دو دارای رویکرد معطوف به آینده‌اند.
۲. هدف مشترک؛ هر دو در پی تحقق جامعه مطلوب در آینده‌اند.
۳. تلاش مشترک؛ هر دو به دنبال ترسیم چشم‌انداز روشن، فراروی زندگی آینده‌اند.
۴. نفی جبر؛ هر دو بر نقش آفرینی و تأثیر اراده انسانی در چگونگی آینده، تأکید دارند.

تفاوت‌های آینده‌پژوهی با فرجام‌شناسی تاریخ

با وجود همگونی و مشابهت‌هایی که میان آینده‌پژوهی مصطلح و فرجام‌شناسی دینی دیده می‌شود، میان این دو، تفاوت‌های اساسی‌ای نیز وجود دارد.

از آنچه در تعریف، کاربردها و اهداف آینده‌پژوهی به اشاره آمد، روشن می‌شود که اهداف آینده‌پژوهی، بیش‌تر حول محور تأمین حداکثر منافع از راه کسب آگاهی و مهارت لازم برای سیاست‌گذاری‌های کلان و پیش‌گیری از تهدیدها، دور می‌زند.



با این نگاه، آینده‌پژوهی از این جهت ارزش‌مند است که ابزار کارآمد برای سیاست‌گذاری و کسب موقعیت بهتر در آینده و آمادگی برای جلوگیری از مخاطرات احتمالی است؛ زیرا آینده‌پژوهی، نوعی تلاش سامان‌مند برای ایجاد آمادگی و مواجهه با پیش‌آمدهای ممکن در آینده، از راه تحلیل فرضیه‌های احتمالی و به‌کارگیری بهینه امکانات موجود، برای تحقق اهداف تعیین‌شده است.

آنچه در چند دهه اخیر به عنوان «آینده‌پژوهی» اصطلاح شده، بیش‌تر ناظر به همین معنا است؛ زیرا نگرش غالب در آینده‌پژوهی مصطلح، نگرش علم‌محور است که بر مؤلفه‌هایی چون آگاهی و احاطه علمی بر عوامل اقتدار، تحصیل مهارت و فناوری‌های لازم، سیاست‌گذاری برای مدیریت فرصت‌ها و چالش‌ها در آینده، تأکید دارد. از این‌رو، آنچه در آینده‌پژوهی اصطلاحی اهمیت دارد، کاربردهای سیاسی اجتماعی آینده‌پژوهی است.

آینده‌پژوهی با این تعریف، با فرجام‌شناسی دینی تفاوت‌های اساسی دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان میان آینده‌پژوهی مصطلح با فرجام‌شناسی اسلامی از نظر ماهیت، مستندات، اهداف و روش‌ها، این تفاوت‌ها را برشمرد:

۱. فرجام‌شناسی اسلامی، در حقیقت دیدگاه‌شناسی دین نسبت به آینده بر اساس پیش‌گویی‌های دینی است؛ زیرا فرجام‌شناسی اسلامی با استناد به آموزه‌های دینی به بررسی فرایند آینده تاریخ می‌پردازد، اما آینده‌پژوهی، ماهیتاً یک تلاش دوران‌دیشانه علمی به موضوع آینده است که این تلاش علم‌گرایانه به نگاه دین‌مدارانه و مستندات دینی مبتنی نیست



بلکه با تکیه بر دستمایه‌های علمی و ارزیابی رویکردها و قرائن موجود، به کشف شرایط آینده و پیش‌آمدهای آن، همت می‌گمارد.

۲. در فرجام‌شناسی اسلامی، آینده محتوم مطالعه می‌شود، اما آینده‌پژوهی به بررسی آینده‌های محتمل می‌پردازد و قطعیت در این عرصه جایگاهی ندارد؛ زیرا در آینده‌پژوهی مصطلح، پیش‌بینی‌ها، بر گمانه‌زنی‌های احتمالی و حدسی درباره سیر تحولات در آینده مبتنی است، در حالی که پیش‌گویی‌ها در فرجام‌شناسی دینی و قرآنی، به دلیل ماهیت وحیانی بودن آن، قطعی و تخلف‌ناپذیر است.

۳. فرجام‌شناسی و پیش‌گویی‌های قرآنی، ناظر به ترسیم آینده جوامع بشری و چگونگی سیر آینده تاریخ است که در آیات از آن خبر داده شده است.^۱ اما آینده‌پژوهی مصطلح به مسأله تدبیر و سیاست‌گذاری نسبت به آینده بشریت و این‌که چگونه باید باشد، می‌پردازد.

۴. در فرجام‌شناسی اسلامی، اهداف و غایات به ایده‌آل‌های ممکن و متعالی معطوف است؛ اما در آینده‌پژوهی به دلیل نگاه مقایسه‌ای وضع موجود با وضع مطلوب، اهداف و غایات راجح (هرچند پایین‌دست)، مورد اهتمام است.

۵. در فرجام‌شناسی اسلامی و قرآنی، انگاره‌های فرجام‌شناسانه، بر سنت‌های تکوینی حاکم بر نظام هستی مبتنی است؛ اما روش‌شناسی

۱. مانند این آیات: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ ﴿نور: ۵۵﴾؛ ﴿وَتُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَيَجْعَلَهُمْ أُتُمَّةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ ﴿قصص: ۲۶﴾؛ ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ ﴿اعراف: ۱۲۸﴾.



آینده‌پژوهی مصطلح بر تحلیل یافته‌ها مبتنی است و بر پایه تخمین و قرائن و ملاحظات، به ارزیابی وضعیت آینده می‌پردازد.

۶. پیش‌گویی‌های فرجام‌شناسانه دینی و قرآنی، از آینده‌پایدار، خبر می‌دهد، در حالی که هدف‌گذاری‌های موردنظر در آینده‌پژوهی مصطلح، متأثر از دغدغه‌ها و نگرانی‌های مقطعی نشأت‌گرفته از انبوه نیازها و ابهامات فراروی زندگی فردای انسان است؛ زیرا انگیزه اصلی در آینده‌پژوهی مصطلح، تأمین نیازها، منافع و مواجهه با مشکلات و رفع دغدغه‌های ناشی از تهدیدها و عدم دستیابی به موقعیت‌ها و امکانات سرشار مادی موجود در جهان امروز و فردا است؛ نیازها و ابهام‌هایی که او را برای شناخت آینده و دستیابی به شرایط مطلوب، به تکاپو وامی‌دارد.

۷. آینده‌پژوهی اصطلاحی، تلاش فکری دوران‌دیشانه‌ای است که بر اساس مطالعه شرایط موجود به بررسی رویکردهای آینده می‌پردازد. بدیهی است که این رویکرد آینده‌نگرانه، مستلزم تلاش هدفمند و برنامه‌ریزی‌شده کوتاه‌مدت و درازمدت به منظور فراهم‌آوری تمهیدات و سازوکارهای لازم برای نقش‌آفرینی در شکل‌گیری رخدادهای آینده و چگونگی آن است. اما فرجام‌شناسی دینی، یک بینش اکتشافی غایبانه نسبت به آینده دوردست، بر اساس پیش‌بینی آموزه‌های دینی است.

۸. آینده‌پژوهی علمی، شکل خاصی از پرداختن به آینده است که بر مؤلفه‌هایی چون تداوم روندهای تاریخی، رصد کردن تغییرات ممکن و تحولات پیش‌رو و آمادگی و برنامه‌ریزی برای روبه‌رو شدن با وضعیت‌های ممکن در آینده، تأکید دارد؛ اما در فرجام‌شناسی تاریخ، پیوند



گذشته با آینده مد نظر است، ولی پیش‌گویی‌های فرجام‌شناسانه، صرفاً ناظر به چگونگی ترسیم آینده و معطوف به نقطه پایان تاریخ است.

۹. آینده‌پژوهی مصطلح، به دلیل آن‌که صرفاً بر اساس یافته‌های علمی به کاوش درباره مؤلفه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و... جامعه فردا می‌پردازد، قهراً برای آموزه‌های غیرتجربی مانند مقوله غیب، تعبّد و امثال آن، در کشف آینده چندان نقشی قائل نیست. اما در فرجام‌شناسی دینی - که با پیش‌فرض و حیانی بودن پیش‌گویی‌های آن همراه است - عنصر تعبّد به آموزه‌های ماوراء نیز در پذیرش گزاره‌های آینده‌نگر، نقش دارد.

۱۰. آینده‌پژوهی به معنای خاص اصطلاحی آن، پدیده نوظهوری است که بر اساس اقتضائات و نیازهای شرایط کنونی، شکل گرفته است؛ اما فرجام‌شناسی دینی، نگاه ریشه‌دار تاریخی معطوف به آینده و پیش‌بینی فردای تاریخ بر اساس تعلیمات غیبی است که با بحث منجی‌گرایی و موعودباوری، ارتباط وثیق دارد.

وجود این تفاوت‌ها به صورت «مانعة الخلو» بیانگر دوگانگی و فاصله‌هایی است که میان آینده‌پژوهی علمی با فرجام‌شناسی دینی به‌ویژه قرآنی، وجود دارد.

با توجه به آنچه اشاره شد، آینده‌پژوهی مصطلح، به لحاظ این‌که ماهیتاً تلاش هدفمند برای دستیابی به دانش خاص مدیریت آینده است، ارزش و کاربرد آن در این است که یک فرصت ساختارمند را برای نگاه به آینده، فراهم می‌سازد تا از این رهگذر، زمینه‌ها و بستر مناسب برای



سیاست‌گذاری‌های کلان در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی برای کشورها فراهم شود و افق دید آنان را نسبت به چشم‌انداز آینده تغییر داده، آنها را به فعالیت وادارد.

آینده‌نگری

آینده‌نگری، به معنای نگاه دوراندیشانه نسبت به فرداهای تاریخ و تلاش فکری نظام‌مند برای کشف و پرده‌برداری از آینده‌های محتمل است.

پیش‌بینی آینده

«پیش‌بینی» به معنای تلاش‌ورزی آینده‌نگرانه، بر اساس ملاحظه نشانه‌ها و قرائن موجود برای حدس از رخداد‌های آینده است. پیش‌بینی نسبت به آینده‌نگری، مفهوم اعمی دارد.

پیش‌بینی آینده‌نگرانه، در حقیقت افق‌های پیش رو را روشن و چشم‌انداز آینده را شفاف می‌کند و زمینه را برای تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های بلندمدت هموار می‌سازد. به همین جهت نخبگان هر قوم و ملتی همواره سعی کرده‌اند به پیش‌بینی آینده بپردازند.



پیش‌گویی آینده

در زبان فارسی واژه «پیش‌گویی» به معنای غیب‌گویی و اخبار از آینده آمده است.^۱ از این‌رو، به عمل و کار شخص پیش‌گو، پیش‌گویی، غیب‌گویی و کهنانت گفته می‌شود.

در کتب لغت، واژه «غیب» به معنای پنهان بودن در برابر آشکار بودن (شهادت) ذکر شده است^۲ و با توجه به تفاوت مفهومی واژه شهود در حضور مکانی، حسی، علمی و معرفتی، این واژه نیز به تناسب کاربردهای آن، معنی متفاوتی خواهد داشت.^۳

در آیات قرآن کلمه «غیب» بیش‌تر با واژه «علم» همراه بوده و در مفهوم مقابل «شهادت» به کار رفته است^۴ کلمه «نبا» نیز به معنی خبرهای غیبی و پیش‌گویی، از رایج‌ترین الفاظی است که در آیات و روایات به کار رفته است. با توجه به این‌که پیش‌گویی و خبر دادن از وقایع آینده، متکی به منبع اطمینان‌بخش و یقین‌آوری است، این مسأله بیش‌تر در میان معتقدان به منبع غیبی و پیروان ادیان، به‌خصوص ادیان بزرگ مثل یهودیت، مسیحیت و

۱. ر.ک: محمد معین: فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۷؛ علی‌اکبر دهخدا: لغت‌نامه، کلمه «پیش‌گویی».

۲. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۰۳؛ مفردات فی غریب القرآن، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳. هو ما یقابل الشهادة؛ قال تعالی ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ و باختلاف الشهادة و بالنسبة اليها یختلف مفهوم الغیب. فالشهادة بمعنى الحضور، و الحضور إما بالحضور المکانی أو بالحضور عند الحواس الظاهرة أو بحضور فی النظر و العلم أو بحضور فی مقام المعرفة و البصيرة، و فی قبال کل من هذه المراتب الأربعة غیب. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۷، ص ۲۹۰.

۴. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ ﴿انعام-۷۳﴾.



اسلام، پررنگ‌تر از همه وجود داشته و آموزه‌های دینی آنان به پیش‌گویی از آینده پرداخته است.

تفاوت‌های «پیش‌گویی» با «پیش‌بینی»

مراد از «پیش‌گویی» در این جا، گزارش غیبی از وقایع آینده است. گاه اصطلاح «پیش‌گویی» با «پیش‌بینی» مترادف و هم‌معنی تلقی شده، به جای یکدیگر به کار می‌روند، در حالی که میان این دو، تفاوت وجود دارد. میان پیش‌گویی‌ها و پیش‌بینی‌های آینده‌نگر، می‌توان چهار فرق اساسی را برشمرد:

۱. پیش‌گویی، از سنخ خبر و گزارش است؛ همانند گزارش‌های غیبی که قرآن از آینده‌های دور و نزدیک داده است؛ مثل آیاتی که از شکست رومیان خبر داده‌اند^۱ و آیاتی که از وعده الهی بر پیروزی مسلمین در جنگ بدر^۲ و غیره خبر داده‌اند و نیز آیاتی که از جنگ احزاب^۳ و فتح مکه خبر داده‌اند^۴ و آیاتی که از شکست یهودیان مدینه و رخداد‌های تاریخی دیگر خبر داده‌اند.

این گونه پیش‌گویی‌ها، از سنخ پیش‌بینی آینده‌نگرانه برای مدیریت اتفاقات آینده نیست، بلکه خبر غیبی از وقوع حتمی رخداد‌های خاص در آینده تاریخ بشر است.

۱. «غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» ﴿روم-۳۱﴾.

۲. «وَإِذِيعِدُكُمْ اللَّهُ إِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنهَذَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» ﴿انفال-۷۰﴾.

۳. «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» ﴿احزاب-۲۰﴾.

۴. «فَدَصَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّوْمَ بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَهُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا لِيَجْعَلَ مِنْ ذُوْنِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا» ﴿فتح-۱۰﴾.



۲. منبع پیش‌گویی‌های قرآنی و انبیا و امامان، الهامات غیبی است؛ در حالی که پیش‌بینی، برخاسته از ارزیابی شرایط گذشته و حال برای حدس زدن پیش‌آمدهای آینده است.

۳. پیش‌گویی اولیای الهی از روی علم و یقین و از هرگونه حدس و تخمین به دور است؛ آنچه آنان پیش‌گویی می‌کنند، از یافته‌های واقعی خبر می‌دهد، و آنچه را که با درک و شعور خاص باطنی به دست آورده و اطلاع پیدا کرده‌اند، بازگو می‌کنند؛ در حالی که پیش‌بینی، یک امر حدسی و تخمینی است که به مطالعه زمینه‌ها و قرائن دیگر وابسته است.

۴. پیش‌گویی، ملازم بیان و اظهار است، اما «پیش‌بینی» اعم از آن است؛ یعنی شخص پیشگو، آنچه را که پیش‌گویی کرده، ابراز و اظهار می‌کند، اما شخص پیش‌بینی‌کننده ممکن است چیزی را که پیش‌بینی کرده و به آن رسیده است، ابراز نکند.

امید به آینده

جوامع انسانی همواره نسبت به آینده، دو نوع نگاه داشته و این دو نگاه، دو رویکرد متفاوت را در پی داشته است. در یک نگاه، آینده بشر تاریخ و ظلمانی تلقی شده و هیچ فرجام امیدبخشی را برای آینده تاریخ بشر، متصور نیست. نگاه دیگر، نگاه امیدوارانه است که دوران فرجامین تاریخ بشر را مثبت و سرشار از امید ارزیابی کرده و به چشم‌انداز روشن و آفتابی پیش‌رو، چشم دوخته است.

گرچه ممکن است دیدگاه سومی نیز فرض شود و کسانی باشند که زمان آینده را در زمان حال خلاصه کرده، توجه مردم را از فراسو به



هم‌اکنون معطوف سازند؛ اما در حقیقت، این گروه نیز نمی‌توانند از آینده کاملاً چشم‌پوشند، بلکه آنان نیز زمان حال را می‌باید با نیم‌نگاهی به آینده سامان دهند.

استاد شهید مرتضی مطهری (ره) این دو نوع نگاه نسبت به آینده را ناشی از تفاوت در نوع جهان‌بینی افراد می‌داند و می‌گوید:

نگرش مثبت، نگرشی است که غالب معتقدان به ماورا و خدا و نیز اکثر پیروان ادیان - اعم از آسمانی و غیرآسمانی - بدان باور داشته و نشاط و بالندگی فردی و اجتماعی خویش را در آن جست‌وجو می‌کنند؛ نگرش مثبت به آینده هم در ساخت‌وساز انسان و جوامع انسانی نقش مهمی داشته و هم در معنا بخشیدن و هدفمند کردن زندگی انسان‌ها، نقش تأثیرگذاری خواهد داشت؛ چه این‌که نگرش منفی، غالباً از آن کسانی است که به ماورا اعتقاد ندارند و جهان و جهانیان و ارتباط میان آن‌ها را مادی محض می‌پندارند. به تعبیر دیگر، دیدگاه ماتریالیستی دارند؛ از این‌رو «بعضی فیلسوفان به جهان و به انسان، هر دو بدبین هستند؛ جهان را در مجموع خودش، یک امر نبایستی، یک شیء نامطلوب و انسان را هم در میان مخلوقات این عالم، به‌خصوص یک موجود شریر و موجودی که اسیر یک سلسله غرایز پست و پلید است و از وجود این موجود، در واقع جز شر چیزی بر نمی‌خیزد،



می‌دانستند. آنان معتقد بودند جهان شر است و انسان هم
شریرترین موجودات.^۱

بنابراین نگاه امیدوارانه به آینده را می‌توان متأثر از الهامات دینی
دانست و امروزه این نگاه مثبت و امیدوارانه نسبت به آینده تاریخ، نگرش
غالب و در حال فراگیر شدن است.

نقشه آینده

نقشه آینده، ناظر به چشم‌انداز و تعیین قلمروها و رویکردهای فرارو
هماهنگ با یک هدف معین و متعالی است. نقشه آینده با مسأله پیش‌بینی
آینده - که ناظر به نگاه اکتشافی نسبت به رویدادهای فرداها است - تعامل
نزدیک دارد؛ یعنی همان‌گونه که طرح و نقشه‌ای عملیاتی، به پیش‌بینی و
شناخت آینده، نیاز دارد، تحقق آرمان‌های پیش‌بینی‌شده نیز مستلزم طرح و
نقشه اصولی برای توجیه‌پذیری چنین رهیافتی است.

درباره چستی و ضرورت ترسیم نقشه جامع و آرمانی برای آینده و امکان
یا عدم امکان آینده، ممکن است دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشته باشد.

آنچه اهمیت دارد، کلیت شاخصه‌ها و معیارهای مد نظر در این طرح
است. از این نظر، نقشه آینده می‌باید جامع، تحقق‌پذیر، کارآمد و دارای
اهداف روشن و تعریف‌شده باشد تا مفروضات آن قابل اثبات باشد و بر
اساس آن، راهبرد آینده تعیین شود.

قرآن کریم طراح اصلی نقشه جامعه ایده‌آل در پایان تاریخ است. نگاه
قرآن نسبت به آینده صرفاً یک امیدواری و آرزوگرایی بلندپروازانه نیست،



بلکه پایه‌گذار یک نقشه آرمانی تحقق‌پذیر است که سازوکار و ساختار آن به خوبی ترسیم شده است. این طرح با ویژگی‌های خاص آن، مبنای دیدگاه اندیشمندان اسلامی در نگرش به آینده است.

آیت‌الله مصباح یزدی درباره ویژگی‌های کلی نقشه آینده، می‌نویسد:
 حقیقت این است که طرح نقشه جامعه آرمانی نه مضر است و نه لغو، مشروط بر این که سه ویژگی داشته باشد:
 اولاً کاملاً واقع‌بینانه باشد و حقایق روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را از نظر دور ندارد.

ثانیاً همراه با ارائه طریق باشد؛ یعنی فقط تصویر آن را ارائه ندهد؛ یعنی، فقط جامعه آرمانی را تصویر نکند، بلکه راه روشن رسیدن به آن را نیز نشان دهد.

ثالثاً اهداف را - اعم از هدف اصلی و نهایی و هدف‌های واسطه - برای جامعه آرمانی تعیین کند.

طرحی که این سه خصیصه را داشته باشد، فواید و منافع عظیمی خواهد داشت که مهم‌ترین فایده و منفعت آن، این است که هدف فعالیت‌های اجتماعی را معین و معلوم می‌کند...

این طرح در فرجام‌شناسی اسلامی، کاملاً واقع‌بینانه و همراه با ارائه طریق، مد نظر قرار گرفته و تحقق جامعه آرمانی، در متون مذهبی ما پیش‌گویی شده است. هدف اصلی و نهایی جامعه آرمانی اسلامی، استکمال حقیقی انسان‌ها است که جز در پرتو خداشناسی، خداپرستی،



اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی، کسب رضای خداوند متعال و تقرب به درگاه او، حاصل شدنی نیست.^۱

وی معتقد است که کارنامه جامعه آرمانی و جهانی با این ویژگی و شرایط خاتمه نمی‌یابد، بلکه خصایص دیگری نیز برای آن لازم و ضروری است؛ و آن تنظیم ارتباط‌های سه‌گانه، یعنی ارتباط انسان با خدا و خالق خویش، ارتباط انسان با خود و دیگر انسان‌ها در جامعه، ارتباط انسان با طبیعت و محیط است. چنین طرح و نقشه‌ای که دارای این شرایط و خصایص باشد، می‌تواند یک طرح آرمانی باشد.^۲

گونه‌های آینده

آینده تاریخ - صرف‌نظر از فرضیه‌های احتمالی یا قطعی بودن رخدادهای آن - از نظر نوع و ماهیت، چند گونه است؛ برخی از آینده‌ها بهتر از بقیه‌اند، برخی از آینده‌ها خوب و برخی دیگر بدند؛ برخی از آینده‌ها سعادت‌آفرین و برخی دیگر خسارت‌بارند؛ برخی از آینده‌ها شیرین و مطابق میل، و برخی دیگر تلخ و ناگوارند.

از نظر شکلی نیز چنین نیست که هر آنچه در آینده خواهد آمد، لزوماً امروز یا در گذشته نیز وجود داشته است، بلکه آینده می‌تواند متفاوت از سنخ گذشته و حال باشد؛ زیرا این امکان وجود دارد که آینده به گونه‌ای باشد که پیش از آن، هیچ سابقه‌ای نداشته است.

۱. محمدتقی مصباح یزدی: جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۴۱۲-۴۱۳.

۲. ر.ک: همان، ص ۴۱۴ - ۴۱۸.



آینده مطلوب

نقشه‌نگاری و ترسیم آینده، تابع چگونگی تلقی ما از آینده مطلوب و تعریف آن است. به همین دلیل، مطلوب یا نامطلوب بودن آینده نیز به نوع تلقی انسان‌ها نسبت به ایده‌آل‌های مطلوب و مؤلفه‌های آن وابسته است. از این‌رو، در پروسه آینده‌شناسی، یکی از اهداف پژوهش‌های آینده‌نگر، تشخیص مطلوب‌های آینده و تعیین اهداف آن است.

آینده مطلوب در نگاه ارزشی دینی با نگاه مادی متفاوت خواهد بود؛ زیرا از منظر دین، آینده مطلوب تنها با نگاه فراگیر نسبت به آرمان‌های اصیل انسان و ایده‌آل‌های متعالی جامعه انسانی، قابل تعریف است؛ در حالی که در نگرش‌های مادی بشری، به دلیل این‌که غالباً با نگاه اومانیستی به ایده‌آل‌های انسان می‌نگرند، اوج پیشرفت و کمال و آینده مطلوب را به معنای رسیدن جوامع بشری به حداکثر رفاه و برخورداری از امکانات مادی تلقی می‌کنند!

پیوند گذشته، حال و آینده

حرکت مستمر زمان، به صورت پیوسته و بی‌بازگشت به پیش می‌رود و از چرخه پرشتاب گذر زمان، اضلاع سه‌گانه تاریخ (گذشته، حال و آینده) پدید می‌آید و این طومار طولانی، زنجیره به‌هم‌پیوسته‌ای است که گذشته و حال و آینده تاریخ را شکل می‌دهد.

اعتقاد به پیوستگی حرکت تاریخ، یکی از پیش‌فرض‌های مهم در بحث پیش‌بینی و طرح آینده است؛ یعنی قطار تاریخ دارای نقاط عطفی است که از گذشته تغذیه می‌کند و رو به آینده پیش می‌رود؛ و از این زنجیره زمان، گذشته و حال و آینده، پدید می‌آید.



در این زنجیره، آینده فارغ از حال نخواهد بود؛ زیرا همان‌گونه که حال در ادامه گذشته رخ داده است، آینده نیز به‌نوعی تحت تأثیر حال خواهد بود و به همین شکل هر مقطعی از آینده، بستری برای آینده پس از خود خواهد بود؛ و چون این جریان همراه با افزایش زمان امتداد می‌یابد، هرچه این حرکت تندتر شود، آهنگ تغییرات نیز در آن سریع‌تر می‌شود.

البته در این حرکت پیوسته، امکان انحراف مسیر وجود دارد، اما هرگز عقب‌گردی در کار نیست؛ و چون حوادث با یکدیگر مرتبند، ناگهان تغییر جهت نمی‌دهد، بلکه با توجه به شرایط و محیط تغییر مسیر می‌دهد.

تاریخ انسان، در ابعاد زمان دارای معنا و مفهوم است. مفاهیم زمانی نیز به گذشته، حال و آینده تقسیم می‌شوند؛ در نتیجه، تاریخ انسان نیز دارای ابعاد سه‌گانه زمانی گذشته، حال و آینده است. گذشته انسان، آن تحولاتی است که در زمان‌های گذشته رخ داده و در تاریخ به ثبت رسیده است؛ آینده انسان نیز زمان‌هایی است که آستان رخدادها و پدیده‌های جدیدی است که بشر در انتظار فرارسیدن آن به سر می‌برد؛ و حال انسان، خط فرضی‌ای است که بین دو زمان گذشته و آینده کشیده می‌شود. تاریخ انسان و غیرانسان، بدون زمان تحقق پیدا نمی‌کنند؛ زیرا تغییر و تحول هر چیز با زمان معنا پیدا می‌کند. پس زمان، جزء جدایی‌ناپذیر تاریخ است.^۱ این تاریخ‌مندی به انسان اختصاص ندارد، بلکه همه موجودات این عالم که همواره در حال تغییر و تحول می‌باشند، دارای تاریخ‌مندی هستند.

۱. حسین الهی‌نژاد: آینده‌نگری و فرجام تاریخ بشر، فصلنامه انتظار/۲۱، ص ۸۴.



به یک اعتبار، همه چیز در عالم تاریخ دارد؛ چون تاریخ یعنی سرگذشت. وقتی که یک شیء حالت متغیری داشته باشد و از حالی به حالی و از وضعی به وضعی تغییر وضع و تغییر حالت بدهد، این همان سرگذشت داشتن و تاریخ داشتن است؛ بر خلاف این که اگر یک شیء به وضع ثابتی باشد، یعنی هیچ‌گونه تغییری در آن رخ ندهد، قهراً تاریخ هم ندارد.^۱

در نگرش جهان‌شناختی اسلامی، اجزای نظام هستی دارای ارتباط و وابستگی متقابل است. هیچ جزئی از اجزای عالم را نمی‌توان صد در صد منقطع و جدا از دیگر اجزا در نظر گرفت؛ بلکه مجموع گذشته و حال و آینده و حوادث جاری در آن، باید به صورت یک سیستم باز در نظر گرفته شود. این اصل، چنان وسیع و فراگیر است که حتی نسبت پدیده‌های دنیوی با اخروی را نیز در بر می‌گیرد؛ بدین معنا که آینده ابدی و انتهایناپذیر انسان نیز امتداد جریان حیات انسان در این دنیا و متأثر از فرایند زندگی دنیوی او است. قرآن کریم این پیوستگی را به صورت یک اصل عام پذیرفته است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾^۲؛ ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾^۳؛ هر کسی در گرو اعمال خویش است.

گرچه ظاهر آیه، بیانگر پیوند میان انسان و آثار اخروی تلاش‌های او است، اما بدون شک پیوند اخروی نیز از پیوندهای موجود میان پدیده‌های دنیوی و نوع رابطه‌ها و تعاملات انسان، نشأت می‌گیرد.

۱. مرتضی مطهری: مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۳۳.

۲. مدثر/۳۸.

۳. طور/۲۱.



از این رو، چون شناخت آینده با چگونگی گذشته و امروز و شناخت شرایط و کارکردهای اراده‌های انسانی، پیوند جدی دارد، انسان برای پیش‌بینی آینده به دید کلی‌نگر نیاز دارد تا نسبت به احتمالات گوناگونی که در آینده رخ می‌دهد، اشراف پیدا کند و با مطالعه وضعیت گذشته و حال جوامع بشری، قرب و بعد به آینده مطلوب را ارزیابی کند.

آگاهی از آینده

سخن گفتن از آینده و کشف آن، مستلزم شناخت درست نسبت به منابع آگاهی از آینده است. در این باره، پرسش اصلی از جنبه اخیر، یعنی چگونگی آینده و آگاهی از آن است که آیا ضلع سوم تاریخ (آینده)، راز نهفته و سر به مهری است که امکان رمزگشایی آن وجود ندارد یا این که می‌توان وارد این عرصه شد و از آن پرده برداشت و آینده را کشف کرد و برای آن برنامه‌ریزی نمود؟ در صورت امکان آگاهی از آینده، منابع و ابزار شناخت آینده و مکانیسم‌های راه‌یابی به آن چیست؟ نقش پیش‌گویی‌های دینی در این مورد چگونه است و آیا آگاهی‌های حسی، در کشف آینده کاربرد دارد یا خیر؟

منابع آگاهی از آینده

در این باره دو رویکرد وجود دارد:

۱. رویکرد مکاتب بشری؛ ۲. رویکرد ادیان.

رویکرد مکاتب فکری که رویکردی علم‌گرایانه و جامعه‌شناسانه است، نوعاً از راه مطالعه شرایط محیطی و عوامل پیش‌برنده در حرکت آینده و



عوامل محدودیت‌ساز حرکت آینده، به جست‌وجوی کشف آینده و پیش‌بینی آن می‌پردازد. اعتبار این روش، به میزان اعتبار و ارزش اکتشافی علوم اجتماعی در کشف آینده، وابستگی دارد.

اما در رویکرد دینی، با تکیه بر گزاره‌های دینی به پیش‌بینی آینده می‌پردازد. این روش به دلیل اعتبار بالای گزاره‌های دینی، مطمئن‌ترین روشی است که می‌تواند چهره‌ای پنهان و دور از دسترس آینده را مکشوف سازد.

ضرورت نگرش دینی به آینده

شناخت تاریخ از رهگذر زمان، به‌ویژه شناخت ضلع سوم آن (آینده تاریخ) نیازمند نگاه فرازمانی است تا از افقی برتر از زمان، به این سیر نگاه شود. این امر مستلزم شناخت عوامل سازنده و محرک تاریخ است.

از آنجا که اندازه‌های علم و اندوخته‌های مبتنی بر حدس‌ها و تخمین‌ها، نمی‌تواند بلندای آینده را برای ما مکشوف نماید، ناگزیر برای کشف آینده می‌باید به منبع یقین‌آور که احاطه و اشراف کامل به آینده دارد، متکی بود. از این‌رو، هیچ منبعی جز منبع غیبی وحی، نمی‌تواند رمزگشای رازهای آینده باشد؛ چراکه کشف آینده و خبر دادن از حوادث و رخدادهای فردای تاریخ، یک پیش‌بینی غایبانه است که تنها از طریق پیش‌گویی‌های غیبی و گزارش‌های معصومانه برگزیدگان الهی ممکن است؛ کسانی که به عنایت خداوند، از موهبت عصمت و علوم غیبی برخوردارند؛ زیرا فقط کسانی که برگزیده و مجتبی‌ای الهی‌اند، می‌توانند به اذن الهی و الهامات غیبی، از وقایع آینده گزارش دهند.



بر این اساس، آینده تاریخ، راز سربه‌مهری است که بسیاری خواهان رمزگشایی آنند؛ اما تنها دانایان غیب، از آن مطلعند و پیش‌گویی درباره «آینده» جز از فراز رفیع‌ترین قله معرفت ممکن نیست. تنها از این جایگاه بلند است که می‌توان هم «گذشته» و هم «آینده» را دید و فتح این قله، برای انسان‌های عادی مقدور نیست.^۱

فرضیه‌ها و ادعاهای مطرح درباره آینده، صرفاً پیش‌بینی‌های حدسی مبتنی بر تخمین‌ها، گمانه‌زنی‌ها و محاسبات احتمالی است. این نوع آینده‌نگری، بیش‌تر مجازی و غیرواقعی است. در این جا به دلیل نیاز انسان به آموزش‌های غیبی، ضرورت نگرش دینی به مقوله آینده و آینده‌شناسی پدید می‌آید.

قرآن کریم نیز تنها منبع شناخت آینده و سایر امور غیبی را علم الهی و معرفت‌های برخاسته از تعلیمات وحیانی و غیبی می‌داند. از نظر قرآن هیچ کس جز خداوند که آفریننده گذشته و حال و آینده است، نسبت به غیب آگاهی کامل ندارند؛ تنها اوست که برای اثبات حقانیت پیامبران و حجّت‌های خود، آنان را از غیب و آینده آگاه می‌سازد تا آن دسته از اسرار غیبی‌ای که لازم است، در اختیار آنان قرار دهد.

آیات قرآن، از یک سو قلمرو غیب را صرفاً از آن خداوند متعال می‌داند:

﴿إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ﴾؛ [علم] غیب منحصرأ از آن خداوند است؛ و ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾؛ (فقط او) آگاه به غیب است و کسی بر اسرار نهانی او دست نیابد.

۱. آیت قنبری: شیعه و جهان فردا، ص ۷.

۲. یونس/۲۰.



از سوی دیگر تنها مجرای انتقال آگاهی‌های غیبی را تعلیمات و حیانی معرفی کرده است:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾؛

چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند؛ ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند.

بنابراین رویکرد دینی به مقوله آینده‌شناسی و بحث درباره فردای تاریخ، یک ضرورت بی‌جایگزین است؛ زیرا بدون اتکا به منبع غیبی و حیانی، هیچ‌کس نمی‌تواند از قطعیت رخدادهای آینده خبر دهد و بدون هیچ‌گونه ابهامی نسبت به چگونگی آینده و زمان فراتر از حضور خود، احاطه علمی و آگاهی کامل داشته باشد؛ چه این‌که هیچ‌گزینه مطمئن دیگری برای انسان وجود ندارد. آینده‌نگری دینی، به دلیل برخورداری از پشتوانه و حیانی، بازگوکننده عینیت جریان تاریخ در گذر زمان است و نگاه انسان به آینده را وارد فضای حقیقی زیست انسانی می‌کند. به همین جهت، برای درک افق آینده تاریخ، هیچ‌گزینه اطمینان‌بخشی، جز گزارش‌های معصومانه و حیانی، وجود ندارد.

نقش معرفت‌های حسی در کشف آینده

پیش‌بینی‌های درازمدت، عقلاً محال نیست؛ چون کافی است علل اولیه همراه با متغیرهای دخیل در شکل‌گیری آینده کشف شود. اما با توجه به این‌که معرفت‌های حسی، نوعاً به ره‌آورد گونه‌های مختلف تجارب

۱. جن/۲۶.

۲. آل‌عمران/۱۷۹.



اجتماعی متکی است و علوم اجتماعی به این دلیل که به قوانین تقریبی مجهزند، از اتقان تئوریک برخوردار نیستند و در اکثر موارد، تجارب تاریخی، آن‌ها را ابطال کرده است، لذا قلمرو آینده از حوزه نفوذ علوم اجتماعی و تجربی خارج است و دانش بشری، توان پیش‌بینی دقیق آن را ندارد.

حداکثر کاربرد پیش‌بینی‌های مبتنی بر معرفت‌های حسّی و نتایج حاصل از محاسبات دانش بشری، احتمالی است و فراتر از آن در کشف واقعیات آینده کارساز نیست؛ زیرا کشف دخالت‌ها در علوم اجتماعی که به فاعلان مختار تعلق دارد، بس مشکل و در مواردی ناممکن است. بدین جهت، پیش‌بینی‌های مبتنی بر علوم اجتماعی و دانش تجربی با چشم‌پوشی از دخالت‌های انسانی، به نحو احتمالی صورت می‌گیرد.

دلیل این نارسایی نیز آن است که موضوع آینده و حوادث مربوط به زمان فراتر از حضور ما، به دلیل این‌که خارج از قلمرو ادراک حسّی ما است، برای ما یک امر غیبی محسوب می‌شود؛ چون امکان معرفت حسّی نسبت به آینده برای ما وجود ندارد. از این‌رو، در امور غیرمحسوس، انسان نیازمند معرفت حدسی است تا از راه محاسبات ذهنی به کشف مجهولات بپردازد.

معرفت‌های غیرحسّی بشری، دو دسته‌اند: برخی با مقدمات یقین‌آور همراه است و برخی چنین نیست. اگر با واقعیت‌های موجود در خارج (اعم از واقعیت‌های حسّی و غیرمحسوس) منطبق بود، این نوع یافته‌ها، «علم» و «یقین» خوانده می‌شود؛ و اگر چنین نبود، به آن‌ها «گمان»، «وهم» و «شک»



گفته می‌شود^۱ که شامل مجموعه‌ای از احتمالات و حدس‌های ذهنی است و گاه با ادعای کشف واقع، ساخته و پرداخته می‌شود.

در مکاتب فکری، برخی از فیلسوفان تاریخ و جامعه‌شناسان، به بیان فراروایت از تاریخ پرداخته و با فرضیه‌های خود، هیاهوی زیادی به راه‌انداخته‌اند تا به زعم خود، با بیان فرضیه‌های گوناگون، به گشودن این راز پردازند؛ اما حقیقت آن است که این تلاش‌ها برای رسیدن به پاسخ، بی‌نتیجه مانده است!

باید دید راز این بن‌بست چیست؟ سرّ این ناکامی آن است که رمزگشایی از این راز، بدون بهره‌گیری از تعلیمات غیبی و آموزه‌های وحیانی دین، میسر نیست و این عرصه، جولانگه اندیشه‌های کوتاه‌نگر نامحرمان نمی‌باشد.

از این‌رو، نه‌تنها نگرش علم‌گرایانه برای شناخت آینده و طراحی جامعه فردا، راه‌گشا نیست، بلکه باید گفت که مهم‌ترین پیامد تغییر رویکرد اندیشمندان دین‌گریز جوامع غربی از پیش‌بینی دین‌باورانه به پیش‌بینی‌های علم‌گرایانه مبتنی بر معرفت‌های حسّی در دوران مدرنیسم، کوتاه کردن دست انسان از منابع غنی دین در تحلیل آینده و گرفتار شدن در دور حدس و ابطال‌های دانش بشری است. این جایگزینی نامیمون، خسارات جبران‌ناپذیری بر ساختار فکری اندیشه معاصر در جوامع غربی سکولار، وارد کرده است.

۱. سید شریف علی بن محمد جرجانی: کتاب التعریفات، ص ۱۱۳.

۲. نظریات کانت، هگل و مارکس در تحلیل تکامل تاریخ را می‌توان از این طیف به شمار آورد.



آموزه‌های و حیانی، منبع آگاهی از آینده

با توجه به این که از یک سو ما انسان‌ها با محسوسات مأنوسیم و درک ما نسبت به واقعیت‌های غیرمحسوس دچار محدودیت است، و از سوی دیگر چون وقایع آینده، اموری مشاهده‌پذیر یا تجربه شده نیستند، برای ما امری غیبی محسوب می‌شود، در نتیجه، برای آگاهی از آینده و کشف مجهولات پیش رو، ناگزیر باید به منبعی متکی باشیم که غیب و شهود، گذشته و آینده برای او یکسان است؛ و آن، علم الهی و منبع و حیانی‌ای است که از طریق پیام‌آوران برگزیده، قابل دسترسی است؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكَ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾؛ چنین

نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند؛ ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند.

بنابراین کاوش‌های بشری به دلیل محدودیت و نارسایی آن، هرگز نمی‌تواند آینده را به طور کامل کشف کند و از آن گزارش دهد؛ چون آینده‌شناسی و پیش‌گویی از اتفاقات پنهان، نیازمند آگاهی و احاطه علمی نسبت به آینده و عوامل مؤثر در شکل‌گیری حوادث آینده است.

بخش دوم:

آینده در نگرش‌های دینی

و انگاره‌های مکاتب بشری



تفکرات آینده‌نگر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته نخست، آینده‌نگری مبتنی بر آموزه‌های ادیان الهی است و دسته دوم، آینده‌نگری مبتنی بر انگاره‌های فرجام‌شناسانه مکاتب فکری بشری.

آینده از منظر ادیان الهی

آینده‌نگری دینی، بر پایه آموزه‌های آسمانی استوار است. در نگرش ادیان الهی، بر عنصر امیدبخشی نسبت به فردای روشن و باورمندی به ظهور منجی الهی در دوره پایان تاریخ تأکید شده است. از این‌رو، پیروان ادیان اعم از ادیان توحیدی و غیرتوحیدی، در تفسیر این آموزه دینی و خصوصیات منجی موعود، دیدگاه‌های متفاوتی دارند، اما همگی در اصل خوش‌بینی نسبت آینده و اعتقاد به وجود منجی الهی و آمدن حتمی وی در آخرالزمان، اشتراک نظر دارند؛ زیرا کتب مقدس آنان، همواره بشر را به فردای سعادت‌مند نوید داده‌اند.



۱. ادیان باستان

در ادیان باستان نظیر بره‌مایی، بودایی، کنفوسیوس و زرتشت، آینده نهایی جهان و پایان تاریخ، روشن و امیدبخش تصویر شده است. در آیین هندوان، هر دوره انسانی به چهار قسمت تقسیم شده که قسمت چهارم آن، مظهر غروب و افول تدریجی معنویت اولیه است و آن را عصر ظلمت (Yuga Kali) می‌خوانند؛ سپس منجی بشر ظاهر شده، با فروپاشی جوامع انسانی و از بین رفتن شرارت‌ها، دوره‌ای نو آغاز می‌گردد.^۱ برخی هندوها بر این اعتقادند که «رام» نجات‌بخش هندوها در آخرالزمان خواهد بود. بر اساس متون دینی هندوها، دور دنیا به پادشاه عادل در آخرالزمان تمام شود و آنچه در دریاها و زمین و کوه‌ها پنهان باشد، همه را به دست آورد.^۲

در متون زرتشتی از آیین‌های باستان که دین اکثر ایرانیان تا ظهور اسلام بوده و اکنون نیز در ایران و هند پیروانی دارد، به‌صراحت از دوره طلایی بشر در پایان جهان یاد شده است که به آشوب‌ها و بلاهای بسیار مسبوق می‌شود و با ظهور واپسین منجی (سوشیانس) محقق خواهد شد.^۳ در آموزه‌های زرتشتیان، آینده روشن است و همواره دو نیروی «نور» و «ظلمت»، اورمزد یا یزدان و اهریمن، در نزاعند تا زمانی که «سوشیانس» (نجات‌دهنده بزرگ و نهایی دنیا) در ابتدای هزاره سوم بعد از زرتشت ظهور می‌کند. او به‌طور کامل اهریمن را شکست می‌دهد. «سوشیانس» دین

۱. اوپانیشاد، ص ۷۲۷ و ۷۷۲ - ۷۷۴ (به نقل از فرهنگ‌نامه مهدویت، ص ۸۵ - ۸۶).

۲. محمد بهشتی: ادیان و مهدویت، ص ۱۹.

۳. اوستا، گاهان، یسنه ۴۶، ب ۳؛ و یشتها، اردیبهشت، ب ۱۰-۱۷.



را به جهان رواج دهد، فقر و تنگدستی را ریشه‌کن سازد. ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را همفکر و هم‌گفتار و هم‌کردار گرداند.^۱

به اعتقاد پیروان زرتشت، بعد از زرتشت سه نجات‌دهنده به صورت پیایی و هر کدام به فاصله یک هزار سال خواهند آمد. نخستین ایشان به نام «اوشتار» (Aushetar) درست یک هزار سال بعد از زرتشت پدیدار گشت؛ و دومین که اوشتارماه (Aushetarmah) نام داشت، دو هزار سال بعد از زرتشت به جهان آمد؛ و سرانجام آخرین ایشان که «سوشیان» (Saoshyan) نام دارد، در رأس هزاره سوم که آخرالزمان است، می‌رسد و روزگار با او پایان می‌پذیرد.^۲

بر اساس آموزه‌های دین زرتشت، پس از نبرد نهایی میان اهورامزدا و اهریمن یا جنگ آخرالزمان، زندگی در جهان ابدی و سرمدی شروع خواهد شد. پیکار آخرین که بین اهورامزدا و سپاهش با اهریمن و لشکریانش درمی‌گیرد، اهریمن و اتباع او هزیمت نهایی یافته، به آتش فرو می‌افتند و برای همیشه نابود می‌گردند. پس آن کسان که از این آزمایش و ابتلا، به سلامت و درستی بیرون آیند، در زمین و آسمان نوین، مردان همه به سن چهل و کودکان به سن پانزده با دوستان و خویشاوندان در کمال خوشی و خرمی زندگانی جاوید خواهند کرد و این جهان ابدی و سرمدی، ابدالآباد به جای خواهد ماند.^۳

۱. جاماسب‌نامه، ص ۱۲۱ (به نقل از موعودی که جهان در انتظار اوست، علی دوانی، ص ۵۲).

۲. جان ناس؛ تاریخ جامع ادیان، ص ۳۱۹.

۳. همان، ص ۳۱۹ - ۳۲۰.



۲. ادیان ابراهیمی

در ادیان سه‌گانه ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام)، بیش از آیین‌های دیگر بر دوره طلایی بشر در پایان تاریخ، تأکید شده است. منجی در ادیان یهودیت و مسیحیت با نام «مسیح» یا «ماشیح» و در اسلام آخرین منجی موعود الهی با نام «مهدی علیه السلام» شناخته می‌شود. چنین نام‌هایی متشابه است و بیانگر آرمان مشترک ادیان توحیدی و ابراهیمی در ظهور منجی موعود است.

الف) آیین یهود

در کتب مقدس یهودیان اعم از کتاب‌هایی که به قبل از دوران اسارت بابلی (۵۹۷ قبل از میلاد) تعلق دارد و یا آن‌هایی که در سده پنجم قبل از میلاد نوشته شده و نیز کتبی که در فاصله بین آخرین بخش کتاب عهد عتیق (کتاب دانیال) و ترتیب و تدوین اناجیل و رسالت عهد جدید نوشته شده - که اصطلاحاً به نوشته‌های بین‌العهدین معروفند - مطالب بسیاری درباره آخرالزمان یافت می‌شود.

در عهد عتیق، برقراری سعادت و عدالت در سرتاسر جهان پیش‌بینی شده که به دست «مشیح» محقق می‌شود. در عهد جدید نیز به این مطلب پرداخته شده و مکاشفه یوحنا به طور کامل به حوادث ناگوار آخرالزمان، اختصاص یافته و در پایان آن، به برقراری صلح و آرامش جهان تحت حاکمیت مؤمنان اشاره شده است.^۱

۱. ر.ک: کتاب مقدس، اشعیا، نبی، ۱۱-۱۲ و مکاشفه یوحنا ۴-۲۲.



مثلاً در بخش‌های از کتاب مقدس یهود در صحیفه اشعیا نبی، چنین آمده است:

پادشاهی از تبار یسّی (پدر داوود) ظهور خواهد کرد و جهان را از عدل و خیر و برکت پر خواهد ساخت... مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود؛ و جهان را به عصای دهان خویش زده، شیرینان را به نفخه لب‌های خود خواهد کشت، و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت، و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیرپروری با هم؛ و طفل کوچک آن‌ها را خواهد راند؛ و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آن‌ها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده، دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت؛ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد؛ زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند.^۱

در کتاب مزامیر داود علیه السلام آمده است:

... و اما نسل شیرین منقطع خواهد شد، صالحان وارث زمین

گردیده و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود.^۲

۱. کتاب مقدس، اشعیا نبی، ۱۱: ۱-۱۰.

۲. همان، مزامیر، مزمور ۲۷، بند ۹-۱۰ و ۲۹-۳۰.



ب) آیین مسیحیت

در کتب مقدس مسیحیان نیز بشارت‌های خوش‌بینانه درباره آینده جهان وارد شده و از ظهور فاتحانه حضرت مسیح علیه السلام در آخرالزمان خبر داده شده است. به اعتقاد مسیحیان، حضرت عیسی علیه السلام دو ظهور دارد: نخست، ظهور اول یا همان بعثت عیسی علیه السلام؛ و دوم، بازگشت مجدد حضرت عیسی علیه السلام برای نجات عالم و ایجاد یک عصر باشکوه در آخرالزمان. چون از نظر مسیحیان، بازگشت حضرت عیسی علیه السلام در پایان تاریخ، ظهور دوم خواهد بود، در نتیجه، منتظران مسیحی خود را موظف به اقدامات لازم برای ظهور دوم «پسر انسان» می‌دانند.

بر اساس پیش‌گویی‌های کتب مقدس مسیحیان، ظهور دوم، با یک سلسله حوادث طبیعی ارضی سماوی و سیاسی اجتماعی، همراه خواهد بود.

در انجیل لوقا، وقوع ظهور دوم حضرت مسیح علیه السلام بعد از گرفتار شدن مردم به انواع بلاها و حیرت‌ها و سختی‌ها، ذکر شده است:

... و در آفتاب و ماه و ستارگان، علامات خواهد بود؛ و بر زمین، تنگی و حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود، به سبب شوریدن دریا و امواجش؛ و دل‌های مردم ضعف خواهد کرد، از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود؛ زیرا قوای آسمان متزلزل خواهد شد، و آن‌گاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید.^۱



در فراز دیگری از انجیل لوقا، مسیحیان به فعالیت‌های دین‌مدارانه و روشن نگه داشتن ارزش‌های دینی، فراخوانده می‌شوند تا زمینه برای ظهور دوم مسیح منجی فراهم شود:

کمرهای خود را بسته، چراغ‌های خود را افروخته بدارید، شما مانند کسانی باشید که انتظار آمدن آقای خود را می‌کشند... پس شما نیز مستعد باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید، پسرانسان می‌آید.^۱

برخی از مسیحیان معتقدند که پیش از ظهور دوم مسیح ﷺ، آخرین نبرد تاریخ، معروف به جنگ «هارمجدون»^۲ یا آرماگدون، یعنی جنگ آخرالزمان، اتفاق خواهد افتاد و با بازگشت حضرت مسیح (ظهور دوم) این فجایع، خاتمه می‌یابد.

ج) دین اسلام

در منابع اسلامی، به‌ویژه در آیات قرآن کریم، باورمندی به فرجام نیک تاریخ و ظهور منجی موعود، به عنوان یک اعتقاد ریشه‌دار دینی، تاریخی و آموزه اصیل اسلامی، مطرح شده است.

۱. همان، ۱۲: ۳۵ - ۴۱.

۲. شایان ذکر است که در متون مقدس مسیحیان واژه «هارمجدون» یا آرماگدون، فقط يك بار آمده است (انجیل یوحنا، ۱۶: ۱۷). محل وقوع این جنگ نیز غرب رودخانه اردن، در دشت جزرال، میان جلیله و سامریه ذکر شده است. اما این که در جنگ نهایی آرماگدن، طرف مقابل کیست، در متون مقدس چیزی بیان نشده است؛ ولی در ادبیات مسیحی سیاسی معاصر، برخی بر اساس مکاشفه یوحنا رسول، نبرد نهایی را همان «نبرد هسته‌ای» می‌دانند و برخی از افراطیان مسیحی تلاش می‌کنند آرماگدون یا نبرد نهایی خیر و شر را در دوران بعد از جنگ سرد، به نبرد بین دنیای غرب با جهان اسلام، تفسیر کنند.



پیش‌گویی‌های قرآن، از جهانی شدن اسلام و حاکمیت صالحان و سروری مستضعفان بر مستکبران در آخرالزمان، خبر داده است.^۱ بشارت‌های قرآنی مربوط به آینده، در بخش دوم خواهد آمد. در منابع روایی نیز این دسته از آیات، بر مسأله مهدویت تطبیق شده و حجم وسیعی از احادیث^۲ به موضوع آینده و مسائل مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان، اختصاص داده شده است. در این احادیث، از ظهور مهدی موعود علیه السلام، به عنوان یک رخداد قطعی و اجتناب‌ناپذیر - که حرکت آینده تاریخ ناگزیر شاهد آن خواهد بود - یاد شده است. در این جا به ذکر یک حدیث از کتاب کمال الدین مرحوم صدوق، بسنده می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَاءِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ أَخِي وَ
 آخِرُهُمْ وَآدِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَخُوكَ؟ قَالَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قِيلَ فَمَنْ وَلَدُكَ؟ قَالَ
 الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلُؤُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ

۱. پیشگویی قرآن از حتمی بودن پیروزی صالحان و حاکمیت مطلق اسلام در آینده، در آیات متعددی همچون آیات ۵۵ سوره نور، ۱۰۵ سوره انبیاء، ۲۳ توبه، ۸ سوره صف، ۲۸ سوره فتح، ۳۹ سوره انفال مطرح شده است. مجموع آیاتی که در آنها به نحوی به موضوع مهدویت و پایان تاریخ اشاره شده، بیش از صد و بیست آیه است. مرحوم سیدهاشم بحرانی در کتاب المحجة فیما نزل فی القائم الحجة علیه السلام، این آیات را گردآوری کرده است.

۲. در کتاب معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، از مجموع چهارصد منبع معتبر از جوامع روایی شیعه و اهل سنت، نزدیک دو هزار حدیث (۱۹۴۱ حدیث) درباره حضرت مهدی علیه السلام، جمع‌آوری شده است که از این تعداد، حدود پانصد حدیث، تنها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است. این کتاب در پنج جلد تدوین شده است و از نظر احصای آیات تفسیری و تأویلی و روایات مربوط به امام مهدی علیه السلام، جامع‌ترین موسوعه مهدوی، محسوب می‌شود.



نَبِيًّا لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَوَلَدِي الْمَهْدِي
فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيَصَلِّيْ خَلْفَهُ وَتُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ
الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ.^۱

جانشینان و اوصیای من که پس از من حجّت‌های پروردگار در میان مردم هستند، دوازده نفرند؛ اول آن‌ها برادرم است و آخرین آنان فرزندم خواهد بود. عرض کردند: یا رسول الله برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب. عرض کردند: فرزندت کدام است؟ فرمود: مهدی؛ همان کسی که خداوند به وسیله او دنیا را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد. سوگند به آن خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت، اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را چنان بلند گرداند تا فرزندم مهدی خروج کند، و آن‌گاه عیسی روح الله ﷺ از آسمان فرود خواهد آمد و در پشت سر او نماز خواهد خواند و روی زمین از نور خداوند روشن می‌شود، و حکومت مهدی بر شرق و غرب عالم گسترش می‌یابد.

کاربرد کلمه شرطی «لو» در کلام پیامبر و مشروط نمودن عمر دنیا به ظهور حضرت مهدی ﷺ، بیانگر ناگزیر بودن و حتمیت این رخداد در آینده تاریخ است.

این تأکیدات بیانگر اهمیت ویژه مسأله آینده و آینده‌نگری در تفکر اسلامی است که در هیچ دینی تا این حد به این موضوع عنایت نشده است.

۱. شیخ صدوق: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۸۰؛ طبرسی: إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۹۱.



بنابراین پیشینه تاریخی تفکر آرمان‌خواهی دینی در میان امت‌های پیشین نیز ریشه داشته و این نوید در کتب آسمانی ادیان گذشته ذکر شده است؛ اما در این میان، اسلام تنها دینی است که با توجه به رسالت جهانی و ماندگار خویش، برای بارور ساختن این آرمان تاریخی، برنامه جامع و طرح نظام‌مندی در قالب نظریه «حکومت عدل جهانی مهدوی (عج)» بیان نموده و تحقق آرمان‌های متعالی انسانی را مهم‌ترین رسالت خود اعلام کرده است.

نقش ادیان در شکوفایی نگاه مثبت به آینده

نکته مهم درباره فرایند شکل‌گیری اندیشه فرجام‌خواهی، توجه به نقش اساسی و بی‌بدیل ادیان الهی در شفاف‌سازی دورنمای آینده از یک سو و توسعه و شکوفایی نگاه مثبت به آینده از سوی دیگر است؛ زیرا گرچه اندیشه فرجام‌خواهی و آینده‌نگری، دارای ریشه‌های فطری و انسانی و سابقه کهن تاریخی است، این بحث در حوزه گفتمان بشری قبل از هر چیز، ره‌آورد گفتمان دینی بوده، منادیان اصلی آن پیامبران الهی و کتب آسمانی هستند.

ویژگی مهم آینده‌نگری دینی آن است که پیش‌گویی‌های پیامبران الهی: به دلیل فراگیر بودن آثار آن، توانسته آرمان‌خواهی نهفته انسانی را به یک رویکرد فراگیر و همه‌جانبه در جوامع بشری تبدیل نماید.

اصل نجات تنها در توان خداوند متعال است؛ نجات او، رحمت عامه است و لطف و عنایت او در همه حال، بندگان را شامل می‌شود؛ و آن‌ها را از انواع خطرها، وسوسه‌های فکری و روحی و القائات شیاطین

۱. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛ «در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث زمین خواهند شد» (انبیاء/۱۰۵).



در امان می‌دارد. برای همین هدف اساسی، خداوند متعال، پیامبرانش را برای نجات بشر از ظلمت، گمراهی‌ها و تباهی‌ها فرستاده است. پس نجات، گستره وسیعی از حیات آدمی - از بدو خلقت و حیات فکری و مادی او گرفته تا حیات دینی و معنوی و اخروی‌اش - را شامل می‌شود.^۱

از این نظر، موضوع فرجام‌نگری و توجه به فردای تاریخ را می‌باید ره‌آورد تعلیمات ادیان آسمانی و انبیای الهی دانست که همواره نگاه بشریت را به سوی آینده روشن و بهجت‌آوری، معطوف نموده و فرا رسیدن چنین دوران ایده‌آلی را برای فردای تاریخ بشر، بشارت داده‌اند.

به همین جهت، این نگرش در میان پیروان ادیان و کسانی که دارای جهان‌بینی توحیدی هستند، نمود بیشتری دارد؛ زیرا مکاتب الهی، از آنجا که جهان را دارای خالق حکیم، دانا و توانا می‌دانند و تدبیر جهان را بر اساس اراده حق تعالی توجیه می‌کنند، آینده و فرجام بشریت را روشن ارزیابی کرده‌اند.

به هر میزانی که جوامع بشری از آموزه‌های دینی تأثیرپذیر بوده‌اند، در میان آنان امید به آینده رسوخ بیشتری داشته است.

متفکر شهید استاد مطهری (ره) در این مورد که گسترش رویکرد دین‌گرایانه، جامعه را در نهایت به سمت پذیرش ایده حکومت عدل جهانی، نزدیک‌تر خواهند کرد، می‌نویسد:

در طول تاریخ گذشته و آینده، نبردهای انسان تدریجاً بیش‌تر جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده و می‌کند؛ و انسان تدریجاً از لحاظ ارزش‌های

۱. مرتضی مطهری؛ تکامل اجتماعی انسان، ص ۳۵۲.



انسانی به مراحل کمال خود یعنی به مرحله انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل نزدیک‌تر می‌شود تا آن‌جا که در نهایت امر حکومت عدالت یعنی حکومت کامل ارزش‌های انسانی - که در تعبیرات اسلامی از آن به حکومت مهدی تعبیر شده است - مستقر خواهد شد و از حکومت نیروهای باطل و حیوان‌مآبانه و خودخواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد بود.^۱

بنابراین اهمیت و تأثیرگذاری آینده‌نگری و پیش‌گویی‌های ادیان بدان جهت است که بر پایه آموزه‌های یقین‌آور و حیانی و اخبار غیبی پیامبران الهی: و کتب آسمانی، از آینده گزارش می‌دهد.

مشترکات آینده‌نگری ادیان ابراهیمی

در آموزه‌های ادیان ابراهیمی، نقاط اشتراک مهمی وجود دارد که شالوده اصلی نگرش این ادیان بر این وجوه مشترک استوار است. با نگاه درون‌دینی به آموزه‌های آینده‌نگرانه ادیان ابراهیمی، مشاهده می‌شود که الگوی غالب بر پیش‌گویی فرجام‌شناسانه هر کدام از این ادیان بزرگ، پیش‌بینی جهانی شدن و غلبه بر سایر ادیان است. بر این آموزه مخصوصاً در آینده‌نگری اسلامی، بیش از سایر ادیان، تأکید شده است.

مهم‌ترین اصول مشترک در آموزه‌های دینی ادیان ابراهیمی که به طور آشکار و پررنگ مشاهده می‌شود، عبارتند از:

الف) اعتقاد به پیروزی حتمی حق بر باطل و حاکمیت پاکان در آینده؛



ب) محوریت رهبر الهی و آسمانی در این تقابل (منجی موعود)؛
 ج) تأکید بر ماهیت دینی نظام آینده (غلبه جهانی دین).
 این محورها را می‌توان از مهم‌ترین اصول مشترک میان آینده‌نگری
 ادیان ابراهیمی، به شمار آورد.

مختصات آینده‌نگری اسلامی

منظور از آینده‌نگری قرآنی، نگاهی روشن و جامع به آینده، بر پایه
 پیش‌گویی‌های مطرح در آیات قرآن کریم است. آینده‌نگری قرآنی، با وجود
 نقاط اشتراک با آموزه‌های کلی دیگر ادیان ابراهیمی، دارای ویژگی‌ها و
 مختصاتی است که آینده‌نگری قرآنی را از سایر ادیان متمایز می‌سازد. به
 چند ویژگی مهم آن اشاره می‌شود:

۱. وحیانی

پیش‌فرض مهم، در بحث از پیش‌بینی و پیش‌گویی آینده، اطمینان کافی
 به منبع موردنظر است؛ و اعتبار و عدم اعتبار گزارش‌های موجود در کتب
 مقدس پیروان ادیان نیز به اصالت و قطعیت انتساب آن به خدای متعال و
 اثبات وحیانی بودن آن وابسته است.

این ویژگی، فقط درباره گزاره‌های قرآنی، قطعی و مورد اتفاق است. تواتر
 قرآن، اعجاز متنی، گواهی قطعی تاریخ، حفظ الهی، نفوذناپذیری، محک بودن
 قرآن برای سنجش روایات و... از جمله دلایل خطاناپذیری و اثبات وحیانی



بودن تمامی آیات و کلمات قرآن است.^۱ در حالی که کتب مقدس سایر ادیان، نه تنها وحیانی بودن، اثبات‌پذیر نیست؛ بلکه قرائن محتوایی و درون‌متنی و نیز شواهد تاریخی زیادی، بر عدم وحیانی بودن آن، دلالت دارد؛ ضمن این که پیروان ادیان پیشین نیز مدعی وحیانی بودن تمامی آموزه‌های عهدین نبوده‌اند. از این رو، باید توجه داشت که تنها گزاره‌های معصومانه و خطاناپذیر قرآن می‌تواند مرجع مطمئن و مبنای آینده‌نگری دینی محسوب شود؛ زیرا آینده‌نگری دینی تنها بر پایه گزاره‌های تحریف‌نشده از آموزه‌های آسمانی، می‌تواند شکل گیرد.

بنابراین یکی از ویژگی‌های انحصاری آیات قرآنی، خصیصه وحیانی بودن تمامی گزاره‌های آن است؛ همان چیزی که پیش‌گویی‌های قرآن کریم را خطاناپذیر کرده و فرجام‌شناسی اسلام را از سایر ادیان، متمایز نموده است.

۲. جزم‌اندیشی

بر خلاف آموزه‌های دینی سایر ادیان، گزارش‌های آینده‌نگر قرآن، به صورت قضایای قطعی و اجتناب‌ناپذیر، بیان شده است؛ مثلاً وقتی قرآن از آینده جامعه بشری سخن می‌گوید، پیش‌گویی حاکمیت صالحان را با لحن جزمی در قالب وعده حتمی الهی بیان می‌کند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، رجوع شود به کتاب تحریف‌ناپذیری قرآن، آیت‌الله محمدهادی معرفت، ترجمه علی نصیری، ص ۴۱ - ۶۹.



خَوْفِهِمْ أَمَّنَّا يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا؛ خداوند به کسانی از شما که اهل ایمان و رفتار شایسته‌اند وعده داده است که قطعاً آنان را فرمانروایان روی زمین خواهند کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنان خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده است، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترس و نگرانی‌شان را به امنیت و آرامش مبدل خواهند کرد، آن چنان که تنها مرا پرستیده و چیزی شریک من قرار نخواهند داد.

این آیه شریف، بیانگر اجتناب‌ناپذیر بودن وقوع این پیش‌گویی در آینده است؛ زیرا خداوند آن را به مؤمنان وعده داده است و بر اساس آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۲ وعده الهی، قطعی و تخلف‌ناپذیر خواهد بود.

بر اساس آینده‌نگری قرآن، حرکت تاریخ، با طی فراز و نشیب‌ها و کژتابی‌ها، به طور حتم به سوی جامعه مطلوب و آرمانی وعده داده شده، به پیش خواهد رفت و حکومت عدل جهانی به رهبری مصلح موعود، شکل خواهد گرفت.

۳. حرکت آفرین

کتب مقدس سایر ادیان در بشارت‌های خود، صرفاً از فرجام نیک بشر و غلبه خیر بر شر، خبر داده‌اند اما درباره چگونگی تحقق این آرمان و سازوکارها و برنامه‌های اصلاحی منجی موعود، هیچ گزارشی روشنی بیان

۱. نور/۵۵.

۲. رعد/۳۱.



نکرده‌اند. اما پیش‌گویی‌های قرآن، صرفاً یک خبر غیبی از آینده تاریخ نیست، بلکه پایه‌گذار طرح جامع و سعادت‌آفرینی است که در قالب نظریه نجات‌گرایانه «مهدویت» برای تحقق جامعه عدل توحیدی، بیان شده است. آینده‌نگری قرآنی، براساس انگاره جزم به آینده روشن، انگیزه‌ساز و امیدبخش است. این ویژگی، تأثیرات روان‌شناختی فراوانی را به همراه دارد؛ زیرا این گونه بشارت‌های الهام‌بخش، به کالبد بشریت خسته و سرخورده از شکست‌ها و ناکامی‌ها، حرکت، نشاط و روح تازه می‌بخشد که آنچه آرزوی تو است، یقیناً روزی به دست آن مرد الهی، برآورده خواهد شد.

شهید مطهری (ره) در این زمینه می‌نویسد:

اندیشه پیروزی نهایی نیروی حق و صلح و عدالت بر نیروی باطل و ستیز و ظلم، گسترش جهانی ایمان اسلامی، استقرار کامل و همه‌جانبه ارزش‌های انسانی، تشکیل مدینه فاضله و جامعه ایده‌آل، و بالاخره اجرای این ایده عمومی و انسانی به وسیله شخصیت مقدس و عالیقدر که در روایات متواتر اسلامی، از او به مهدی تعبیر شده است، اندیشه‌ای است که کم و بیش همه فرق و مذاهب اسلامی - با تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی - بدان مؤمن و معتقدند؛ زیرا این اندیشه، به حسب اصل و ریشه، قرآنی است. این قرآن مجید است که با قاطعیت تمام، پیروزی نهایی ایمان اسلامی^۱، غلبه

۱. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَتُؤَكِّرَ الْمُشْرِكُونَ»؛ «او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هرچند مشرکان کراهت داشته باشند!» (توبه، ۳۳، صف، ۹۰).



قطعی صالحان و متقیان^۱، کوتاه شدن دست ستمکاران و جباران برای همیشه^۲ و آینده درخشان و سعادت‌مندانه بشریت^۳ را نوید داده است. این اندیشه بیش از هر چیز، مشتمل بر عنصر خوش‌بینی نسبت به جریان کلی نظام طبیعت و سیر تکاملی تاریخ و اطمینان به آینده، و طرد عنصر بدبینی نسبت به پایان کار بشر است.^۴

در پیش‌گویی‌های قرآن، از گسترش حاکمیت دین اسلام و تحقق جامعه توحیدی به وسیله منجی موعود امام مهدی عج، خبر داده شده است.^۵ شفافیت و الگوپردازی‌های مطرح در آینده‌نگری قرآنی، برای جامعه قبل از ظهور نیز الهام‌بخش و راه‌گشا است؛ زیرا از نظر قرآن، جامعه عصر ظهور الگوی حرکت به سمت اهداف آرمانی است؛ چون هدف از بازگو کردن و تصویر الگوهای جامعه آرمانی، جهت‌بخشی به ایده‌های جامعه منتظر کنونی است.

۱. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» «در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم:

«بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد!» «انبیاء».

۲. «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ • وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ

وَهَامَانَ وَجُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» «ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را

پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! و حکومت‌شان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان

و لشکریانشان، آنچه را از آن‌ها [بنی‌اسرائیل] بیم داشتند، نشان دهیم!» «قصص».

۳. «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» «اعراف».

۴. مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۴۰۶.

۵. پیشگویی قرآن از حتمی بودن پیروزی صالحان و حاکمیت مطلق اسلام در آینده، در آیات متعدد

همچون آیات ۵۵ سوره نور، ۱۰۵ سوره انبیاء، ۲۳ سوره توبه، ۸ سوره صف، ۲۸ سوره فتح، ۳۹ سوره

انفال و... مطرح شده است و جزئیات طرح قرآن، در روایات ذیل این دسته آیات، تبیین شده است.



تفکر شیعی، خاستگاه آینده‌نگری اسلامی

با توجه به این که آینده‌نگری اسلامی، از یک سو با اندیشه مهدویت گره خورده است و از سوی دیگر در میان فرق و مذاهب اسلامی با وجود اتفاق در اصل مهدویت، در تفسیر خصوصیات و ویژگی‌های موضوع مهدویت، اختلاف نظر اساسی وجود دارد، لذا این پرسش قابل طرح است که آیا از نگاه درون‌دینی، در میان فرق اسلامی، کدام بینش اعتقادی می‌تواند خاستگاه واقعی این اندیشه اصیل قرآنی را برآورده سازد؟ کدام تفکرات کلامی توانسته‌اند تفسیر صحیح و جامعی از این ایده اسلامی بیان کنند و مبانی و مؤلفه‌های این بحث را چنان که شایسته است، در خود منعکس نمایند؟

پاسخ آن است که اعتقاد به فرجام نیک تاریخ، یک اندیشه عام اسلامی و فرامذهبی است، اما باید توجه داشت که در حوزه درون‌دینی، از میان تقریرهای گوناگونی که مذاهب و نحله‌های مختلف از ایده مهدویت بیان نموده‌اند، خاستگاه اصلی این اندیشه قرآنی، تنها در قرائت شیعی به طور شایسته جلوه‌گر بوده و به صورت جامع تبیین شده است. ظرفیت‌های ذاتی تفکر شیعی و پیوند آن با مهدویت اسلامی، سبب شده که در تفسیر درون‌دینی، خاستگاه اصلی آینده‌نگری اسلامی و قرآنی، تنها در اندیشه شیعی تبلور یابد.

این ادعا نه از روی انحصارگرایی مذهبی بلکه بر اساس مقایسه منصفانه میان مبانی فکری فرق اسلامی در این باره است؛ زیرا تفکر شیعی با نگاه جامع و واقع‌بینانه نسبت به موضوع مهدویت، تحلیل صحیحی از جایگاه واقعی آن بیان کرده و با توجه به تأثیرات شگرف آن بر نگرش‌ها و رویکردهای فردی و جمعی و جهت‌گیری‌های کلان سیاسی و اجتماعی، قادر به پاسخگویی به اقتضائات و تبیین الزامات مسأله مهدویت است؛ به



همین دلیل، تنها تفکری است که می‌تواند خاستگاه و انتظارات این ایده قرآنی را برآورده سازد.

تفکر شیعی، توانسته است با تکیه بر آیات قرآن و آموزه‌های اهل بیت (علیهم‌السلام)، مبانی فکری این بحث را به‌خوبی تبیین و دورنمای آینده جهان را کاملاً شفاف و روشن ترسیم کند و طرح جامع، کارآمد و نوینی در قالب «نظریه مهدویت» برای آینده جهان بشریت به دست دهد.

تمایزات تفکر شیعی و وجوه پیوند آن با مسأله مهدویت و پایان تاریخ را می‌توان از ابعاد مختلف برشمرد که در این‌جا به چند بعد تاریخی و کلامی، اشاره می‌شود.

۱. در تفکر شیعی، اندیشه «مهدویت» و فرجام تاریخ در متن جریان «امامت» تعبیه شده و با کیان تشیع گره خورده است، به گونه‌ای که اندیشه امامت شیعی، در «مهدویت» خلاصه می‌گردد؛ چه این‌که خاستگاه اندیشه مهدویت، در «تشیع» تبلور می‌یابد؛ زیرا همان‌گونه که مهدویت، خاستگاه و ضامن بقا و پویایی اندیشه شیعی است، شیعه نیز تکیه‌گاه اصلی پیام عظیم مهدویت است.

این تفاوت بنیادین که از اختلاف دیرین شیعه با اهل سنت در مسأله مهم و زیربنایی امامت و خلافت ناشی می‌شود، جوهر اصلی دیدگاه شیعه در موضوع مهدویت است؛ زیرا از نظرگاه شیعه، مسأله «مهدویت» تبلور و نماد کامل مسأله «امامت» به شمار می‌آید؛ و چون اصل «امامت» در هسته مرکزی تفکر شیعی قرار دارد، لذا طرح مهدویت و فرجام تاریخ بدون در نظر داشتن مبانی فکری اندیشه امامت، نه قابل درک است و نه قابل طرح.

در حقیقت، جوهر اندیشه شیعی و تمایز آن از اندیشه اهل سنت، در همگونی و جوشش ذاتی آن با مهدویت نهفته است؛ همان چیزی که مقوم



هویت تشیع شمرده شده است و امروزه به عنوان شناسنامه اصلی شیعه در جهان شناخته می‌شود؛ زیرا تفکر شیعی توانسته است اندیشه مهدویت را به عنوان نظریه‌ای زنده و جهانی در دنیا مطرح کند.

از این رو، در تفکر شیعی، اندیشه مهدویت صرفاً یک باور قلبی خشتی نیست، بلکه یک امر پیوسته و جاری در رفتار سیاسی و اجتماعی است. از این نظر، مهدویت به لحاظ این‌که با کیان تفکر شیعی گره خورده، مهم‌ترین و کاربردپذیرترین اندیشه اعتقادی و مکتبی شیعه است. به همین دلیل، اندیشه قرآنی مهدویت و مسائل مربوط به آن، جزو مهم‌ترین سرفصل‌های اعتقادی شیعه است و در صدر دغدغه‌های آرمانی آن قرار دارد.

۲. ویژگی دیگری که دیدگاه شیعه امامیه را از سایر فرق اسلامی در بحث درون‌دینی مسأله مهدویت، متمایز می‌سازد، اعتقاد شیعه به مهدی شخصی با خصوصیات شناسنامه‌ای از نظر تاریخی است؛ در حالی که اکثریت اهل سنت، به مهدی نوعی غیرموجود که بعداً متولد خواهد شد، معتقدند.

از نظر شیعه، مهدی موعود علیه السلام که در قرآن و احادیث متواتر نبوی بشارت داده شده، فردی شناخته‌شده و معین است که هم‌اکنون نیز در میان ما حضور بالفعل و غایبانه دارد. نام پدرش محمد ابن الحسن العسکری علیه السلام و نام مادرش «نرگس» و از تبار امام حسین علیه السلام است. در ۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری در شهر سامرا متولد گردیده است.^۱ از دوران کودکی تا سال ۳۲۹ هجری قمری بنا به مصالحی دوره غیبت صغری را سپری کرده است؛ و از آن زمان تا کنون، در دوره غیبت کبری به سر می‌برد که بشریت عموماً

۱. خصوصیات فردی و نسبی حضرت مهدی علیه السلام در منابع معتبر روایی شیعی همچون کافی، غیبت نعمانی و طوسی، کمال‌الدین و... ذکر شده است.



و جهان تشیع خصوصاً هم‌اکنون در انتظار به پایان رسیدن این ارتباط نامحسوس و غیرعلنی و فرمان ظهور آن حضرت از سوی خداوند به سر می‌برند تا جهان پر از ظلم و جور را اصلاح و قسط و عدل را حاکم سازد. این دیدگاه شیعی، بر اساس مدارک تاریخی و دلایل قطعی بر ولادت امام مهدی علیه السلام استوار است که هیچ‌گونه تردیدی را برای اثبات موضوع، باقی نمی‌گذارد.^۱

وجود دلایل و مدارک متقن تاریخی و روایی مبنی بر معرفی مشخصات نسبی و شخصی امام مهدی علیه السلام و تاریخ و محل ولادت ایشان، در منابع معتبر شیعه و اهل سنت، موجب شده که عدّه زیادی از چهره‌های شاخص علمی اهل سنت نیز با شیعیان هم‌عقیده شوند و نسبت به این موضوع اذعان و اعتراف کنند و کتاب‌های ارزشمند و مستقلی را نیز در این باره به نگارش درآورند.^۲

نگاه واقع‌گرایانه اندیشه شیعی به موضوع مهدویت و تفاوت آن با قرائت ختئی و غیرکاربردی نوع علمای اهل سنت - که عنوان «مهدی» را صرفاً یک نام برای فردی از دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله که در آینده نامعلوم، از پدر و مادر ناشناخته، در زمان و مکان نامشخص، متولد خواهد شد - سبب پویایی

۱. ر.ک: سیدنا مر هاشم العمیدی: در انتظار ققنوس، ترجمه و تحقیق مهدی علی‌زاده، ص ۱۶۰ - ۱۶۹. مؤلف در این کتاب ضمن معرفی تألیفات اهل سنت درباره امام مهدی علیه السلام اعتراف عدّه زیادی از علمای بزرگ آنان را مبنی بر ولادت و تاریخ آن و این‌که مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، نقل کرده و منابع تاریخی اهل سنت در این زمینه را نیز شناسایی نموده است. مترجم کتاب نیز در تحقیقات خود اعتراف ۱۳۵ نفر از علمای بزرگ اهل سنت بر ولادت امام مهدی علیه السلام را با ذکر اسامی و آثار آنان بازگو کرده است.

۲. ر.ک: محمدرضا حکیمی: خورشید مغرب، ص ۱۸.



تفکر شیعی و ژرف‌نگری آن در تفسیر آموزه‌های کلیدی قرآن نظیر مسأله «مهدویت» شده است.

۳. ویژگی مهم دیگر دیدگاه شیعی در مسأله مهدویت، نگرش قرآنی به این موضوع است. شیعه با توجه به ریشه قرآنی مسأله مهدویت، همواره با رویکرد به آیات، به این موضوع نگریسته است؛ بر خلاف دیگر فرق اسلامی که به دلیل عجز از تحلیل قرآنی این بحث، صرفاً از منظر برخی روایات به این مسأله می‌نگرند.

۴. شاخصه مهم دیگر تفکر شیعی، رویکرد عقلانی نسبت به مسأله مهدویت و فرجام تاریخ است. اندیشه مهدویت، بر عقلانیت جامعه به عنوان یکی از زیرساخت‌های اصلی در تحقق اهداف حکومت مهدوی تکیه دارد و اساساً عصر ظهور، عصر شکوفایی عقلانیت و جامعه بعد از ظهور، جامعه خردمندان خواهد بود. بدیهی است که درک صحیح این موضوع و ترسیم آینده‌نگری اسلامی مبتنی بر مهدویت، تنها با توجه به عوامل عقلانیت و تکیه بر عقل‌گرایی شیعی، ممکن خواهد بود.



آینده در نظریات فرجام‌شناسانه بشر معاصر (مکاتب فکری)

ضرورت مطالعات تطبیقی نگرش‌های آینده‌نگر

ماهیت نظریات آمیخته با اوهام بشری با نظریه قدسی و آسمانی مبتنی بر آموزه‌های وحیانی، به دلیل فقدان شأن توازن، هرگز قابل مقایسه نیست، اما با توجه به این که در این عصر و زمان که فراورده‌های فکری به کمک فناوری ارتباطات به صورت آنی و لحظه‌ای می‌تواند در معرض قضاوت افکار عمومی قرار گیرد، مطالعات تطبیقی برای درک بهتر برجستگی‌ها و امتیازات آینده‌نگری دینی به‌ویژه آینده‌نگری اسلامی در ارائه نظریه مهدویت و نقد و ارزیابی سایر دیدگاه‌ها، از ضروریات زندگی عصر ما است. در این عرصه، برگ برنده از آن کسی است که بهترین و عقلانی‌ترین سخن را در این زمینه بیان کند. از این‌رو، مطالعات تطبیقی در همه زمینه‌ها به‌ویژه در حوزه‌های نظریه‌پردازی کلان برای پیروان مکتبی که مدعی انحصار حقانیت و نجات بشریتند، بسیار لازم و بایسته است.



بررسی ایده‌ها و نظریات آینده‌نگر، می‌تواند یکی از محورهای مهم نگاه تطبیقی در حوزه ادیان و مکاتب فکری امروز باشد؛ زیرا این موضوع جزو حوزه‌های مشترکی است که پیروان هر اندیشه صاحب تمدنی، به نحوی خود را بدان وابسته دانسته، طرح و ایده فردای تاریخ را در سر می‌پرورانند. در این نگاه تطبیقی، آنچه مقایسه می‌شود، محتوای اندیشه‌ها و آثار سعادت‌بخشی آن و نیز همخوانی ره‌آورد مکاتب و اندیشه‌ها با اقتضائات فطری انسان‌ها است؛ زیرا انسان‌ها به مقتضای فطرت خود از بهترین گفته‌ها و شیوه‌ها پیروی می‌کنند:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخن را شنیده و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آن‌ها خردمندانند.

تئوری‌های آینده‌نگر

بحث درباره چگونگی آینده و پایان تاریخ، در میان اندیشمندان معاصر نیز مدت‌ها است که دغدغه متفکران و فیلسوفان و نظریه‌پردازان را برانگیخته است. مخصوصاً بعد از کانت، این بحث در کانون توجه متفکران معاصر عمدتاً غربی قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که امروزه در حوزه مباحث روشنفکری، گفت‌وگو درباره پایان تاریخ و طرح فرضیه‌های



مختلف در این مورد، به دلیل اهمیت و جذابیت آن، به یک گفتمان غالب تبدیل شده است.

مکاتب فکری بشری، فرضیه‌های گوناگونی را درباره وضعیت آینده جوامع بشری ترسیم نموده‌اند. دلیل این تنوع، تفاوت در مبانی فکری مختلف آنان در نگاه دغدغه‌مند نسبت به آینده است.

از این‌رو، نگرش‌های فرجام‌شناسانه مکاتب بشری و ترسیم وضعیت‌های ممکن و محتمل برای آینده تاریخ از این منظر را می‌توان بر انگاره‌های گوناگون و گاه متضاد، متکی دانست:

براساس حدس‌ها و گمانه‌زنی‌های شخصی؛
بر پایه قرائن و شواهد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی
(برای زمان‌های کوتاه و بلند)؛

براساس تجربیات تاریخی و الگوها، قوانین و سنت‌های مستخرج از تاریخ؛
بر اساس رویکردهای تجربی مبتنی بر قوانین علمی (قوانین علی و شرط و
مشروط)؛

براساس گمانه‌زنی‌ها و خیال‌پردازی‌های ادبی، هنری و... (رمان‌های
آینده‌نگر و یوتوپیانویسان و...)

براساس ستاره‌شناسی، اختربینی، طالع‌بینی و اوضاع کواکب و... (عموماً
بر پایه بعضی از الگوهای مکتوب و ثابت‌نشده)؛

براساس آینده‌نگاری رمزگرایانه و رمالانه و شاعرانه؛
براساس مکاشفات شهودی اولیا و صالحان برای کشف مجهولات آینده؛



براساس طراحی و برنامه‌ریزی نهادها، مؤسسات و گروه‌های ذی‌نفع (آینده‌سازی مبتنی بر تحلیل‌ها و برداشت‌های دانشمندان، نظریه‌سازان و تحلیل‌گران نظام بین‌الملل)؛

براساس احتمالات و پیش‌بینی‌های مدیریتی، صنعتی، زیست‌محیطی و... (آینده‌سازی مبتنی بر پیام‌شناسی، پیشرفت‌شناسی، هشدارگری و اموری از این دست)؛^۱

براساس نگرش‌های جهان‌شناسانه فیلسوفان در تحلیل فلسفه تاریخ؛
برپایه تحلیل‌های جامعه‌شناسانه رویدادهای گذشته و جاری برای
کشف آینده؛

و موارد دیگر.

آنچه در این باره اهمیت دارد، میزان اعتبار و صدق و کذب انگاره‌های یادشده در کشف و ارزیابی آینده تاریخ است.

امروزه در عصر شکوفایی علوم و فناوری، آنچه می‌تواند مبنای آینده‌نگری مکاتب بشری دوران مدرن تلقی شود، دو نوع اخیر، یعنی کاوش‌های مبتنی بر انگاره‌های فیلسوفانه و نیز تحلیل‌های جامعه‌شناسانه دوران مدرن است.

تئوری‌های آینده‌نگر در دوران مدرن، اعم از نظریه‌های سوسیالیستی و لیبرالیستی، هر کدام با نگرش فلسفی، تاریخی و سیاسی به تحلیل فرایند تاریخ آینده، پرداخته‌اند. این گونه نظریات را با توجه به دو رویکرد فلسفی-تاریخی و فلسفی-سیاسی آن، می‌توان به چند گروه تقسیم کرد.

۱. رحیم کارگر: آینده‌پژوهی مهدوی، فصلنامه انتظار، شماره ۲۸، ص ۶۶.



۱. تئوری‌های فلسفی - تاریخی

فیلسوفان و جامعه‌شناسان دوران مدرن، دربارهٔ سیر تحول و دگرگونی‌های تدریجی جوامع بشری و دستیابی بشر به آرمان‌های چون عدالت، صلح، از آزادی، رفاه و برادری و... نظریات و فرضیه‌های گوناگونی را مطرح کرده‌اند.

نظریه‌های آینده‌نگر دوران مدرن، عمدتاً در دو دسته نظریه‌های سوسیالیستی و لیبرالیستی ارائه شده‌اند، اما طیف وسیعی از متفکران معاصر با گرایش لیبرالیستی به بررسی آیندهٔ تاریخ پرداخته‌اند.

در مجموع، سه دسته تئوری در این زمینه بیان شده است که به اجمال به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) تئوری‌های خطی و تکاملی

صاحبان این دسته از نظریه‌ها، جوامع و تاریخ را از شکل ابتدایی به سوی اشکال پیچیدهٔ اجتماعی، در حال تکامل می‌بینند. از نظر آنان حرکت تاریخ، صعودی و رو به پیشرفت است. بر اساس این تئوری‌ها، آینده و پایان تاریخ، بسیار پیشرفته‌تر و تکامل یافته‌تر از مراحل قبلی آن است.

دیدگاه‌های اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷م) فرانسوی و تالکوت پارسونز (۱۹۰۲-۱۹۷۹م) آمریکایی، را می‌توان در زمرهٔ این تئوری‌ها قرار داد. بر اساس تئوری‌های خطی و تکاملی، بشر در پایان تاریخ، به یک سلسله اصول مشترک و جهانی در زمینهٔ حقوق و مذهب به توافق می‌رسد.^۱

۱. ر.ک: آیت مظفری: شیعه و جهان فردا، ص ۱۳-۱۵.



ب) تئوری‌های دورانی

این دیدگاه بر آن است که حرکت جوامع، مراحل گوناگون و سیکل مشخصی را پشت سر می‌گذراد و این مراحل و سیکل آن، همواره تکرار می‌شود؛ بنابراین آینده جهان نیز چیزی شبیه تکرار مراحل گذشته است.

عبدالرحمن ابن‌خلدون (۷۳۲-۱۰۸۸ق/۱۳۳۲-۱۴۰۶م)؛ توین‌بی (۱۸۸۹-۱۹۷۵م) و پیتریم الکساندروویچ سوروکین (۱۸۸۹-۱۹۶۸م) روسی، از مهم‌ترین متفکرانی‌اند که به این نوع تئوری معتقدند.

از نظر ابن‌خلدون سیری مشابه سیر حیات انسان، بر جوامع و دولت‌ها حاکم است. همان‌گونه که انسان از تولد، جوانی، پیری و مرگ برخوردار است، جوامع و دولت‌ها نیز چنین هستند. این چرخه همان‌گونه که در گذشته تاریخ جریان داشته، حال و آینده را نیز شامل می‌شود؛ بنابراین جهان فردا چون جهان گذشته و حال است.

از نظر توین‌بی، انسان پایان تاریخ، یک انسان ملکوتی است نه لیبرال دموکرات؛ و آینده جهان به عصر «عدل الهی خلاق» منتهی می‌شود نه نظام «لیبرال دموکراسی». البته از نظر وی مسیحیت، هدف نهایی تاریخ بشریت و بالاترین حد خیر برای بشر روی کره است. اما حقیقت این است که اسلام، آن دین جهانی و حضرت مهدی علیه السلام همان عدل مجسم خلاق الهی است. همچنین عصر عدالت مطلق، عصر حجت بن الحسن العسکری علیه السلام است که با کمک حضرت مسیح علیه السلام عمیق‌ترین آرزوهای فطری بشر را به تحقق خواهد رساند.^۱



از این نظر، دیدگاه توین بی درباره ظهور مصلح جهانی یا دین جهانی، به دیدگاه اسلامی تا حدی نزدیک است؛ تفاوت، در معرفی مصداق عدالت موعود در پایان تاریخ است.

سوروکین نیز تحولات ساختاری و ارزشی جوامع را بر پایه یک ابرنظام مد نظر قرار داده است که به طور مستمر در حال تحول است و به سمت جلو یا عقب از یک نوع تمدن به نوعی دیگر سیر می‌کند.

ج) تئوری‌های ستیز

صاحبان این دسته از تئوری‌ها، جهان را صحنه درگیری نیروهای متضاد می‌دانند. آینده جهان در این دیدگاه، نتیجه تحولاتی است که در اثر اقدامات تخاصم‌آمیز، طبقات اجتماعی به وجود می‌آید. از نظر آنان جامعه و تاریخ در وضعیتی بی‌ثبات به پیش می‌روند.^۱

نظریه‌های ستیز نوعاً تحت تأثیر نظریات فلسفی گئورگ هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱م) فیلسوف آلمانی است. از میان متفکران متأخر، دیدگاه فرانسیس فوکویاما را می‌توان از جمله تئوری‌های ستیز و نزاعی به شمار آورد. در قسمت‌های بعدی، به نقد و بررسی نظریه وی به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریات آینده‌نگر اندیشمندان معاصر، خواهیم پرداخت.



۲. تئوری‌های فلسفی - سیاسی

بسیاری از اندیشمندان لیبرال که با نگرش فلسفی-تاریخی، به تحلیل آینده نگریسته‌اند، با تأثیرپذیری از نظریه‌های هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱م) فیلسوف معروف آلمانی، آینده جوامع بشری را دارای فرایند خصومت‌آمیز می‌دانند. فلسفه هگل بر پایه تفسیر غیرمادی از تاریخ بنا شده و هگل فرایند تاریخ را دیالکتیک - یعنی یک پروسه پویا - می‌داند. به اعتقاد وی، جهان صحنه نبرد «تز» و «آنتی‌تز» و نتیجه این نزاع، «ستز» است که پدیدآورنده تز جدیدی است؛ و این حرکت در چرخه حیات اجتماعی و سیاسی همچنان استمرار می‌یابد تا این‌که در دولت لیبرال با پایان یافتن نزاع، متوقف می‌شود.

از این نظر، می‌توان هگل را پایه‌گذار تفکر لیبرالیسم فلسفی دانست؛ زیرا وی نخستین کسی است که بر پایه تحلیل فلسفی-تاریخی خود، انقلاب‌های فرانسه و تا تغییرات نوبنیاد در جامعه آمریکا را نقطه فروکش کردن تضادها و پایان تاریخ تلقی نماید.

این دیدگاه هگل - که با نگاه بدبینانه خود به این نتیجه رسیده که سرانجام این تضاد، به استقرار دولت لیبرال در فردای جهان می‌انجامد - سخت به مذاق فیلسوفان و متفکران غربی دل‌چسب و غرورانگیز بوده است و امثال فوکویاما را بر آن داشت که نظام لیبرال را پایان تاریخ پنداشته، نظریات سیاسی آینده‌نگرانه خویش را بر این اساس، بنیان نهد.

فیلسوف مشهوری چون برتراند راسل نیز که با نگاه فلسفی به تحلیل اوضاع آینده می‌پردازد، آینده بشر را تاریک می‌بیند و انتظار نابودی بشر را



می‌کشد. وی معتقد است بشر در آینده وحشی‌تر می‌شود؛ به‌ویژه که قدرت‌مندتر و به سلاح‌های ویران‌گر مجهز می‌گردد. از طرفی اخلاق هم رو به افول می‌گذارد؛ بنابراین هیچ‌امیدی به آینده نیست. وی در سال ۱۹۶۱ میلادی هنگام نوشتن کتابش دربارهٔ آیندهٔ نسل انسان‌ها مایوسانه می‌نویسد:

«نمی‌دانم نسل انسان آن قدر دوام دارد که نوشته‌ام را منتشر کند!»^۱

همچنین متفکرانی چون اشپنگلر، هانتینگتون و... را نیز می‌توان در این گروه قرار داد؛ با این تفاوت که اشپنگلر و هانتینگتون، این بدبینی را نسبت به آیندهٔ تمدن غرب می‌داند و از چشم‌انداز تاریک فراروی تمدن غربی، نگرانند. از این‌رو، فرضیه‌ها و تئوری‌های بیان‌شده از سوی متفکران معاصر را - صرف‌نظر از جزئیات و تفاوت‌های آن‌ها - می‌توان در دو طیف قرار داد: طیف اول، متفکرانی‌اند که با نگاه امیدوارانه به آینده، فردای نویدبخشی را برای تاریخ بشر پیش‌بینی کرده‌اند. هگل، مارکس، کارل یاسپرس، هانتینگتون و... از این طیف به‌شمار می‌روند. این گروه در اصل نگرش خوش‌بینانه نسبت به آیندهٔ تحولات جهانی اشتراک نظر دارند؛ گرچه هر کدام دربارهٔ محتوا و راهکارهای شکل‌گیری چنین فردای امیدبخشی، دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متضادی دارند.

امثال فوکویاما را می‌توان نسل جدید این تفکر دانست که با دل‌بستگی شدید به دستاوردهای تمدن، فرهنگ و تمدن غربی را نتیجهٔ تکامل‌یافتهٔ تاریخ بشر می‌دانند. به همین جهت، سرنوشت و آیندهٔ بشر را با سرنوشت تمدن غرب گره می‌زنند و پیشرفت تمدن غرب را نشانهٔ پایان تکامل تاریخ می‌پندارند.

۱. علی قائمی: آینده از نظر ما و دیگران، ص ۱۶.



طیف دوم، کسانی‌اند که نگاه ناخوشایند و مایوسانه نسبت به آینده دارند؛ کسانی همچون برتراند راسل، اسوالد اسپنگلر، آرنولد توین‌بی، هانتینگتون، و... که با سرخوردگی و نگرانی، سرنوشت شومی را برای تمدن غرب، پیش‌بینی می‌کنند و از فرا رسیدن فصل خزان تمدن غرب و فروپاشی عن‌قرب آن خبر می‌دهند.

۳. تئوری‌های سیاسی عصر مدرن

متفکران معاصر غربی، پیش‌تر با نگرش فلسفی - سیاسی به تحلیل آینده پرداخته و فرایند تحولات آینده جوامع را بر پایه تفکر اومانستی لیبرال-دموکراسی غرب، ترسیم کرده‌اند.

در نیمه دوم قرن بیستم در اثر تحولات جهانی ناشی از فروپاشی شوروی و پایان رسمی جنگ سرد، و تغییرات ساختار قدرت، اندیشه «حکومت جهانی» به محور پیش‌بینی نویسندگان معاصر غربی (عمدتاً آمریکایی) درباره آینده جهان تبدیل شده است. دیدگاه مشترک نویسندگان غربی، توسعه خطی تحولات و رسیدن حتمی به حکومت جهانی لیبرال - دموکراسی است. لذا «مسئولیت» رهبران غرب برای رسیدن به آن موقعیت و «بی‌فایده بودن مقاومت» مردم و رهبران غیرغربی در برابر این سیر محتوم وقایع جهان را متذکر می‌شوند. اما هر یک از آنها برای مقصود خویش، راهی جداگانه برگزیده‌اند.^۱

۱. محمدصادق امه‌طلب: نظریه‌پردازی درباره آینده جهان و جهان آینده، ماهنامه موعود، شماره ۱۰-۱۱.



در دوران مدرن، بسیاری از نظریه پردازان غربی تلاش کرده‌اند بر اساس آموزه پیشرفت، آینده را این گونه پیش بینی کنند که فرایند پیشرفت به طور اجتناب ناپذیری، جوامع بشری را به سمت الگوی لیبرال به پیش می‌برد. در میان نظریات سیاسی آینده‌نگر، نظریه‌های دهکده جهانی «مارشال مک‌لوهان»، برخوردار تمدن‌های «ساموئل هانتینگتون»، موج سوم «الوین تافلر» و پایان تاریخ «فرانسیس فوکویاما»، بارزترین الگوهای فوتوریستی سکولار محسوب می‌شوند.

این چهار نظریه، با وجود تفاوت‌های که میان آنها هست، همگی سعی کرده‌اند این فرضیه را اثبات کنند که «جهانی شدن دموکراسی لیبرال، امری محتوم است؛ و لذا تشکیل یک حکومت واحد جهانی با الگوی لیبرالیسم، بهترین دستاورد برای بشر خواهد بود».

الف) نظریه دهکده جهانی

مارشال مک‌لوهان در پیش‌بینی سیطره لیبرالیسم، معتقد است انقلاب در اطلاعات سبب شده مردم کره زمین به راحتی به یکدیگر دسترسی داشته باشند، دسترسی‌ای که به مراتب آسان‌تر از ارتباط افراد یک دهکده در اوایل قرن بیستم است! بنابراین به طور طبیعی مرزها در نوردیده شده، فرهنگ‌ها یک کاسه گشته است و عناصر کلیدی ساختار اجتماعی (اقتصاد، سیاست، فرهنگ و...) همه به سوی یکسانی می‌روند؛ و این امر، طبیعتاً اقتضای تشکیل یک حکومت جهانی واحد را دارد. این حکومت به راحتی و با همان اندیشه‌ای ظاهر می‌شود که در کشورهای محدود و حکومت‌های موجود پیدا شده است؛ یعنی فرهنگ و ساختار اجتماعی آن «دهکده جهانی» حکومت خود را معین می‌کند. از سوی دیگر، با توجه به سرچشمه این انقلاب - یعنی تحوّل در عملیات با اطلاعات (انفجار اطلاعات) که



محصول غرب است - تفکر لیبرالیسم بیش از هر فکر دیگری فرصت بسط و عرضه پیدا کرده است. اگر واقع‌بینانه نگاه کنیم، باید منتظر باشیم که فرهنگ‌ها و تفکرهای مختلف سیاسی به نحو طبیعی در داخل فرهنگ غالب، حل شوند؛ و آن فرهنگ غالب، همان دموکراسی لیبرال است.^۱

مک‌لوهان با چند پیش‌فرض، سیطره جهانی دموکراسی لیبرال را نتیجه می‌گیرد:

۱. دگرگونی و گسترش اطلاعات، افراد کره زمین را به هم پیوند داده است (دهکده جهانی)؛
 ۲. این امر طبیعتاً اقتضای تشکیل یک حکومت واحد جهانی را دارد؛
 ۳. فرهنگ و ساختار اجتماعی این دهکده جهانی، حکومت خود را معین می‌کند؛
 ۴. تفکر لیبرالیسم بیش از هر فکر دیگری فرصت بسط و عرضه پیدا کرده است؛
 ۵. با بسط تفکر غالب، دیگر فرهنگ‌ها به طور طبیعی در فرهنگ غالب، حل خواهند شد.
- نتیجه: پس فرهنگ غالب در پایان تاریخ، همان فرهنگ دموکراسی لیبرال است.

ب) نظریه موج سوم

آلویس تافلر، دیدگاهی دارد که نه مبنای فلسفی دارد و نه روش جامعه‌شناختی؛ استدلال و برهان نهایی عرضه نمی‌کند؛ بلکه همواره از یک

۱. ر.ک: محمدجواد لاریجانی: کاوش‌های نظری در سیاست خارجی، ص ۲۷۱-۲۷۲.



نقطه شروع کرده و با ارائه مثال و نمونه به نقطه دیگری عزیمت می‌کند. او مشکل آینده جهان را بر اساس نوع «قدرت» و تقسیم آن ترسیم می‌کند و قدرت را مهم‌ترین یا تنها عامل مؤثر سیاسی جهان و ساختار اجتماعی بشر می‌داند. او معتقد است که سه گونه تمدن در جهان وجود دارد که هر یک نظام خاصی برای تولید ثروت دارد: تمدن کشاورزی (موج اول)، تمدن صنعتی (موج دوم)، تمدن علمی و اطلاعاتی (موج سوم). راه آینده جهان، در نتیجه برخورد این تمدن‌ها ایجاد و مشخص خواهد شد. در این تمدن‌ها عناصری از مذهب، فرهنگ و قومیت وجود دارد، ولی این پیوندها در اثر نیروهای صنعتی ضعیف شده است؛ لذا در تمدن موج سوم، تأثیر این عناصر بسیار اندک و در تمدن کشاورزی در بالاترین حد است. او هر یک از این تمدن‌ها را - چون جوامعی با مذاهب، فرهنگ‌ها و قومیت‌های متفاوتی را در بر می‌گیرد - یک «ابر تمدن» می‌نامد که با مفهوم رایج «تمدن» چندان سازگار نیست. به نظر تافلر، جنگ به شیوه موج سوم، جنگی موج سومی، جنگی با ابزار و تسلیحات هوشمندانه (الکترو- لیزری) است که دقت بسیار و آسیب‌پذیری کم دارد و جنگی بهداشتی و پاکیزه است.^۱



ج) نظریه برخورد تمدن‌ها

ساموئل هانتینگتون،^۱ استاد دانشگاه هاروارد آمریکا است که نظریه معروف «برخورد تمدن‌ها» را طرح کرده است؛ خلاصه اندیشه وی از این قرار است:

نقطه اصلی برخورد در جهان آینده، نه ایدئولوژیکی است و نه اقتصادی، بلکه فرهنگی است و بین تمدن‌ها صورت می‌گیرد. حتی ممکن است در درون یک تمدن، نزاع‌ها و برخوردهایی هم پدید آید؛ ولی سرنوشت جهان را برخورد تمدن‌ها تعیین خواهد کرد. تمدن، بزرگ‌ترین واحد عرصه بین‌الملل است و در جهان کنونی هفت یا هشت تمدن بزرگ وجود دارد: تمدن غربی، تمدن کنفوسیوسی، تمدن ژاپنی، تمدن اسلامی، تمدن هندو، تمدن اسلاوی - ارتدوکس، تمدن آمریکای لاتین، و احتمالاً تمدن آفریقایی. این تمدن‌ها وجوه اختلاف اساسی دارند: تاریخ، زبان، فرهنگ، سنت، و از همه مهم‌تر مذهب؛ البته اختلاف لزوماً به معنی برخوردها بین تمدن‌ها نبوده است.

از نظر هانتینگتون، جهان معاصر پس از جنگ سرد، دو خصیصه دارد:
 ۱. در گذشته یک نظام بین‌المللی چندقطبی (پس از شکست ناپلئون) مبتنی بر چهارچوب غرب و اروپا وجود داشت؛ اکنون برای

۱. ساموئل هانتینگتون در سال ۱۹۲۷ میلادی در شهر نیویورک و در یک خانواده مهاجر انگلیسی به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی را در این شهر طی کرد و مدارک لیسانس و فوق‌لیسانس خود را از دانشگاه شیکاگو گرفت و مدرک دکترای علوم سیاسی خود را نیز از دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۵۱ دریافت کرده است.



اولین بار در تاریخ، سیاست‌های جهانی، هم چندقطبی است و هم چندتمدنی (هر یک یا چند قدرت بزرگ).

۲. در جهان چندقطبی - چندتمدنی، بی‌تردید غرب همچنان به صورت فائقه خواهد ماند، ولی قدرت و جذابیت تمدن‌های دیگر در حال افزایش و عکس‌العمل بر ضد غرب هم در حال شکل‌گیری است. ولی در درازمدت، قدرت غرب نسبت به دیگر تمدن‌ها در حال کاهش است.^۱

(د) نظریه پایان تاریخ

در میان متفکران لیبرال، آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند، نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما است که با الهام از تفکر فلسفی هگل، به طرح نظریه سیاسی خویش پرداخته است.

فرانسیس فوکویاما با پردازشی نو از اندیشه هگل درباره آخرالزمان، پیش‌بینی کرده که جریان حقیقی تاریخ پس از ظهور و شکست محتوم فاشیسم و مارکسیسم، سرانجام به سیطره دموکراسی لیبرال می‌انجامد. به نظر او در «پایان تاریخ» برخی جوامع به صورت جوامع لیبرال موفق در آمده و بقیه هم از ادعای خود مبنی بر ارائه اشکال و الگوهای متفاوت برتر درباره ساماندهی انسانی، چشم می‌پوشند؛ و در واقع لیبرالیسم بر جهان مسلط می‌شود.

فوکویاما در نظریه پایان تاریخ خود، بر خلاف نگرش هشداردهنده ساموئل هانتینگتون و همفکرانش، با خوش‌بینی تمام از پیروزی مطلق لیبرالیسم غربی و جهانی شدن الگوی دموکراسی لیبرال به عنوان تنها



سیستم موفق و ماندگار در پایان تاریخ، خبر می‌دهد و آن را مرحله نهایی تکامل تاریخ توصیف می‌کند.

نظریه فوکویاما و خوش‌بینی ساده‌اندیشانه او در طرح لیبرالسم غربی به عنوان نظام ایده‌آل دوره پایان تاریخ، به دلیل همخوانی با تمنیات لیبرالستی قدرت‌های استعماری غرب، توانست به عنوان مهم‌ترین نظریه سیاسی مطرح در غرب، مورد توجه قرار گیرد.

بنابراین دیدگاه فوکویاما مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین نظریه سیاسی آینده‌نگر لیبرال شمرده می‌شود که تا کنون مخالفت‌ها و موافقت‌های زیادی را برانگیخته است.

از این‌رو، با توجه به اهمیت این نظریه، در این قسمت، به معرفی تئوری پایان تاریخ فوکویاما، و سپس به نقد مبانی فکری این نظریه و مشکلات ساختاری آن می‌پردازیم.

چیستی پایان تاریخ

عنوان «پایان تاریخ»، اصطلاحی است که در اندیشه سیاسی معاصر، مراد از آن، پایان تحولات اساسی در شیوه و شکل نظام اجتماعی و دستیابی بشر به وضعیت مطلوب و باثباتی است که تا پایان عمر جهان، این شرایط همچنان پایدار خواهد ماند.

کاربرد اصطلاح «پایان تاریخ» درباره چنین وضعیت و شرایطی که دارای ثبات و پایداری نسبی است، تا حدی مسامحی و سطحی به نظر می‌رسد؛ اما روشن است که مراد از «پایان» در کاربرد این اصطلاح، صرفاً پایان تبدل‌های سیستمی در عرصه نظام سیاسی-اجتماعی است، نه توقف مطلق پیشرفت،



ترقی و ایستادن حرکت تاریخ؛ زیرا این روند، سیال و توقف‌ناپذیر است و تغییر، تحوّل، تجدّد و تنوع، لازمه انفکاک‌ناپذیر روند تاریخ است. بنابراین اصطلاح «پایان تاریخ» در اندیشه سیاسی معاصر، ناظر به مرحله ثبات شرایط سیاسی اجتماعی و استقرار نظامی است که به دلیل مقبولیت و جامعیت ساختار آن، دستخوش دگرگونی و نابودی نخواهد شد و حالت پایداری خود را حفظ خواهد کرد.

اما پیش‌بینی روند تحولات در آینده و چگونگی پایان تاریخ، موضوعی است که به شناخت‌شناسی تاریخی و تحلیل رویدادهای اجتماعی مربوط می‌شود. از این‌رو، مهم‌ترین کار تحلیل‌گر رویدادهای اجتماعی - تاریخی، بررسی پدیده‌ها و رخداد‌های گذشته و حال، و جمع‌بندی وجوه اشتراک آنها از یک سو، و شناخت و ارزیابی صحیح علل و پیامدهای حوادث تاریخی از سوی دیگر، به منظور نفوذ و رخنه در فراسوی گذر زمان برای کشف افق آینده و پیش‌بینی رویدادهای پسامد تاریخ است.

فوکویاما و نظریه پایان تاریخ

فرانسس فوکویاما^۱ از جمله متفکران نواندیش و تئوری‌پرداز و استراتژیست آمریکایی است که نظریه «پایان تاریخ» او درباره روند

۱. فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama) (متولد ۱۹۵۲ میلادی در هایدپارک شیکاگو) فیلسوف پرآوازه آمریکایی ژاپنی‌تبار است. وی که شخصیت نیمه‌سیاسی و نیمه‌فلسفی دارد، استاد رشته اقتصاد سیاسی بین‌الملل و یک تحلیلگر نظامی و استراتژیست است. فوکویاما در اداره امنیت و نیز در بخش برنامه‌ریزی سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا فعالیت داشت و برخی از پژوهش‌های استراتژیک خود را در مؤسسه مطالعاتی غیرانتفاعی «راند» وابسته به پنتاگون انجام داده است. این مؤسسه، به مثابه بازوی تحقیقاتی و مشورتی نیروهای مسلح آمریکا در سال ۱۹۴۸ بنیان‌گذاری شد تا به نیازهای علمی و



تحوّلات جهانی در آینده، بازتاب جهانی داشته و جدال‌های نظری مختلفی را برانگیخته است.

وی نظریه خویش را در سال ۱۹۸۹ میلادی در قالب مقاله‌ای کوتاه، در یکی از نشریات لیبرالیستی، بیان کرد و توجه اندیشمندان و تحلیل‌گران علوم سیاسی- اجتماعی را به خود جلب کرد. او با فرضیه «پایان تاریخ» خود بار دیگر بحث فرا روایت از تاریخ را در میان صاحبان اندیشه و قلم، زنده کرد؛ و تأییدها و انتقادهای فراوانی را برانگیخت.

به دنبال انعکاس وسیع این نظریه در محافل روشنفکری و واکنش‌های متفاوت نسبت به آن، فوکویاما در سال ۱۹۹۱ با توضیح و شرح بیش‌تری در کتابی تحت عنوان «پایان تاریخ و آخرین انسان» بر نظریه خود تأکید کرد.

فوکویاما با طرح این نظریه، به دفاع تاریخی از ارزش‌های سیاسی غربی برخاست و استدلال کرد که رویدادهای اواخر قرن بیستم، نشان می‌دهد که اجماعی جهانی به نفع دموکراسی لیبرال به وجود آمده است. اشتباه مهم فوکویاما آنجا بود که وی این اجماع را مساوی با پایان تاریخ و به معنای آخر خط پیشرفت و شکوفایی نهادهای مدنی و دموکراسی پنداشت و نظریه خود را بر این پندار باطل بنا نهاد.

فوکویاما در طرح این نظریه، از میان اندیشمندان علوم اجتماعی، بیش از همه از افکار هگل و مارکس - مبنی بر شتاب تحوّل تاریخی جامعه

تحقیقاتی ارگان‌های دولتی آمریکا پاسخ دهد. طرح تئوری آخرالزمانی «پایان تاریخ» از سوی فوکویاما، وی را در ردیف مهم‌ترین نظریه‌پردازان غربی قرار داد و شهرت جهانی پیدا کرد. مهم‌ترین کتاب وی که «پایان تاریخ و آخرین انسان» نام دارد، به زبان فارسی نیز ترجمه شد است.



بشری به سوی یک نقطه پایدار - الهام گرفته است. هگل و مارکس، هر دو، روند تحولات اجتماعی را یک حرکت تکاملی مستمر و بی پایان نمی دانند، بلکه برای این روند، نقطه پایانی قائلند. تفاوت آن دو در این بود که مارکس، خط پایان این حرکت تکاملی را تحقق جامعه بی طبقه و رؤیایی سوسیالیسم در پرتو انقلاب پرولتاریا می داند؛ اما هگل، دولت لیبرال را ایده آل و نقطه پایان این تحول، معرفی می کند.

فوکویاما سخت طرفدار نگرش هگلی در این رقابت تاریخی است. از نظر فوکویاما نمودارهای خط پایان در این حرکت تکاملی تاریخ، هم اکنون در پرتو تمدن غربی مبتنی بر اندیشه لیبرالیسم، پدیدار گشته و مظاهر آن در همه ابعاد، خود را نمایان کرده است؛ و چون برای توسعه و ترقی در اصول و نهادهای زیربنایی تمدن بشری، چشم اندازی فراتر از آنچه ره آورد تمدن لیبرال است دیده می شود، لذا از این نظر، بشریت به نقطه اوج این تحول ممتد دست یافته است و می باید اندیشه لیبرالیسم، خط پایان آن تلقی شود!

از نظر فوکویاما، پایان تاریخ، زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست یابد و در آن عمیق ترین و اساسی ترین نیازهای بشری برآورده شود. بشر، امروزه به جایی رسیده که نمی تواند دنیایی ذاتاً متفاوت از جهان کنونی را تصور کند؛ چراکه هیچ نشانه ای از امکان بهبود بنیادین نظم جاری وجود ندارد. با پیروزی لیبرال دموکراسی بر رقبای ایدئولوژیک خود، نظیر سلطنت موروثی، فاشیسم و جدیدتر از همه کمونیسم، در سراسر جهان اتفاق نظر مهمی درباره مشروعیت لیبرال دموکراسی به عنوان تنها نظام حکومتی موفق به وجود آمده است. اما افزون بر آن، لیبرال دموکراسی ممکن است «نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر» و «آخرین شکل حکومت



بشری» باشد؛ و در این مقام، پایان تاریخ را تشکیل می‌دهد. شکست کمونیسم دلیل پیروزی ارزش‌های لیبرال غربی و پایان درگیری‌های ایدئولوژیک است.^۱

وی برای اثبات برتری و تفوق اندیشه لیبرال بر رقبای آن، مدعی است که طی سال‌های اخیر در سراسر جهان، یک اجماع درباره مشروعیت لیبرال دموکراسی به عنوان یک سیستم حکومتی به وجود آمده است. علت این امر نیز آن است که لیبرال دموکراسی، ایدئولوژی‌های رقیب، نظیر سلطنتی، فاشیسم و اخیراً کمونیسم را شکست داده است. بنابراین لیبرال دموکراسی، نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و شکل نهایی حکومت بشری و پایان تاریخ است؛ زیرا اشکال اولیه حکومت، از نواقص شدید و غیرعقلانیت برخوردار بودند که منجر به فروپاشی آن‌ها شد، اما لیبرال دموکراسی عاری از چنین تضادهای بنیادی درونی است.^۲

بر این اساس وی در یک نگاه خوش‌بینانه و اغراق‌آمیز، نظام مبتنی بر اندیشه لیبرال دموکراسی را به دلیل برخورداری از اصول اقتصادی رو به گسترش و انسجام سیاسی آن - که می‌تواند فرهنگ‌های متفاوت در نقاط مختلف دنیا را به هم پیوند دهد - بهترین شکل تجلی ایده‌های تاریخی بشر می‌داند؛ و انسان‌هایی را که در دوره چیرگی و استیلای اندیشه لیبرال دموکراسی، زندگی می‌کنند، انسان‌های عصر پایان تاریخ می‌نامد؛ عصری که

۱. محمد مددپور: پایان تاریخ و واپسین انسان در قلمرو تئوری‌های مدرن غربی و نظریه ولایی شیعی، ص ۴۰۲.

۲. Francis Fukuyama: The End of History and the Lastman (۱۹۹۲);

(به نقل از آیت قنبری: شیعه و جهان فردا، ص ۳۷).



الگوی لیبرالیسم، تمامی عرصه‌های زندگی را تسخیر می‌کند و هیچ الگوی رقیب و یا جایگزینی برای آن یافت نمی‌شود.

از نظر فوکویاما، سقوط فاشیسم و به دنبال آن فروپاشی کمونیسم، به معنای نابودی آخرین رقیب لیبرالیسم در دنیا است که در پی آن، حاکمیت فراگیر الگوی دموکراسی لیبرال در جهان، قطعی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. وی تصریح می‌کند: «آنچه ما شاهد آن هستیم، نه فقط پایان جنگ سرد بلکه پایان تاریخ و نقطه پایان تحوّل ایدئولوژیکی بشریت و جهانی شدن دموکراسی غربی به عنوان شکل نهایی حکومت است.»^۱

وی در تحلیل و اثبات نظریه خود می‌افزاید:

پیروزی لیبرالیسم در جهان واقعی، هنوز به طور درست تحقق نیافته است، اما باید در نظر داشت که این پیروزی در زمینه اندیشه‌ها و آگاهی‌ها صورت پذیرفته است. در پایان تاریخ، لزومی ندارد کلیه جامعه‌ها به صورت جامعه‌های لیبرال موفق در آیند، بلکه کافی است آن‌ها فقط از ادعای خود مبنی بر ارائه اشکال و الگوهای متفاوت و برتر در زمینه سازماندهی انسانی، چشم‌پوشند. اندیشه لیبرال می‌رود تا در پهنه کره زمین به‌گونه‌ای یک واقعیت تحقق‌یافته از نظر روانی درآید. از این نظر، در میدان ایدئولوژی و نبرد اندیشه‌ها، لیبرالیسم پیروز شده، هیچ رقیب و هم‌آوری در برابر خود ندارد.^۲

۱. مسعود رضوی: پایان تاریخ - سقوط غرب و آغاز عصر سوم، ص ۹.

۲. بهروز رشیدی: فرجام تاریخ در اندیشه معاصر، مجموعه مقالات سومین اجلاس دوسالانه بررسی ابعاد

وجودی حضرت مهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳۲.



بدین ترتیب، فوکویاما دکترین سیاسی خود را بر این اساس بنا نهاده که تاریخ دارای یک فرایند واحد رو به تکامل است که به طور منسجم و جهت‌دار، بشریت را به صورت برگشت‌ناپذیری به سمت دموکراسی لیبرال، پیش می‌برد. نکته قابل تأمل در اندیشه فوکویاما این است که وی با آن که نسبت به تحقق عقیده خود سخت پایبند و امیدوار است و تنها راه گسترش قلمرو آزادی و رهایی از قیود ضرورت و سنت را رویکرد لیبرال دموکراسی می‌داند، اما با این حال، عارضه نگران‌کننده این جامعه نوین را - که در حال شکل گرفتن است - یکنواختی فرساینده آن برای بشر دوره پایان تاریخ می‌داند و نسبت به چنین پیامدی، دغدغه‌مند و نگران است.

به اعتقاد فوکویاما، در چنین جامعه نوین و مدرنی، شور و شوق تدریجاً به خاموشی می‌گراید و سده‌های ملالت‌باری چشم به راه آدمی است. او می‌گوید:

پایان تاریخ دوره بسیار اندوهباری خواهد داشت که در آن ارزش‌هایی چون پیکار برای اکتشاف، آمادگی برای به خطر افکندن زندگی در راه یک آرمان کاملاً انتزاعی و مجرد، نبرد ایدئولوژیکی جهانی که مستلزم بی‌باکی و شهامت و قدرت تخیل است، همه و همه، جای خود را به حسابگری اقتصادی، جست‌وجوی بی‌پایان راه‌حل‌های تکنیکی، نگرانی‌های مربوط به محیط زیست و ارضای توقعات مصرفی پیچیده، خواهد سپرد. در عصر مابعد تاریخی، نه از فلسفه خبری خواهد بود و نه از هنر. فقط مسأله حفظ و نگاهداشت دائمی موزه‌ای تاریخ بشر، در میان خواهد بود. در این عصر، لیبرالیسم، همه حریفانش را از پای درآورده است و آنچه ما به نام «غرب» می‌شناسیم، پیروز می‌شود؛ و از آنجا که هیچ رژیم سیاسی دیگری



توانایی آن را نخواهد داشت تا جایگزین دموکراسی لیبرال گردد و یا حتی خود را از آن متمایز گرداند، لذا ما برای ابد، محکوم لیبرالیسم خواهیم بود.^۱

خاستگاه نظریه پایان تاریخ

فرضیه «پایان تاریخ» در اندیشه فوکویاما، بر انگاره پیروزی ایدئولوژیک لیبرالیسم غربی و شکست ایدئولوژی‌های بدیل و معارضی چون فاشیسم و کمونیسم در برابر ایدئولوژی مسلط دموکراسی غربی استوار است. از این رو، جان مایه اصلی نظریه فوکویاما، در فرضیه جهانی شدن الگوی لیبرال دموکراسی (با تأکید بر دو اصل آزادی و برابری) خلاصه می‌شود؛ و از نظر فوکویاما، اصطلاح «پایان تاریخ» به جز این، مفهومی دیگری نخواهد داشت.

پرسشی که در این جا مطرح است، این است که در فرضیه پایان تاریخ، خاستگاه عینی الگوی جهان‌شمول «لیبرال دموکراسی»، از نظر فوکویاما چگونه تعریف شده است؟

در این باره، انگاره فوکویاما - برخلاف انگاره مطلق‌گرایانه هگل - بسیار محدود و تنگ‌نظرانه است. در چشم‌انداز فوکویاما، توسعه و گسترش الگوی عملی جامعه مدرن غربی که نماد آن ایالات متحده آمریکا است،

۱. همان.

۲. برای آشنایی با نظریات فوکویاما به این منابع مراجعه شود:

فرانسیس فوکویاما: فرجام تاریخ و آخرین انسان، (ترجمه علی‌رضا طیب)، مجله سیاست خارجی، ش ۲-۳.

دکتر موسی غنی‌نژاد: بازگشت تاریخ، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۴۹-۵۰؛ و پایان تاریخ و آخرین

انسان، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۶۳-۶۴.

فرانسیس فوکویاما: دموکراسی لیبرال: پایان تاریخ، ترجمه پرویز صداقت، اطلاعات سیاسی-اقتصادی،

ش ۷۹-۸۰.



خاستگاه تحقق اندیشه لیبرالیسم، محسوب می‌شود؛ و غیر از این، هیچ الگوی عملی دیگری را برای آن نمی‌توان یافت.

این خوش‌بینی افراطی، بیش‌تر ناشی از تعلق خاطر و دلبستگی شدید او نسبت به درخشش و پیشرفت چشم‌گیر جوامع غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، در عرصه اقتصاد، صنعت، تکنولوژی و مخصوصاً توسعه سیاسی و آزادی‌های مدنی، به عنوان نماد عینی دموکراسی لیبرال بوده است؛ چیزی که پیوسته از آن با عنوان «جامعه نوین» یاد کرده است؛ زیرا در واقع، شاخ و برگ نظریه پایان تاریخ فوکویاما، از تفکر لیبرالیستی افراطی وی سیراب می‌شود.

این‌که دیده می‌شود تئوری پایان تاریخ فوکویاما بر اساس جهانی شدن ارزش‌های لیبرالیسم، از سوی سیاست و حکومت در غرب و آمریکا، مورد استقبال و توجه وافر قرار گرفته، به این دلیل است که فرضیه فوکویاما، توجیه تئوریک لازم را برای تحمیل برتری لیبرال دموکراسی غرب بر سایر جوامع، تا حد زیادی فراهم ساخته است. به همین جهت، بررسی و ارزیابی نظریه فوکویاما، مستلزم شناخت زیرساخت‌های اندیشه لیبرالیسم و باز و بست مهره‌های آن است، که در قسمت‌های بعدی بدان خواهیم پرداخت.

فوکویاما در طرح نظریه پایان تاریخ خود، نگاهش نسبت به رخداد اجتماعی و تأثیرات آن در روند تحولات آینده، بیش از آن‌که مبتنی بر تحلیل واقع‌گرایانه فلسفی-تاریخی باشد، یک نگاه عمل‌گرایانه و تا حدی اغراق‌آمیز است. آنچه موجب شده وی، بلندپروازانه از جهانی شدن الگوی لیبرال دموکراسی سخن بگوید، دو چیز است:



نخست: تک قطبی شدن جهان و خروج از حالت توازن قبلی با شکست کمونیسم؛

دوم: کارکرد موفق نظام لیبرال دموکراسی در پیشرفت جوامع اروپایی و آمریکایی و خلق تمدن نوین غربی.

این دو فاکتور، مؤلفه‌های اصلی پیدایش انگاره «پایان تاریخ» در اندیشه فوکویاما است. به همین دلیل، نظریه پایان تاریخ فوکویاما، باید با توجه به این دو مؤلفه اساسی، بررسی و ارزیابی شود.

مؤلفه نخست تئوری پایان تاریخ، شکست کمونیسم و تک قطبی شدن عرصه قدرت و سیاست با برتری غرب است. فرضیه فوکویاما بیش از آن که بر استدلال علمی بنا شده باشد، متأثر از جو احساسی ناشی از شکست شوروی است.

در این زمینه، نمی‌توان نقش عامل رقیب، یعنی بلوک امپریالیستی غرب با محوریت ایالات متحده آمریکا را در فروپاشی اردوگاه کمونیسم، نادیده گرفت؛ اما باید توجه داشت که عامل اساسی این فروپاشی، قبل از هر چیز، تناقضات درونی نظام فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و فروپاشی ساختار اقتصادی جوامع سوسیالیستی با محوریت شوروی سابق بوده است.

اشتباه مهم فوکویاما در تحلیل این رویداد، این است که خروج نسبی جهان از حالت دو قطبی و پایان جنگ سرد را با پایان تاریخ، مساوی پنداشته و جهان را محکوم ابدی لیبرالیسم دانسته است؛ غافل از این که لیبرالیسم پیروز غرب در پی این برتری ظاهری، با رقبای نوظهور و قدرتمندی مواجه خواهد بود که از بنیان‌های بسی عمیق‌تر و گسترده‌تری برخوردار است؛ زیرا معادلات جهانی در آستانه یک رقابت تعیین‌کننده‌تر و جدی‌تر قرار دارد که بی‌شک یک طرف آن، تمدن بزرگ اسلامی با ایده



حکومت جهانی مهدوی عج است؛ همان تفکر پویا و فراگیری که تئوری پردازان ضدشیعی غربی همچون فوکویاما^۱ از بالندگی فزاینده و بی‌رقیب آن در آینده، به‌خوبی آگاهند.

۱. یکی از نکات قابل توجه در مطالعه کارنامه سیاسی این متفکر آمریکایی، توجه به تز ضدشیعی وی است. فوکویاما در کنفرانسی که در سال ۱۹۸۶ در اورشلیم برگزار شد، با بررسی دقیق آموزه‌های بنیادین شیعی، طرح مقابله با تفکر سیاسی بالنده شیعی و نابودی تدریجی آن را در این کنفرانس - که «بازشناسی هویت شیعه» نام داشت - این‌گونه بیان کرد: «شیعه پرنده‌ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ما است؛ پرنده‌ای که دو بال دارد: یک بال سبز و یک بال سرخ. بال سرخ شیعه، شهادت‌طلبی است که ریشه در کربلا دارد و شیعه را فناپذیر ساخته است؛ و بال سبز این پرنده، همان مهدویت و عدالت‌خواهی است. چون شیعه در انتظار عدالت به سر می‌برد، امیدوار است فردی خواهد آمد که در اوج ظلم و جور، دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. شیعه با این دو بال، افق پروازش خیلی بالا است و تیرهای زهرآگین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و... به آن نمی‌رسد.»

سپس وی با بیان این که «شیعه عنصری است که با شهادت دوچندان شده و هر چه او را از بین ببرند، بیشتر می‌شود» به مسأله ولایت فقیه اشاره کرده، می‌افزاید: «آن نکته که خیلی اهمیت دارد، بُعد سوم شیعه است. این پرنده، زرهی به نام ولایت‌پذیری بر تن دارد که آن‌ها را شکست‌ناپذیر نموده است. در بین کلیه مذاهب اسلامی، شیعه تنها مذهبی است که نگاهش به ولایت، فقهی است؛ یعنی فقیه می‌تواند ولایت داشته باشد. این نگاه، برتر از نظریه نخبگان افلاطون است.»

فوکویاما سپس با ابراز این مطلب که «ولایت‌پذیری شیعه که بر اساس صلاحیت شکل می‌گیرد، او را تهدیدناپذیر کرده است»، به طراحی مهندسی معکوس برای شیعیان ایران می‌پردازد. در این طرح، ولایت فقیه را نشانه می‌رود و آن را مهم‌ترین عامل حراست از ساحت قدسی کربلا و مهدی می‌داند.

وی کلید «فروپاشی ایدئولوژیک» را تغییر میل مردم از راه جایگزینی ارزش‌های آنان در پروژه «ناتوی فرهنگی» پیشنهاد می‌کند و می‌گوید: «برای پیروزی بر یک ملت، باید میل و ذائقه مردم را تغییر داد؛ و کافی است شهادت‌طلبی این‌ها را به رفاه‌طلبی تبدیل کنید.»

فوکویاما در ادامه می‌گوید: «در صورت تضعیف ولایت فقیه، رفاه‌طلبی، جای شهادت‌طلبی را می‌گیرد؛ و پس از آن، اندیشه عدالت‌خواهی و انتظار نیز از جامعه رخت برمی‌بندد. اگر شما توانستید ولایت فقیه را بزنید، بلافاصله پرنده شیعه افت می‌کند و سقف پروازش کاهش می‌یابد و تیرهای شما به راحتی به او می‌خورد. آن وقت فناپذیری و تهدیدناپذیری نیز به طریق اولی از بین رفته، چنین جامعه‌ای از درون فرو می‌ریزد، بدون این که یک تیر شلیک کنید. اگر ولایت فقیه را زدید، در گام بعدی، شهادت‌طلبی -->



نقد و بررسی

در ارزیابی و نقد تئوری‌های سیاسی عصر مدرن، توجه به ویژگی‌ها و خصوصیات اساسی یک نظریه برتر علمی و کاربردی، ضروری است؛ زیرا ارزیابی یک نظریه، بدون شناخت شاخصه‌های علمی و عملیاتی آن، ممکن نیست. از این رو، تنها نظریه‌ای می‌تواند بازتاب نگرش کلی جامعه بشری به آینده باشد که تبلور خواسته‌های اساسی معطوف به آینده بشر باشد؛ توانایی شکوفایی فطرت انسان‌ها را داشته باشد و عناصر فرهنگ و سیاست به گونه‌ای طراحی شود که ظرفیت پذیرش همه افراد بشر، اعم از سیاه و سفید و زرد یا سرخ‌پوست از هر قوم و نژادی و با هر موقعیت جغرافیایی و جنسیتی را داشته باشد؛ عدالت اجتماعی را برای همه بشر بخواهد و هر نوع ظلم و ستم و سلطه‌گری، استکبار، جاه‌طلبی، نژادپرستی، تبعیض و استثمار و... را نفی کند؛ حق را در جهان احیا کند و باطل را بمیراند، نه این‌که مروج آن باشد؛ رفاه را برای همه افراد بشر بخواهد، نه برای قشری خاص نظیر سرمایه‌داران یا اروپایی‌ها؛ قدرت بسیج عمومی و پتانسیل جهانی شدن را داشته باشد؛ و ده‌ها ویژگی دیگر.

---> این‌ها را به رفاه‌طلبی تبدیل کنید. آن گاه خودبه‌خود اندیشه امام زمانی از جامعه شیعه رخت برمی‌بندد و لابلای‌گری‌ها و اباحه‌گری‌ها در جامعه گسترش می‌یابد.»

فوکویاما در پایان توصیه می‌کند: «بیاید شما برای غرب هم امام زمان و کربلا و ولایت فقیه بتراشید.» وی برای دست یافتن به این هدف، ترویج فرقه مسیحی به نام «اونجلیس» را که معتقدند عیسی ناصری خواهد آمد، پیشنهاد می‌کند تا هر چه درباره طول و عرض و ارتفاع امام زمان هست، به عیسی ناصری نسبت داده شود! (ر.ک: روزنامه نیویورک تایمز: ۱۹ فوریه ۲۰۰۶؛ درج در سایت <http://www.liberaldemocrat-ir.com>؛ به نقل از علی محمدپور چاپ شده در ماهنامه امان، تیر و مرداد ۱۳۸۶، شماره ۵، ص ۱۱).

بنابراین ترسیم صحیح آینده تاریخ بشر، بدون تلقی درست از نیازهای طبیعی و روحی انسان و احاطه و اشراف بر پیچیدگی‌ها و گستردگی ابعاد حیات انسانی، ممکن نیست. مهم‌ترین نقطه تفاوت آینده‌نگری دینی در گفت‌وگوهای جهانی مهدویت با نگرش‌های اومانیستی همچون نظریه پایان تاریخ، در این است که نگرش دینی گفت‌وگوهای جهانی مهدویت درباره آینده تاریخ، مبتنی بر واقع‌بینی و نگاه جامع نسبت به انسان و اقتضائات و موجبات شکل‌گیری فرایند تاریخ است. از این نظر، آینده‌نگری اسلامی و شیعی که در اندیشه اصیل و متمدنی مهدویت تبلور یافته، کامل‌ترین و جامع‌ترین تفکری است که فردای تاریخ بشر را به بهترین وجه و عالی‌ترین شکل ممکن، طراحی و چاره‌اندیشی کرده است. از این رو، جامع‌نگری و ویژگی منحصر به فرد رهبری معصوم در نظریه حکومت عدل جهانی مهدویت، می‌تواند زمینه فتح همه قله‌های پیش‌رو در آینده را فراهم کند، در حالی که این ویژگی‌ها را در هیچ یک از نظریات اومانیستی یادشده نمی‌توان یافت.

بنابراین با توجه به این که تحولات آینده تاریخ، بر اساس رویکردهای متغیر و کنش‌ها و واکنش‌های جوامع انسانی در یک فرایند مملو از تعامل و اصطکاک، شکل می‌گیرد، بدیهی است که تحلیل پدیدارهای آینده و تشخیص و تعیین برآیند حاصل از فعل و انفعالات امروز و فردای تاریخ، نیازمند آن است که به قواعد و سنت‌های عام تاریخی و اصول و فاکتورهای ثابت و ماندگار در روند شکل‌گیری تاریخ، به درستی توجه شود. در غیر این صورت، فرضیه‌بافی و ارائه هرگونه تحلیل و تئوری‌سازی درباره



آینده تاریخ، بدون شک، جز تخمین‌زنی‌های غیرواقعی‌بینانه و احساسی، چیز دیگری نخواهد بود.

از این‌رو، در بررسی نظریات آینده‌نگر، باید توجه داشت که واقعیات جامعه و تاریخ، مجموعه به‌هم‌پیوسته از سلسله رویدادهای متوالی و ضرورت مستمر و پویای حوادث در طول زمان است؛ اما تحلیل تاریخی، همیشه با واقعیت تاریخ منطبق نخواهد بود، بلکه گاه مطابق با واقع و گاه خلاف واقع، گاه درست و گاه ناصواب، گاه کشف حقیقت و گاه پندار حق‌نما است. از این‌رو، مهم‌ترین شرط آگاهی و رسوخ به افق‌های آینده و نظریه‌پردازی در حوزه پایان تاریخ، نگرش واقع‌بینانه و جامع نسبت به پدیده‌ها و سنت‌های تاریخی و شناخت صحیح پیامدهای آن است. در غیر این صورت، جز توهم، چیزی دیگری نخواهد بود.

آنچه در ارزیابی تئوری‌های لیبرال، به‌ویژه نظریه فوکویاما اهمیت دارد، تأمل در ماندگاری ارزش‌های تفکرات اومانستی لیبرال از یک سو و ظرفیت‌های جهان‌شمولی آن از سوی دیگر است. از این نظر، این گونه تئوری‌های سیاسی آینده‌نگر، با مشکلات و بن‌بست‌های درون‌ساختاری مواجه است.

در این‌جا به بیان مهم‌ترین مشکلات نظریات لیبرال با تأکید بر نظریه معروف پایان تاریخ فوکویاما می‌پردازیم.

بررسی مبانی فکری اندیشه فوکویاما و انگیزه‌های سیاسی وی در طرح این نظریه، نشان می‌دهد که تحلیل و تفسیر او از فرایند تحولات آینده جوامع، به دلیل غفلت از فاکتورهای واقعی در تحلیل جامعه و تاریخ، نارسا و توهم‌آمیز است که ارزیابی وی را با مشکلات لاینحلی مواجه کرده است.



در حقیقت، نظریه پایان تاریخ، دارای دو زیربنای نظری و سیاسی است. از بُعد تئوریک، شالوده اصلی نظریه پایان تاریخ، بر اندیشه اومانیستی لیبرال مبتنی است؛ و از بُعد سیاسی، لیبرال دموکراسی مدل غربی، اساس الگوی موردنظر فوکویاما است.

از این رو، نظریه پایان تاریخ، از دو حیث قابل نقد است؛ اولاً گرفتار بن بست حصرگرایی تفکر اومانیستی در ساحت انسان‌شناسی است؛ ثانیاً با تناقضات و پارادوکس‌های درون‌ساختاری مواجه است.

الف) حصرگرایی انسان‌شناختی

مهم‌ترین چیزی که آینده‌نگری مبتنی بر تئوری‌های لیبرال را به بن بست کشانده، نگرش تنگ‌نظرانه و اومانیستی نظریه پردازان غربی در عرصه هستی‌شناسی و توجه انحصاری به حیثیت مادی و عرضی انسان و چشم‌پوشی از دیگر جنبه‌های معنوی و متعالی وجود او است.

بحث از آینده و چگونگی فردای تاریخ، با نوع نگرش بنیادین ما نسبت به انسان و شاخصه‌های جامعه مرفعی انسانی، ارتباط مستقیمی دارد. پس اگر «انسان»، محور مطالعات آینده‌نگر ما است - که باید چنین باشد - ابتدا لازم است تعریف دقیقی از انسان و هستی و جایگاه او در عالم داشت تا بتوان درباره آینده او اندیشید. بنابراین اگر بنا باشد ما «انسان» را محور مطالعات آینده‌نگرانه بدانیم و دغدغه و گم‌شده اصلی ما در نگاه به آینده، سرنوشت فردای جامعه انسانی باشد، باز هم به حکم عقل و خرد، باید بپذیریم که اندیشیدن درباره انسان و آینده او، بدون تعریف دقیقی از انسان و هستی و جایگاه او در عالم، امکان‌پذیر نیست. در حالی که در آینده‌نگری مبتنی بر تفکر لیبرال، انسانی جدای از مبدأ و معاد و نحوه ارتباط او با خالق هستی،



مد نظر قرار می‌گیرد و دربارهٔ حیات محدود و صرفاً دنیوی او اندیشیده می‌شود. بدیهی است با محصور کردن انسان به جنبه‌های ناسوتی و غفلت و چشم‌پوشی از ابعاد فراطبیعی او، نه می‌توان از ضرورت‌های آینده سخن گفت و نه می‌توان به رمزگشایی از آینده پرداخت.

مشکل اساسی آینده‌نگری مبتنی بر تفکر مادی، بن‌بست معرفتی آن نسبت به انسان و جهان است. در آینده‌نگری اندیشمندان مادی، انسانی در نظر گرفته می‌شود که در دنیایی رهاشده زندگی می‌کند و دغدغهٔ مبدأ و معاد، معنایی برای او ندارد.

در معرفت‌شناسی و جهان‌بینی متفکران مادی - که بر اساس تفکر اومانستی لیبرالیسم شکل گرفته است - انسان و جهان خود خالق خود نیست، ولی در تدبیر و تصرفات خود، از عوامل بیرونی مستقل است؛ و آنچه در تنظیمات مناسبات انسان، اصل و محور است، اراده، خواست و تمنیات خود او است، نه چیز دیگر.

این گونه اندیشیدن حاکی از آن است که در هستهٔ مرکزی تفکر لیبرالیسم، چیزی جز «اومانیسم» وجود ندارد. گرایش سکولاریستی و دین‌ستیزی لیبرالیسم نیز ریشه در ماهیت اومانستی و تفکر انسان‌محوری آن دارد؛ زیرا «اومانیسم» که عبارت است از محوریت انسان در تمام ابعاد - اعم از ابعاد فردی - اجتماعی و علمی - به طور طبیعی با حذف دین و نقد و نفی همهٔ انگاره‌ها و دستاوردهای آن مساوی خواهد بود.

نتیجهٔ این رویکرد اومانستی، ساختن و بنا کردن جهانی با قامت این انسان جدید است که اولاً فقط بعد مادی دارد و اساس و هدف زندگی او بر تأمین منافع مادی بنا شده است؛ و ثانیاً او قائم به ذات خود بوده، مبدأ و



مقصودی غیر از آنچه در پیش رو دارد، نمی‌شناسد. مهم‌ترین دغدغه‌های او در چند چیز خلاصه می‌شود:

الف) باید فرصت را غنیمت شمرد و نقد موجود را به نسیه موعود نفروخت؛

ب) این انسان باید تمام مناسبات خود را خود تنظیم کند و هیچ منبع غیرانسانی، حق دخالت در تنظیم مناسبات زندگی او را ندارد؛

ج) تنها فراورده‌ای مورد اطمینان و مقبول خواهد بود که علمی باشد، علمی به معنای اخص؛ یعنی فراورده حس و تجربه حسی باشد و هر چیزی که فراتر از فهم بشر باشد، یا پوچ و بی‌اعتبار است و یا دست‌کم حق دخالت در زندگی افراد را ندارد.

بنابراین اولاً همه فراورده‌های انسانی هم مقبول نیست، بلکه فقط نوع تجربی آن مورد قبول و پذیرش خواهد بود؛ و فراورده‌های متافیزیکی، بی‌معنا و نامقبول خواهد بود.

ثانیاً علم متکفل تنظیم تمامی مناسبات انسانی در بعد فردی و اجتماعی خواهد بود. علم باید همان نقشی را ایفا کند که دین ایفا می‌کرد از این به بعد، دین مورد قبول، فقط علوم تجربی است؛ و پیامبران جدید نیز عالمان علوم تجربی خواهند بود.^۱

در اندیشه لیبرالیستی امثال فوکویاما، گزاره‌ای به نام «خدا» و «وحی» هیچ جایگاهی ندارد. آنچه محوریت دارد، انسان و تمنیات او است؛ زیرا تفکر لیبرالیسم که آبشخور اصلی اندیشه «پایان تاریخ» فوکویاما است،

۱. جمعی از نویسندگان: جامعه ایده‌آل اسلامی و مبانی تمدن غرب، ص ۲۱۱-۲۱۲.



همزمان با ظهور شکاکیت عقلی، با گرایش به پژوهش‌های علمی و تجربی صرف، از گزاره‌های دینی و ایمانی و غیبی، دست کشید و با اصل قرار دادن جنبه‌های ناسوتی انسان، «خدایی انسان» را به رسمیت شناخت؛ و هر چیزی را که به نام «غیب»، «وحی» و گزاره‌های آسمانی یاد می‌شود، به یک‌باره کنار گذاشت و همه چیز را زمینی انگاشت.

در آینده‌نگری مبتنی بر تفکر اومانیستی و لیبرال، اندازه‌های وجودی انسان و تاریخ او، بر اساس نیازهای مادی و اشباع حداکثر تمایلات نفسانی و طبیعی او، تعیین و تنظیم می‌شود؛ زیرا وجهه غالب در اندیشه‌های لیبرالیستی، رویکرد افراطی آن به گرایش‌های اومانیستی است و چیزی فراتر از آن را درک ننموده، در دستور کار خود قرار نمی‌دهند. از این‌رو، تقابل با دین، نتیجه طبیعی نگرش اومانیستی تفکر سکولار لیبرالیسم است؛ چون دین، مانع و مزاحم آزادی و مطلق‌العنان بودن آنان است.

نگاه اجمالی به کالبدشکافی اندیشه لیبرالیسم نیز نشان می‌دهد که این تفکر، ماهیتاً ترکیبی است از دو نگرش: اومانیسم و سکولاریزم. تمام تار و پود تفکر لیبرالیسم، در این دو نگرش افراطی، خلاصه می‌شود و دومی (دین‌ستیزی) نتیجه لاینفک اولی است؛ چنان‌که قبلاً نیز به آن اشاره شد.

تفکر لیبرال از آن جهت که مبدأ تحولات و پشتوانه‌ای نظام ارزشی و قانون‌گذاری را خواست انسان و تمایلات او می‌داند، یک تفکر اومانیسم و انسان‌محور است؛ زیرا در چشم‌انداز نگاهش جز اشباع تمایلات و ارضای خواسته‌های نفسانی و حداکثر بهره‌وری از لذات مادی و شهوانی، چیز دیگری نمی‌گنجد؛ و از این جهت یک تفکر سکولار و دین‌ستیز است که



در تحلیل قضایا، عقلانیت تجربی را جایگزین عقلانیت وحیانی کرده و بر هر آنچه خارج از حوزهٔ آزمون و تجربه باشد، خط بطلان کشیده است.

پرسش این است که قلمرو حیات و حرکت انسان تا کجا امتداد و استمرار دارد؟ تا زمانی که پاسخ این پرسش مهم روشن نشود و حدود و کرانه‌های هستی انسان شناخته نشود، سخن از پایان تاریخ و فرجام کار انسان، مفهومی نخواهد داشت.

اگر بنا است انسان با مقیاس‌های کوتاه و نارسای صرفاً مادی و زمینی، ارزش‌گذاری شود - چنان‌که در تفکر اومانیستی لیبرال دیده می‌شود - جایگاه انسان و جامعهٔ انسانی، در حد یک دامپروری بزرگ و مدرن، تنزل داده خواهد شد. آن‌گاه چنین انسانی نه به تئوری پایان تاریخ نیاز خواهد داشت و نه تاریخ برای او مفهوم پیدا خواهد کرد!

اما اگر انسان با توجه به ابدیت مطرح شود و پیوند و ارتباط او با کل نظام هستی، در نظر گرفته شود، آن‌گاه روشن خواهد شد که این انسان ناچار با این همه پیوند و ارتباط، به نظام فکری جامع و هماهنگ با نظام هستی و قانون منبعت از واقعیات این نظام، نیاز خواهد داشت.

در این نگاه، تاریخ آغازین انسان، مشخص و محدود است؛ اما کرانه‌های فرجامین آن، نامتناهی است و به سیستم و نظامی نیازمند است که بتواند بلندای قامت او را در بر گیرد.

مهم‌ترین تفاوت آینده‌نگری دینی و مهدوی با سایر تئوری‌ها و نظام‌ها، در همین نکتهٔ اساسی نهفته است. امروزه اهداف اصلی حکومت‌ها و نظام‌های بشری، فقط در تأمین امکانات رفاهی، آموزشی، بهداشتی، حفظ



امنیت و... خلاصه می‌شود و پیشرفت و ترقی جامعه انسانی را با مقیاس خوراک و پوشاک و مسکن، ارزش‌گذاری می‌کنند. بدیهی است چنین اندیشه و سیستمی که تمام توجهشان به کسب ثروت، قدرت و اشباع تمایلات مادی معطوف است، نمی‌تواند اهداف عالی انسانی را برآورده سازد؛ در حالی که اهداف حکومت بسی فراتر و گسترده‌تر از آن است که در فاکتورهای معیشتی، خدمات رفاهی، امنیتی و... بگنجد. هدف اصلی، هدایت، رشد، بلوغ، کرامت، سعادت و تکامل انسان است، نه چیز دیگر. وظیفه حکومت نیز فراهم کردن زمینه‌های رشد و شکوفایی انسان‌ها و توسعه و ترویج ارزش‌های اخلاقی و انسانی در جامعه است.

از این لحاظ، انسان‌شناسی و تفکر در استعدادها، ظرفیت‌ها و سرمایه‌ها و گونه‌های روابط او، کلید شناخت هستی است. راز شناخت انسان نیز درک ظرفیت‌ها و اندازه‌های او است. انسان بالوجدان می‌داند که استعدادهای او بیش‌تر از خوردن و خوابیدن و لذت و خوشی و رفاه است. این حجم از استعدادها نه تنها برای لذت و خوشی، زیاد است بلکه حتی مزاحم نیز هست؛ چون او استمرار دارد و در لحظه حال، محبوس نیست، بلکه با گذشته و آینده نیز رابطه دارد.

گستره روابط انسان با هستی، دلیل روشن بر استمرار و ابدیت انسان و وسعت ابعاد وجودی وی است؛ زیرا انسان در این رابطه‌ها، به ضابطه احتیاج دارد؛ و چون فکر و عقل و علوم انسان از این رابطه‌ها خبر ندارد تا برای او ضابطه بگذارد، غریزه انسان نیز توان رهبری او را ندارد. بنابراین ترکیب آن احتیاج و این ناتوانی، انسان را به این ضرورت می‌رساند که جز

دست‌گیری وحی و پیوستن به وجودی که بر جهان احاطه دارد، هیچ راه دیگری برای او وجود ندارد.

مرحوم صفایی در این باره می‌نویسد:

انسان با هستی، جهان، جامعه، و با خودش رابطه دارد. انسان در نظامی زندگی می‌کند که در هر حرکتش با تمام جهان، با تمام نسل‌ها، و با تمامی خود، رابطه دارد. یک عمل ساده او از این همه می‌گذرد و عبور می‌کند. پس برای طرح مسئولیت و التزام باید از این‌ها، از این ارتباط‌ها سخنی به میان بیاید.^۱ من می‌بینم با جهان و با آدم‌ها رابطه دارم. من در دنیای رابطه‌ها هستم، این رابطه‌ها برای من آن‌چنان عینی است که هر حرکتی با وسواس همراه است. چگونه راه بروم؟ چگونه نگاه کنم؟ چه بخورم؟ و چه وقت بخورم؟... من در کوچک‌ترین حرکت، بزرگ‌ترین رابطه‌ها را احساس می‌کنم؛ و در این رابطه‌ها دنبال ضابطه و دستوری هستم. چون نمی‌توانم ولن‌گار باشم. رابطه‌ها، به ضابطه نیاز دارد. این ضابطه از کدام منبع تأمین می‌شود؟ از علم یا از غریزه؟ علم انسان و دانش‌های او با تمام وسعتش هنوز آن قدر ناچیز و محدود است که نمی‌تواند بگوید در هر حرکتی، چه رابطه‌هایی هست. در حرکت دست، با دورترین ستاره. در حرکت الکترون‌های مغز، با رنگ برگ‌ها و خاصیت خوراکی‌ها...؛ این حرکت‌ها و این رابطه‌ها هنوز شناسایی نشده‌اند تا ضابطه‌هایش به دست برسند. غریزه هم در انسان مثل غریزه حیوانات دیگر نیست که او را تأمین کند و

۱. علی صفایی حائری: روش نقد، جلد ۵ (نقد سارتر)، ص ۹۱-۱۰۲.



رابطه‌هایش را کنترل نماید. با این توجه، ضرورت وحی مطرح می‌شود تا راهنمای او در این مسیر باشد.^۱

بنابراین تأمل و تعمق در خود انسان و شناخت ظرفیت و سعه وجودی‌اش، ادامه حیات و استمرار وجودش و مقصد حرکتش (معاد) اثبات می‌شود. انسان می‌تواند با نگاه و تأمل در خود، ضرورت نیازش را به پیامبران، عموماً، و حجّت حی بیابد.

از این‌رو، انسان‌شناسی و درک درست نسبت به انسان، مهم‌ترین پیش‌شرط نگاه به آینده و دغدغه فردای تاریخ وی است. این امر، نیازمند آن است که با چشم باز، جوری دیگر به قامت بلند انسان نگاه شود؛ و الا نه می‌توان از انسان سخن گفت و نه می‌توان برای آینده وی طرحی در انداخت.

ب) مشکلات درون‌ساختاری

چنان‌که اشاره شد، سامانه تفکر لیبرالی، شالوده نظریه پایان تاریخ فوکویاما است که سبب شیفتگی شدید وی به الگوی دموکراسی شده است. به همین جهت، تئوری پایان تاریخ، بدون توجه به مبانی اندیشه لیبرالیسم، قابل ارزیابی نیست. از این‌رو، در این قسمت، به بررسی مشکلات اندیشه لیبرالیسم و بن‌بست‌های فراروی آن، خواهیم پرداخت.

اصطلاح لیبرال دموکراسی به معنای آزادی‌خواهی و حکومت ملی است. واژه لیبرال به معنای آزادی‌خواه، آزاداندیش و روشنفکر به کار می‌رود. لیبرالیسم، یعنی اصول آزادی‌خواهی.^۲ کلمه دموکراسی و مشتقات

۱. علی صفایی حائری: تطهیر با جاری قرآن (۲)، ص ۱۵-۱۷ (با تلخیص).

۲. سلیمان حییوم: فرهنگ معاصر انگلیسی-فارسی، فرهنگ معاصر، ص ۵۷۳.



آن نظیر دموکرات و دموکراتیک، به معنای حکومت ملی و طرفدار حکومت ملی بر طبق اصول دموکراسی.^۱

تفکر لیبرال دموکراسی، بیش از هر چیز، بر دو اصل «آزادی» و «برابری» تأکید می‌کند؛ و حکومت لیبرالی، اعتبار و مشروعیت خود را از رأی مردم می‌گیرد و قوام آن در ظاهر، بر پایه‌های مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی با معیار اکثریت (نصف به علاوه یک) استوار است. بنابراین سیستم لیبرال، به دلیل بنیاد پارادوکسیکال و متناقض خود، نمی‌تواند نظام ایده‌آل پایان تاریخ باشد؛ زیرا دولت لیبرال از نظر استانداردهای درون‌ساختاری، با معضلات و مشکلات جدی مواجه است که در این جا به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. غیرواقعی بودن اکثریت

اولین مشکل ساختاری سیستم دموکراسی لیبرال، این است که رأی اکثریت حاصل از انتخابات در دولت مبتنی بر رأی مردم - صرف‌نظر از این که معیار حقانیت، پیروزی در انتخابات نیست - این اکثریت واقعی نیست، بلکه بیش‌تر صوری و تصنعی است؛ زیرا آنچه در صحنه انتخابات مطرح است در ظاهر به عنوان مشارکت عمومی و انتخاب آزاد مردم تلقی می‌شود، اما نتیجه برآمده از صندوق‌های رأی، بیش از آن که حاصل تصمیم آزاد مردم باشد، محصول تصمیم‌سازی‌های گروه‌های فعال در صحنه انتخابات است. ثانیاً بر فرض پذیرش مشارکت عمومی و انتخاب آزادانه، اصل سیستم دموکراسی چیزی جز توافق بر استبداد قراردادی نیست. بر اساس این توافق،



گروه پیروز (با تفاوت یک رأی) حاکم، زمامدار، و صاحب اختیار می‌شود، اما گروه شکست خورده (با تفاوت یک رأی) و نیز سایر افرادی که در انتخابات شرکت نداشته‌اند، محکوم و فاقد اختیار خواهند بود.

بنابراین در سیستم دموکراسی، معمولاً مشارکت و اکثریت، واقعی نیست؛ و بر فرض واقعی بودن، منتهی به یک استبداد قراردادی است که در بسیاری موارد، به حاکمیت اقلیت واقعی منجر می‌شود.

از این نظر، حتی مدل «لیبرال دموکراسی» غربی مورد نظر فوکویاما نیز که بیش از دیگران مدعی فاکتورهای مردمی بودن است و امروزه به عنوان بهترین سیستم مردم‌سالار، وانمود می‌شود، دارای مشکلات شدیدی است که ابعاد رسوایی درون‌کشوری و برون‌مرزی این شعارهای ادعایی، به تدریج در حال نمایان شدن است.

۲. تقدم منفعت بر مصلحت

آنچه وظیفه حکومت و هدف اصلی تشکیل دولت است، تأمین حقوق مردم و مصالح واقعی آنان است؛ چه آن‌که هدف از تدوین قوانین حقوقی و مدنی نیز همین است. این هدف، از راه نظرخواهی سطحی انتخاباتی، غالباً تحقق نمی‌یابد؛ زیرا آنچه مردم عامی در نظرخواهی انتخاباتی ابراز می‌کنند، بیش‌تر با مصلحت‌سنجی‌های کاذب و مقتضای تمنیات و هواهای نفسانی آنان مطابق است، نه با مصالح واقعی؛ و اگر هم مطابق با مصلحت باشد، نوعاً مصالح زودگذر و ناپایدار است؛ بنابراین حتی اگر انتخابات کاملاً آزاد، صحیح و به دور از مردم‌فریبی و تهدید و تطمیع صورت گیرد، باز هم نمی‌توان



مطمئن بود که نتایج آن، مصالح واقعی مردم را تأمین کند؛ زیرا هیچ ملازمه‌ای میان رأی اکثریت نسبی انتخاباتی و مصلحت واقعی، وجود ندارد.

۳. عوام‌سالاری به جای شایسته‌سالاری

سیستم دموکراسی، چون بر اساس تساوی آرای همه شهروندان استوار است، به طور طبیعی عوام‌گرا و سطحی‌نگر است؛ زیرا در این سیستم، همت اصلی رقبای انتخاباتی، تلاش برای ربودن آرای اکثریت مردم، بدون توجه به تخصص آنان و تأثیر آن در نتیجه کار دولت است.

۴. استفاده ابزاری از شعار دموکراسی

از مشکلات دیگر دموکراسی و ترویج مردم‌سالاری، نگاه ابزاری به این موضوع و اصالت قدرت است. توسعه دموکراسی و رویکرد کشورها به سوی دموکراتیزه شدن، به دلیل ریسک‌پذیری بالای سیاسی آن، می‌تواند به ابزار توسعه سلطه سیاسی- فرهنگی قدرت‌های استعماری، تبدیل شود. به همین دلیل، قدرت‌های بزرگ همچون ایالات متحده آمریکا، بیش از دیگران بر توسعه دموکراسی اصرار می‌ورزند؛ زیرا توسعه اصول دموکراسی با استانداردهای مورد نظر غرب و تحمیل آن بر دیگر کشورها، قوی‌ترین ابزار و کم‌هزینه‌ترین روشی است که می‌تواند اهداف سلطه‌جویانه قدرت‌های استکباری را تأمین کند.

بنابراین روشن می‌شود که تأکید و اصرار مهرورزانه غرب، به‌ویژه آمریکا، بر قداست اصول دموکراسی و جهان‌شمول بودن آن، بیش از این که ناشی از دغدغه ترویج یک اصل ارزشی باشد، ناشی از نگاه ابزاری و سودجویانه غرب نسبت به شعار دموکراسی است؛ و آنچه عملاً دیده می‌شود نیز گویای این واقعیت است که سوژه «دموکراسی» همانند مفاهیم به ظاهر خوشایند و فریبنده دیگر مثل «حقوق بشر»، «صلح»، «مبارزه با



تروریزم» و...، صرفاً ابزارهای راهبردی توسعه سلطه غرب و آمریکا است که آن را در قالب اصول ارزشی الزام‌آور، بر دیگر ملت‌ها تحمیل می‌کنند.

۵. توسعه نامتوازن

در دولت‌های دیگر، مثل دولت لیبرال دموکراسی، ابعاد توسعه، مورد توجه است؛ اما چشم‌انداز توسعه مدنظر در دولت لیبرال دموکراسی، اولاً بسیار اندک و ناچیز است، و ثانیاً متوازن و همه‌جانبه نیست؛ زیرا عرصه‌های اخلاق و معنویت، خارج از دستور کار توسعه است؛ ثالثاً عادلانه نیست بلکه ظالمانه و تبعیض‌آمیز است و اساساً سیستم لیبرال دموکراسی، ذاتاً تبعیض‌پرور است نه عدل‌پرور؛ زیرا چرخه‌های دولت لیبرال، نه بر محور «عدالت» بلکه بر دو محور «قدرت» و «ثروت» استوار است. بدیهی است که چرخه توسعه نیز همواره به نفع صاحبان قدرت و ثروت به پیش خواهد رفت، نه به سمت مساوات و برابری. این نوع حکومت‌ها در ظاهر از حقوق مساوی و «برابری» دم می‌زنند، اما این شعار، فریبی بیش نیست.

بنابراین توسعه حاصل از الگوی لیبرال، به دلیل نبود سازوکارهای تحقق «عدالت» در ساختار آن، هرگز به برقراری عدالت و توسعه فراگیر منجر نخواهد شد؛ بلکه ثروت ثروتمندان را افزون و قدرت قدرتمندان را بیش‌تر خواهد کرد؛ و در نهایت، به پیدایش امپریالیسم قدرت و ثروت خواهد انجامید که دستاورد آن جز تولد نامشروع «حق و تو» و ذبح «عدالت» در پشت میزی به نام «شورای امنیت»، نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد.

۶. تضاد درونی

مشکل مهم دیگری دموکراسی لیبرال، تضاد مفاهیم درونی آن نظیر آزادی فردی، برابری و تساوی حقوق، عقلانیت، همگرایی، مشارکت عمومی و... است؛ زیرا تمرکز بیش از حد بر اصل «آزادی»، تمامی ارزش‌های دیگر را نفی خواهد کرد و در فضای آزادی افسارگسیخته، جایی



برای عقل‌گرایی، برابری، همگرایی و... نخواهد ماند؛ و در نتیجه، ارزش‌های مورد نظر دموکراسی، تماماً در یک چیز خلاصه خواهد شد و آن، اصل «آزادی» بی‌قید و مرز خواهد بود.

بدیهی است که گسترش آزادی - آن هم در بستر اندیشه اومانیستی - در حوزه مسائل اجتماعی و فردی، سر از فساد و تباهی درخواهد آورد؛ و در حوزه مسائل سیاسی، به جنون قدرت منتهی خواهد شد که جز براندازی و متلاشی شدن بنیان جامعه و مرگ تدریجی خود دموکراسی، حاصل دیگری نخواهد داشت؛ زیرا آزادی لجام‌گسیخته و مفرط، جز امیال و منافع، هیچ خط قرمز دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد و خود دموکراسی نیز صرفاً به عنوان ابزار نگریسته می‌شود. این‌جا است که «آزادی» جز کابوس وحشتناک مرگ و خودکشی، هیچ راه نجات دیگری را در پیش نخواهد داشت. اسوالد اشپنگلر^۱ از جمله کسانی است که با آه سرد، به این خودزنی سیاسی؛ یعنی دموکراسی لیبرال اعتراف کرده است. وی می‌گوید: پول جریان انتخابات را اداره کرده و آن را به نفع پولداران، خاتمه می‌دهد و جریان انتخابات به صورت یک بازی ساختگی درخواهد آمد که تحت عنوان «اخذ تصمیمات ملت» به معرض نمایش گذارده می‌شود. در نتیجه، پس از آن‌که دموکراسی به وسیله پول، عقل و شعور را از میان برد، همان تیشه به ریشه خود دموکراسی خورده و آن را برخواهد انداخت.^۲ بنابراین توسعه دموکراسی با همه دستاوردهای آن، از آن فراز تصنعی به زیر خواهد آمد و با

۱. فیلسوف آلمانی‌الاصول و نویسنده کتاب معروف «انحطاط تمدن غرب».

۲. اسوالد اشپنگلر: فلسفه سیاست، ترجمه هدایت‌الله فروهر، ص ۱۲.



رشد افکار عموم و آگاهی ملت‌ها نسبت به پیامدهای منفی آن، روند نزولی حرکت دموکراسی لیبرال، مسیر هزیمت خود را بی‌وقفه طی نموده و در نهایت جز شکسته‌بندی‌های مصرف‌شده، چیزی از آن باقی نخواهد ماند.

۷. عدم جهان‌شمولی

یکی از وجوه برتری یک نظریهٔ سیاسی، جهان‌شمولی و ظرفیت‌های فراگیر درون‌ساختاری آن است. از این نظر، ساختار مورد نظر در الگوی لیبرال دموکراسی فوکویاما، به دلیل نگاه بخشی به جوامع آینده، هرگز از چنین پتانسیل عظیم و فراگیری، برخوردار نیست.

اساساً در نظریهٔ سیاسی لیبرال دموکراسی، جمع میان ساختار دولت لیبرال و یکپارچگی به معنای حکومت واحد جهانی، یک پارادوکس است؛ زیرا رویکرد اصلی در دولت لیبرال دموکراسی، به سمت گسترش آزادی‌های فردی از یک سو، و کثرت‌گرایی عقیدتی، فرهنگی، سیاسی، از سوی دیگر است؛ و چنین رویکردی، حداکثر به شکل‌گیری اتحادیهٔ فدرالی و همسو، خواهد انجامید؛ اما هرگز به یکپارچگی مورد نظر در حکومت واحد جهانی، منجر نخواهد شد. چون رسمیت بخشیدن به آزادی‌های فردی و تکثیر اعتقادات و فرهنگ‌ها، ذاتاً با «حکومت واحد جهانی»، که مستلزم تمرکز تصمیم‌گیری و وحدت مرامی، اعتقادی، فرهنگی و سیاسی است، تضاد دارد؛ چون دائماً در کنار قطب برتر، قطب‌های متعددی را در درون خود می‌پروراند که هر کدام با دیگری احساس دوگانگی و تضاد نسبی دارند.

آنچه اشاره شد، برخی از مشکلات آینده‌نگری مبتنی بر تفکر لیبرال دموکراسی، یعنی الگوی توصیه‌شده از سوی نظریه‌پردازان غربی امثال



فوکویاما، در مقایسه با الگوی مطرح در آینده‌نگری اسلامی بود. بدیهی است که نقد و بررسی تفصیلی مبانی فکری و بن‌بست‌های فراروی اندیشه اومانیستی الگوی لیبرال دموکراسی، تأمل بیش‌تر و مجال افزون‌تری را می‌طلبد.

۸. شکاکیت به جای عقلانیت

منظور از «عقل» و اصطلاح «عقلانیت» که کلیدواژه مباحث فرجام‌شناسانه محسوب می‌شود، عقل منقطع از وحی نیست؛ بلکه مراد از آن، عقلانیت فطری است که همسو با وحی است؛ عقلانیت و خردورزی‌ای که کمبودها و نواقص خود را از ارشادات و حیاتی جبران نماید.

آنچه امروزه به عنوان عقلانیت روشنفکری در اندیشه لیبرالیسم غرب مطرح است، عقلانیت تجربی است که نافی گزاره‌های وحیانی و تعلیمات غیبی است. وجهه اصلی عقلانیت روشنفکر غربی، تأکید بر جنبه‌های ناسوتی انسان و بی‌نیازی او از «خدا» است و هر آنچه به نام «غیب» یاد می‌شود.

این عقلانیت حسی، در حقیقت جز بستن روزنه‌های «عقل» و فرو رفتن در تاریکی شکاکیت عقلی، چیز دیگری نیست. در عقلانیت روشنفکری ارمغان غرب، «عقل‌گرایی» با «علم‌گرایی» یکسان تلقی می‌شود. در حالی که این دو مقوله از هم جدا است. علم و علم‌گرایی متعارف، به معنای مجموعه‌ای از آگاهی‌ها، آموخته‌ها، دست‌یافته‌ها و به‌کارگیری آن‌ها است. تمامی دستاوردها و پیشرفت‌های تمدنی و تکنیکی بشر در عرصه‌های مختلف، علم و آگاهی و دستیابی انسان به راز و رمز پدیده‌های طبیعی، خواص و تأثیرات آن نیز کشف قواعد و فرمول بهره‌وری از آن، برای سامان‌بخشی به وضعیت و بهبود شرایط زندگی است.

بخش سوم:

آینده در گفتمان جهانی مهدویت



پیش‌فرض‌های آینده‌نگری در گفتمان مهدویت

آینده‌شناسی و نظام‌مندسازی مطالعات آینده‌نگر، نیازمند شناخت قواعد کلی و مفروضات مبتنی بر آیات قرآنی است. شناخت این اصول و قواعد، در روشن شدن مبادی تصویری موضوع، به ما کمک می‌کند. از این‌رو، در گفتمان قرآنی مهدویت، بحث از آینده بشر مستلزم تأمل و بازکاوی در اصول و قواعد مبتنی بر سنت‌های الهی است؛ همان اصول و مفروضاتی که پایه معرفتی اثبات مسائل اساسی در موضوع بحث و مبنای ارزیابی‌ها و بررسی‌ها شمرده می‌شود.

در این بخش، با استفاده از آیات قرآن، به تبیین خطوط کلی و اصول حاکم بر فرایند تاریخ می‌پردازیم که آینده‌نگری دینی و اسلامی بر این اصول و مبانی، استوار است.

با تأمل در آیات قرآنی، به دست می‌آید که قرآن کریم جریان تاریخ را هماهنگ با قوانین تکوینی حاکم بر جهان تفسیر نموده و به تبیین عوامل و مؤلفه‌های اجتماعی حرکت تاریخ در فرایند زمان پرداخته است. این روش قرآنی را می‌توان به اجمال چنین برشمرد:



- قرآن با نگرش توحیدی به بررسی تاریخ پرداخته است و رخدادهای اجتماعی در بستر تاریخ را صرفاً بر محور حاکمیت اراده الهی قابل تفسیر می‌داند. بر این اساس، نگاه توحیدی به جریان تاریخ، مهم‌ترین پیش‌فرض آینده‌نگری اسلامی محسوب می‌شود.

- آیات قرآنی، در پرتو این نگرش توحیدی، بر تأثیرگذاری اراده انسان در چگونگی سیر تاریخ سخت تأکید نموده و نقش بی‌بدیل وی در تحوّل تاریخ را به رسمیت شناخته است.

- قرآن کریم، سیر تاریخ را در تکامل دانسته، این روند تکاملی را غایت‌مند می‌داند که تدریجاً به سوی هدفی به پیش می‌رود.

- از دیدگاه قرآن، حوادث و رخدادهای تاریخ، قانون‌مند است و هرگونه تغییر در آن، بر اساس این اصول و قوانین، امکان‌پذیر است.

- قرآن آینده را یک امر بسته و ثابت نمی‌داند بلکه از دیدگاه قرآن، آینده متغیر و پویا است و از عوامل متعددی به‌ویژه اراده انسانی، تأثیرپذیر است.

- از منظر قرآن، چگونگی آینده و تغییر و تحوّل در آن، متأثر از قواعد و روش‌هایی است که در آیات به عنوان سنّت‌های حاکم بر جریان آینده، بیان شده است.

این اصول و آموزه‌های قرآنی، اساس تحلیل جریان تاریخ و ارزیابی پدیده‌ها و رویدادهای آینده در پروسه آینده‌نگری تاریخ، شمرده می‌شود. در فصل‌های پیش رو به بیان این اصول و مبانی، می‌پردازیم.



یکی از ویژگی‌های حیات زندگی اجتماعی انسان، تحوّل و تطوّر مستمر آن است. این تحوّل و دگرگونی، در یک فرایند زمانی و حرکت پیوسته تاریخ شکل می‌گیرد.

۱. فرایند شناسی حرکت تاریخ

در گفتمان مهدویت، بحث از مقوله آینده و آینده‌نگری، تابعی از فرایندشناسی حرکت تاریخ است. آگاهی از فرایند تحوّل تاریخ، مستلزم پذیرش اصول و پیش‌فرض‌هایی است که به ما در شناخت عوامل و مؤلفه‌های تحوّل تاریخ برای کشف آینده کمک می‌کند. از این‌رو، با توجه به اینکه بحث از آینده تاریخ، بدون شناخت مفهوم و منشأ تحوّل تاریخ ممکن نخواهد بود، لازم است ابتدا «حرکت» را معنا کنیم و سپس به بررسی عوامل اصلی و فرعی شکل‌گیری فرایند تحوّل تاریخ بپردازیم.

مفهوم حرکت

واژه «حرکت» در مقابل «سکون»، در لغت به معنای جابه‌جایی جسم از یک جا به جای دیگر است: «الْحَرَكَةُ ضِدُّ السُّكُونِ وَ لَا تَكُونُ إِلَّا لِلْجِسْمِ، وَ هُوَ انْتِقَالُ الْجِسْمِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ»^۱

در اصطلاح فلسفی، واژه «حرکت»، به معنای حدوث تدریجی و خروج از حالت قوه به فعل، تعریف شده است.^۲

۱. مفردات فی غریب القرآن، ص ۲۲۹.

۲. ر.ک: علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۴، ص ۶۰؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۱،

ص ۲۷؛ مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۲۶۶.



حرکت تاریخ، پدیده طبیعی و زمانی است که ممکن است چند عامل و یا مجموعه‌ای از عوامل در آن نقش داشته باشد.

عوامل حرکت تاریخ

در بحث منشأشناسی تحوّل تاریخ، بینش الهی با نگرش مادی، تفاوت ریشه‌ای دارد. در بینش الهی، فرایند تاریخ بر اساس ضابطه علت و معلول با محوریت اراده آفریدگار عالم، مورد توجه قرار می‌گیرد؛ در حالی که در نگرش مادی، می‌باید عوامل تحوّل تاریخ را در عناصر مادی جست‌وجو کرد؛ تاریخ چیزی جز سیر تغییر و تحولات ابزارهای مادی و مراحل پیدایش و رشد تکنولوژی نبوده است و آنچه نقش اصلی را در تکامل انسان و توسعه جوامع ایفا می‌کند، تحوّل در تکنولوژی و ابزارهای مادی است که عامل اصلی جریان تکامل انسان‌ها و سیر تاریخ است.

در یک نگاه کلی می‌توان نگرش‌های ناظر به تحلیل فلسفه تاریخی را به دو گروه مادی و الهی تقسیم کرد:

۱. نگرش‌های مادی‌گرایانه، جریان حرکت تاریخ را بدون لحاظ حاکمیت اراده و مشیت خدای متعال تحلیل می‌کنند. مهم‌ترین دیدگاه در تفسیر مادی از عوامل تحوّل تاریخ، تکیه بر عامل اقتصاد است. این نظریه که اقتصاد را نیروی محرک تاریخ می‌داند، به «ماتریالیسم تاریخی» معروف است. بر اساس این دیدگاه، زیربنای جوامع، اقتصاد است. فرهنگ و ادبیات، آداب و رسوم ملت‌ها، ایدئولوژی و عقاید و ادیان و مذاهب، همه و همه، زمینه اقتصادی دارند. اقتصاد ریشه است؛ فرهنگ و اخلاقیات و



معنویات و ... ساقه و شاخه و برگ آن است. اگر مشکل اقتصادی حل شود، تمام این مسائل خودبه‌خود حل می‌شود.

۲. نگرش‌های توحیدی و الهی، جریان حرکت تاریخ را بر اساس حاکمیت اراده و مشیت خداوند متعال، تحلیل و تفسیر می‌کنند.

اندیشه‌های دینی، عالم را بر اساس و محور حاکمیت خداوند بر تمامی هستی، تفسیر می‌کنند و جهان آفرینش را ناشی از اراده و مشیت الهی می‌دانند و بر این باورند که آغاز و فرجام هستی و تاریخ، مسیر جریان تحقق اراده الهی است. از این‌رو، در نگاه دینی به‌ویژه تفکر اسلامی و شیعی، حرکت تاریخ بر اساس خالقیت و ربوبیت خداوند متعال، تفسیر و تحلیل می‌شود؛ و فلسفه تاریخ اسلامی آنان بر اساس اعتقاد به حاکمیت اراده و مشیت حق بر کل تاریخ بنا شده است.

خداوند متعال از منظر اسلامی، هم خالق کل هستی، از جمله انسان‌ها و روند تکامل تاریخی آنهاست و هم بر اساس ربوبیت خود، هستی و تکامل تاریخ بشری را سرپرستی و عهده‌داری می‌کند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ «پروردگار ما کسی است که

آفرینش هر چیزی را به او عطا کرده، سپس هدایتش نموده است.»

این آیه به‌خوبی به خالقیت و ربوبیت خداوند اشاره دارد؛ خداوندی که خالق و هادی هر موجودی است. پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بوده، عنایت فرمود، و سپس او را در



تمامی مراحل هستی، هدایت و رهبری کرده است. پس خلقت عالم و تاریخ، ناشی از خالقیت الهی و تکامل آن، ناشی از ربوبیت او است.^۱

بنابراین در بینش الهی، تاریخ همانند دیگر پدیده‌ها با نگرش توحیدی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این نگاه، اولین قدم، شناخت محرک اصلی یعنی علت تامه حرکت تاریخ و بررسی علت یا عوامل زمینه‌ساز و تأثیرگذار بر نوع و چگونگی سیر تاریخ است؛ امر نخست به اراده الهی و آفرینش جهان بازمی‌گردد و امر دوم به بررسی عوامل انسانی در این فرایند می‌پردازد.

از این‌رو، عوامل حرکت تاریخ در نگرش دینی، مادی- معنوی است. در این دیدگاه، سرشت تاریخ با فطرت انسان گره می‌خورد؛ در واقع جامعه انسانی و تاریخ او در ارتباط با جهان‌شناسی در نظر گرفته می‌شود. هدف آفرینش در جهان‌شناسی اسلامی، به تبع آفریننده آن، کمال محض است. جهان‌شناسی اسلامی، معرف جهانی با موجودات فعال و همبستگی کامل میان اجزای هستی است. در این جهان‌شناسی، هر نوع موجودی به ابزار و قوای متناسب با هدف زندگی خود مجهز است. در این میان، انسان نیز تافته جدا بافته‌ای نیست، بلکه حلقه‌ای از زنجیره هستی تلقی می‌شود.

اراده الهی، منشأ حرکت تاریخ

این پرسش که «منشأ تکون و تطور تاریخ چیست و این حرکت پیش‌رونده چگونه و تحت چه قوانین و با چه مکانیسمی صورت می‌گیرد؟» ارتباط وثیقی با مسأله ربوبیت و اراده تکوینی الهی در مدیریت این عالم دارد.

۱. فرامرز سهرابی: مهدویت و فلسفه تاریخ، ص ۴۳.



در بینش توحیدی قرآن، یکی از اصول و پیش‌فرض‌های آینده‌نگری تاریخ، اعتقاد به حاکمیت اراده تکوینی الهی بر فرایند تاریخ است. بر اساس نگرش توحیدی قرآن، محرک اصلی تاریخ، اراده تکوینی الهی است؛ همان عاملی که آفریننده زمان و مکان و مؤلفه‌های شکل‌گیری تاریخ بوده و تکون مجموعه عالم هستی، یعنی گذشته و حال و آینده، در گرو مشیت او است.

سرچشمه باور به حاکمیت اراده تکوینی الهی بر سیر تکون تاریخ، اعتقاد به توحید و خالقیت و ربوبیت خداوند متعال است. بر این اساس، همان‌گونه که خلقت تمامی پدیده‌های عالم، در گذشته، حال و آینده، معلول اراده و مشیت تکوینی الهی است، بقا و تدبیر امور نیز صرفاً در دایره اراده تکوینی الهی و تدبیر ربوبی او امکان تحقق دارد. به همین دلیل، این اصل، مهم‌ترین پیش‌فرض در آینده‌نگری دینی و مبنای تحلیل روند تاریخ در آینده است.

قرآن کریم، اصل حاکمیت اراده الهی بر سیر تاریخ و عوامل مؤثر در تطور تاریخ را بیان کرده است. از یک سو گذشته و آینده را از آن خدا می‌داند: ﴿لِلَّهِ الْأُمُورُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾؛ «همه کارها از آن خداست، هر آنچه گذشته و هر آنچه پیش رو است»؛

از سوی دیگر، روند حرکت تاریخ را این‌گونه بیان می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ «پروردگار ما همان کسی

است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است».



بر اساس این اصل، ربوبیت الهی عهده‌دار حرکت تاریخ و هدایت انسان به سمت کمال است. اگر از تأثیر عوامل دیگر سخن به میان می‌آید، می‌باید هماهنگ با این اصل باشد و هیچ عاملی، مستقل در تأثیر انگاشته نمی‌شود. در آیات قرآنی نیز بر این اصل تأکید شده و در فلسفه اسلامی مبانی عقلانی این اصل، تبیین گردیده است.

مرحوم علامه محمدتقی جعفری (ره)، با اشاره به تأثیر مشیت الهی در مجموعه علل و اجزای طبیعت، بر ضرورت نگاه توحیدی به فرایند هستی، تأکید کرده، می‌نویسد:

تأثیر خداوندی در تاریخ، مانند تأثیر آن ذات اقدس در اجزا و پدیده‌ها و روابط عالم هستی است. موضوع و ماده (اجزا و عناصر) سازنده تاریخ از انسان گرفته تا مصالح اهرام مصر و سد مأرب و سنگ‌های تراشیده و حک شده و کتیبه‌ها و همه آثار فکری و عضلانی بشری که در نمودی فیزیکی نقش بسته و آیندگان را در جریان سرگذشت گذشتگان قرار داده است، همه و همه مخلوقات خداوندی هستند. از طرف دیگر تفکرات و اراده‌ها و تصمیم‌ها و اکتشافات و جهش‌ها و به کار افتادن همت‌های عالی و به فعلیت رسیدن انواع استعدادها که مواد تشکیل‌دهنده تاریخند، همه و همه مستند به خدا می‌باشند، حتی مبادی کارهای اختیاری انسان‌ها و نقشی که آن کارها در صحنه محسوس و معقول به وجود می‌آورند و نتایجی که مانند معلول‌ها از آن کارهای اختیاری به ظهور می‌پیوندد، همه آن‌ها نیز مستند به خداست، جز توجیه شخصیت برای «نظاره و سلطه بر دو



قطب مثبت و منفی کار» که حقیقت اختیار است و مدار سعادت و شقاوت و مسئولیت‌ها و ارزش‌های انسانی است. همان دلایل متقنی که فاعلیت خداوندی را اثبات می‌کند، برای یک برگ درخت یا یک شاخ مورچه ضعیف یا ترانه یک پرندۀ ظریف و ناتوان بر یک شاخسار و برای کیهان بزرگ که میلیاردها خورشید و ثوابت و سیارات در خود دارد، همان دلایل فاعلیت خداوندی را بر موضوع و مواد تاریخ بشری نیز اثبات می‌کند.^۱

بنابراین در بررسی عوامل شکل‌گیری تاریخ، باید توجه داشت که در نگاه هستی‌شناسانه توحیدی، حرکت تاریخ قبل از هر چیز محکوم و معلول اراده الهی است. تاریخ نه دارای خاستگاه مادی و نه برآمده از ذات ماده است، بلکه بر اساس تدبیر ربوبی، حرکت تاریخ شکل می‌گیرد. دخالت دیگر عوامل - از جمله عامل انسانی - می‌باید ذیل این اصل، مورد توجه باشد. از این‌رو، ممکن است برخی جریان حرکت تاریخ را با صرف‌نظر از حاکمیت اراده و مشیت خدای متعال تحلیل و تفسیر کنند، اما در تفکر اسلامی، حرکت تاریخ بر اساس اعتقاد به حاکمیت اراده و مشیت حق بر کل هستی بنا شده است. در اندیشه دینی و توحیدی، به‌ویژه تفکر اسلامی و شیعی، همان‌گونه که هستی عالم، ناشی از اراده، مشیت و اوصاف جمال و جلال الهی است، آغاز و انجام عالم و تاریخ نیز سراسر آیات عظمت الهی و مسیر تحقق اراده او است. بر اساس این نگاه، تردیدی نیست که حرکت تاریخ باید بر مبنای خالقیت و ربوبیت خداوند تفسیر شود؛ یعنی

۱. محمدتقی جعفری؛ ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۶، خطبه ۹۳، ص ۱۴۳-۱۴۴.



خداوند هم خالق کل هستی و آفریننده بشر و جریان تکامل تاریخی او است، هم بر اساس ربوبیت خود عهده‌دار سرپرستی و تکامل تاریخ بشر است.

پس انسان اگرچه در یک چهارچوب مشخص، امکان تصرف در آینده را دارد، اراده او در ساخت آینده، در طول اراده الهی قرار می‌گیرد؛ زیرا عالم خلقت، بر اساس قوانین تکوینی الهی طراحی شده است که در این میان، انسان دارای ویژگی‌های ممتازی چون عقل، اختیار و روح الهی است. کشف قوانین تکوینی و بهره‌گیری از آنها، می‌تواند اوج بهره‌گیری از طبیعت را برای انسان به ارمغان آورد.

البته به کارگیری اراده انسانی در کشف و فهم قوانین تکوینی و علم و فناوری، می‌تواند انسان را در تسخیر آینده امن و پایدارش راهنمایی کند، اما این نقش‌آفرینی انسان و دیگر عوامل مادی، در حقیقت یک نقش تبعی است که ذیل اراده الهی فعلیت می‌یابد.

شهید مطهری رحمته‌الله در این مورد که «محرک تاریخ چیست و عامل تطوّر اجتماعی و جلوبرنده تاریخ کدام است؟» به چند دیدگاه مطرح در کتب فلسفه تاریخ اشاره می‌کند. بر این اساس، برخی نژاد را عامل اساسی پیش‌برنده تاریخ و استعدادهای نژادی را تمدن‌ساز و فرهنگ‌آفرین می‌دانند؛ برخی دیگر عامل محیطی و جغرافیایی را سازنده تمدن و به وجود آورنده فرهنگ و صنعت می‌دانند؛ عده‌ای معتقدند تحولات و تطوّرات تاریخ، ره‌آورد فکر و تلاش نخبگان، نوابغ و افراد استثنایی هر جامعه است که از قدرت خارق‌العاده‌ای از نظر عقل یا ذوق یا اراده و ابتکار برخوردارند، و



هر گاه در جامعه‌ای پدید آیند، آن جامعه را از نظر علمی و فنی یا از نظر اخلاقی، سیاسی یا نظامی جلو می‌برند؛ و جمعی نیز اقتصاد را محرک تاریخ می‌شمارند و تمام شؤون اجتماعی و تاریخی هر قوم و ملت اعم از شؤون فرهنگی، مذهبی، سیاسی، نظامی و اجتماعی را در بنیادهای اقتصادی و معلول تغییر و تحوّل و دگرگونی در ابزار تولید و نیازهای اقتصادی یک جامعه می‌دانند. سپس وی این نظریات را به دلیل عدم ارتباط آن در کشف علت اصلی محرک تاریخ، ناصحیح و نوعی خلط مبحث عنوان کرده، با طرح نظریه الهی، درباره عامل اصلی تطور تاریخ می‌گوید:

طبق نظریه الهی آنچه در زمین پدید می‌آید، امر آسمانی است که طبق حکمت بالغه بر زمین فرود آمده است. تحولات و تطورات تاریخ جلوه‌گاه مشیت حکیمانه و حکمت بالغه الهی است. پس آنچه تاریخ را جلو می‌برد و دگرگون می‌سازد، اراده خداوند است. تاریخ پهنه بازی اراده مقدس الهی است.^۱

شهید مطهری رحمته الله علیه از این نظریه به عنوان «نظریه فطرت» یاد می‌کند که بر اساس آن، نه تنها تاریخ بلکه همه عالم از آغاز تا انجام با همه اسباب و علل و موجبات و موانع، جلوه‌گاه مشیت الهی است. وی با طرح این مسأله که مشیت الهی، زندگی انسان را با چه نظامی آفریده و چه رازی در آن نهاده است که متحوّل و متطور شده در صورتی که زندگی جانداران دیگر فاقد آن راز است، می‌گوید:



در نظریه فطرت، زندگی اجتماعی انسان خصایصی دارد که به موجب آن خصایص، زندگی اجتماعی اش متکامل است.

یکی از آن خصایص و استعدادها حفظ تجارب است؛ آنچه را که به وسیله تجربه و اکتساب به دست می‌آورد، نگهداری می‌کند و پایه تجارب بعدی قرار می‌دهد.

ویژگی دوم، استعداد یادگیری از راه بیان و قلم است. تجارب و مکتسبات دیگران را نیز از راه زبان و در مرحله عالی‌تر از راه خط، به خود منتقل می‌کند. تجارب یک نسل از طریق مکالمه و از طریق نوشتن برای نسل‌های بعد باقی می‌ماند و روی هم انباشته می‌شود. بدین جهت است که قرآن، نعمت بیان و نعمت قلم و نوشتن را با اهمیت ویژه‌ای یاد می‌کند:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ «خدای بسیار مهربان قرآن را تعلیم داد، انسان را آفرید و به انسان بیان (و بهره‌برداری از ما فی الضمیر برای دیگران) را آموخت»؛ ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾؛ «بخوان به نام پروردگارت که انسان را از خون بسته آفریده است، بخوان و پروردگار کریمت آن است که تعلیم قلم داد».

ویژگی سوم، مجهز بودن به نیروی عقل و ابتکار است. انسان به واسطه این نیروی مرموز قدرت آفرینندگی و ابداع دارد، مظهر خلاقیت و ابداع الهی است.



چهارمین ویژگی او میل ذاتی و علاقه فطری به نوآوری است؛ یعنی انسان تنها استعداد ابداع و خلاقیت ندارد که هرگاه ضرورت پیدا کند، به خلق و ابداع بپردازد، بلکه بالذات میل به خلاقیت و ابداع در او نهاده شده است. استعداد حفظ و نگهداری تجارب، به علاوه استعداد نقل و انتقال تجارب به یکدیگر، به علاوه استعداد ابداع و میل ذاتی به خلاقیت و ابداع، نیرویی است که انسان را همواره به جلو می‌راند.^۱ بر این اساس، روشن می‌شود که تطور، دگرگونی و پیشرفت تاریخ، در حقیقت محصول کاربست مجموع استعدادهای فطری مجتمع انسانی است که در انگیزش و پویایی زندگی نقش اساسی دارد؛ زیرا وجود این استعدادهای درونی، مهم‌ترین عاملی است که جامعه انسانی را به تکاپو و ابتکار وامی‌دارد و در نتیجه، تحول تاریخ را پدید می‌آورد.

نقش اراده انسانی در تحول تاریخ

در میان عوامل فرعی که در طول عامل اصلی (اراده الهی، محرک تاریخ) قرار دارد، عامل انسانی دارای نقشی تعیین‌کننده و محوری است و اراده‌های بشری در چگونگی حرکت تاریخ، تأثیری اساسی دارد. اصل نقش‌آفرینی عامل انسانی در فرایندسازی و چگونگی سیر قطار تاریخ، فی‌الجمله امری قطعی و مسلم است. اما درباره چند و چون این مسأله، اجماع نظر دیده نمی‌شود که نقش‌آفرینی و میزان اثرگذاری انسان در شکل‌دهی آینده چقدر و تا کجاست؟



در این خصوص می‌توان سه نگرش کلی را مطرح کرد:
 نگرش جبرگرایانه به رابطه جامعه و تاریخ (اعتقاد به جبر تاریخی)؛ براساس این نگرش، حوادث و رویدادهای تاریخ، به طور خودکار عمل می‌کنند، خواستن و یا نخواستن انسان‌ها در آن دخالتی ندارد (نگرش اشاعره‌ای).
 نگاه حداکثری به نقش‌آفرینی انسان در تکوین حوادث تاریخ و اعتقاد به این‌که تنها صحنه‌گردان اصلی حرکت تاریخ، انسان است (نگرش اومانیستی).
 تفسیر اعتدالی از نقش‌آفرینی انسان در تکوین قانون‌مندی حرکت تاریخ (نگرش اسلامی).

نگرش اخیر - که دیدگاه غالب متفکران اسلامی است - به این معنا است که آینده به طور کامل از پیش تعیین‌شده نبوده و به صورت اجتناب‌ناپذیری بر انسان‌ها تحمیل نشده است، بلکه آینده در یک فرایند قانون‌مند، متأثر از کنش‌ها و اراده‌های انسانی است؛ به این معنا که اراده‌های انسانی، زمینه‌ساز تعلق اراده الهی است و جزو علل معدّه برای حرکت تاریخ و تحولات اجتماعی محسوب می‌شود، نه علت تامّه.

این تفسیر با نگرش توحیدی قرآن در پروسه قانون‌مندی حرکت تاریخ، همخوانی دارد؛ از نظر قرآن، قوانین و سنت‌های حاکم بر تاریخ، نه تنها با اراده و آزادی انسان منافات ندارد بلکه اراده انسان جزو مهم‌ترین سنت‌های تاریخ است.

نگرش اعتدالی، در بینش کلامی شیعه به گونه‌ای تفسیر شده است که با مبنای معروف «الامر بین الامرین» شیعه هماهنگ باشد. مبنای این تفکر کلامی شیعی، سخن امام صادق علیه السلام است که فرمود:



«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیْضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»؛ نه جبر و نه تفویض کامل، بلکه حد وسط میان این دو است.

بر اساس نظریه الامر بین الامرین، تأثیرگذاری اراده‌های انسانی، در طول اراده الهی است؛ یعنی خدای متعال به انسان‌ها اراده داده و به میزانی که مشیت حضرت حق اجازه دهد و به میزانی که او امداد کند، اراده‌های انسانی در تحقق حوادث عالم، نقش ایفا می‌کنند؛ و این تأثیرگذاری، با توحید هماهنگ است.

از این رو، شهید صدر رحمته الله معتقد است که دگرگون‌سازی و ایجاد تغییر بنیادی در حرکت تاریخ از نظر قرآن کریم، دارای دو بعد نرم‌افزاری و سخت‌افزاری است. به همین دلیل، نقش دگرگون‌ساز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تغییرات بنیادی جامعه اسلامی را معلول دو چیز می‌داند:

الف) دستورها، روش‌ها و قوانینی که عمل تغییر و دگرگون‌سازی جامعه را هموار می‌سازد. این بعد از تحول و تغییر، بعد الهی و آسمانی دگرگون‌سازی است که در قالب «دین و مکتب» نمایان می‌شود و از ناحیه خداوند به پیامبرش ارسال شده است و با نزول آن، تمام سنت‌ها و قوانین مادی تاریخ را به رویارویی و مبارزه فرا خوانده است؛ زیرا این دین و مکتب از شرایطی که در آن نازل شد، از محیط و اجتماعی که در آن قرار گرفت و از شخصی که موظف به تحمل رنج‌ها و دشواری‌های تبلیغ آن شد، بزرگ‌تر، برتر و فراتر بود.



ب) عمل تغییر و دگرگون‌سازی در قالب یک اقدام عملی از طرف گروهی از مردم که متشکل از پیامبر ﷺ و صحابه و یاران آن حضرت بوده‌اند؛ این بخش از تغییر و دگرگون‌سازی باید در قالب یک اقدام عملی در مواجهه با موج‌های گوناگون اجتماعی و درگیر با انواع مبارزه‌ها، رقابت‌ها و نبردهای ایدئولوژیک، اجتماعی، سیاسی و نظامی بررسی شود. در چنین نگرشی، پیامبر و یاران و صحابه‌اش را مردمی همانند دیگر مردمان خواهیم یافت که سنت‌های تاریخی حاکم بر سایر جمعیت‌ها و گروه‌ها و توده‌ها در گذر زمان، بر آنان نیز حاکم و غالب بوده است.^۱

بنابراین بر اساس نظریه الامر بین الامرین، تغییرات دگرگون‌ساز در حرکت تاریخ، بدون توجه به کارکردهای انسان، قابل تفسیر نخواهد بود؛ چنان‌که آیات قرآنی نیز بر تأثیرگذاری اراده‌های انسانی در تحوّل تاریخ و لزوم درک هماهنگ نسبت به عوامل مادی و معنوی حرکت تاریخ، عنایت ویژه دارد.

تأکید قرآن بر نقش‌آفرینی انسان در تحوّل تاریخ

قرآن کریم، بر تأثیرگذاری اراده‌های انسانی در قلمرو جامعه و تاریخ تأکید نموده، این تأثیرگذاری را در پرتو پشتیبانی الهی می‌داند.

از یک سو، با تأکید بر اصل ربوبیت توحیدی، پیدایش و مدیریت پدیده‌های اجتماعی و تاریخی را فقط به خدای جهان‌آفرین نسبت می‌دهد:

﴿وَمَنْ يَدَّبُرْ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾^۲؛ «چه کسی امور جهان را تدبیر می‌کند؟ به

زودی (در پاسخ) می‌گویند: خدا!»

۱. ر.ک: سید محمدباقر صدر: سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ص ۷۶-۷۷.

۲. یونس/۳۱.



از سوی دیگر، در مقام بیان علل طولی (نه عرضی) پدیده‌ها، نقش و دخالت اراده‌های انسانی در تغییر و تحوّل تاریخ را نیز به عنوان جزء مهمی از عوامل تغییرات اجتماعی (علت معده و زمینه‌ساز)، به رسمیت می‌شناسد. از این رو، در برخی آیات، برای بیان عوامل تغییر در جامعه و تاریخ، به دو نوع عامل، اشاره شده است: یکی اراده و مشیت الهی (علت تامه)، و دیگری اراده‌های انسانی (علل معده) که در سلسله علل طولی قرار دارد. چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛ «خداوند سرنوشت هیچ قومی (و ملّتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!»

در این آیه، امر تغییر، هم به خدا نسبت داده شده است: «يَغَيِّرُ»؛ و هم به افراد جامعه نسبت داده شده است: «يَغَيِّرُوا».

تغییر اول، بیانگر علت تامه بودن اراده الهی برای وقوع تغییر است؛ اما تغییر دوم، ناظر به علل ناقصه (علل معده) برای تغییر است. البته تحقق آن به گونه‌ای است که خارج از اختیار انسان نیست و در حقیقت، او است که با رفتار خود، موجب تحقق آن را در عالم خارج می‌شود. به این معنا که انسان‌ها می‌توانند با ایجاد تغییر و تحوّل شخصی در خود، زمینه تغییر و تحوّل اجتماعی را نیز فراهم آورند تا این که خداوند آن تغییر و تحوّل را در جامعه محقق سازد.



نیز می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «این بدان جهت است که خداوند، نعمتی را که به قومی عطا کرده است، تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آن‌ها خودشان را تغییر دهند و خداوند، شنوا و داناست.»

مفاد آیات شریف، این است که وقوع تغییر به سه چیز منوط است:

الف) باور به لزوم تغییر؛

ب) اقدام عملی در جهت تغییر؛

ج) تعلق اراده الهی.

نتیجه ترکیب این مقدمات، وقوع و تحقق تغییر خواهد بود.

آنچه مهم است، تحقق بند الف و ب است که مبادی ارادی انسانی است؛ اما بند ج، یعنی اراده و عنایت الهی که به اراده انسانی (اراده‌های مثبت یا منفی) فعلیت می‌بخشد، هیچ‌گونه کاستی در آن وجود ندارد:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾؛ «هر یک

از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می‌دهیم؛ و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است.»

بنابراین از مفاد این کریمه به دست می‌آید که:

اولاً اراده تکوینی الهی، علت اصلی و تخلف‌ناپذیر تغییر است؛ و

هرگونه تغییری به اراده او بستگی دارد.



ثانیاً تعلق این اراده تکوینی، مشروط است و با نوع رفتار بشر گره خورده است. از این رو، اراده تکوینی خداوند در تغییر اوضاع اجتماعی، به نوع رفتار بشر مشروط و وابسته است؛ یعنی خداوند هیچ‌گونه تغییر ارادی را محقق نمی‌سازد، مگر این‌که اراده جامعه انسانی، بر آن تعلق گیرد. چنان‌که در مشهورترین آیه در این زمینه، تغییر سرنوشت یک ملت را ضمن این‌که به ذات مقدس خداوند نسبت داده، آن را به عمل افراد نیز وابسته کرده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱

در قلمرو تاریخ و اجتماع، تلفیق اندیشه و اراده است که آینده‌ساز آدمی است و اساس جنبش تاریخی او را فراهم می‌کند؛ به عبارت دیگر، زیربنا، محتوای درونی آدمی است و مجموعه پیوندهای اجتماعی و نظامات زندگانی و تشکیلات بشری، روبنای آن. ظواهر، شؤون و احوال یک قوم وقتی تغییر خواهد کرد که وضع نفسانی آن‌ها تغییر کند. قطعاً تغییر حال روانی یک یا چند تن از افراد جامعه‌ای، تمام یک قوم را به جنبش و حرکت و انمی‌دارد؛ بلکه حالت نفسانی همه افراد یک جامعه باید زیور و شود تا سرنوشت عمومی آن‌ها عوض گردد.

آیه یادشده به روشنی نشان می‌دهد که درون‌مایه انسان، پایه روبنا (وضعیت محیط بیرونی انسان) و حرکت تاریخی است؛ چراکه آیه درباره دو تغییر سخن گفته است:



۱. تغییر قوم (خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد): مقصود، تغییر اوضاع قوم، امور و روبنا و اوضاع بیرونی آنان است؛ و این تغییر، تنها در صورتی انجام می‌شود که تغییر دیگری انجام شود.
 ۲. تغییر دیگر، تغییر حال درونی قوم است (تا آنان حال خود را تغییر دهند)؛ چراکه قرآن کریم، از تغییر درون‌مایه قوم، به تغییر حالت درونی آنان تعبیر کرده است.
- روشن است که مقصود از «مَا بِأَنْفُسِهِمْ» تغییر چیزی است که در درون و دل‌های قوم است؛ به گونه‌ای که درون‌مایه قوم به عنوان یک قوم یا یک ملت متغیر باشد؛ و گرنه تغییر یک یا دو و یا سه نفر نمی‌تواند پایه تغییر همگانی قوم را تشکیل دهد؛ بنابراین درون‌مایه امت به عنوان یک امت است که اساس و پایه دگرگونی‌ها در روبنا و حرکت تاریخی به شمار می‌رود.^۱
- از این‌رو، تحلیل قرآنی مسأله نیز مشروط بودن این تبدل و تغییر را اثبات می‌کند؛ زیرا در آیات قرآن، هرگونه تغییر و تحوّل بنیادین و تبدیل سرنوشت جامعه، به خدا نسبت داده شده و علت تامه آن، خدا ذکر شده است؛ اما مقدمات و زمینه‌سازی ایجاد آن در اختیار انسان است و تا آن مقدمات تحقق نیابد، اراده خداوند به تحقق تغییر و تحوّل، تعلق نخواهد گرفت. بلکه تعلق اراده خداوند منوط به آن است که انسان‌ها زمینه تغییر اساسی و ریشه‌ای را در خود به وجود آوردند.
- بنابراین شناخت عوامل تغییرات تاریخی و اجتماعی در ابعاد وسیع و فراگیر، بدون توجه به غایات حرکت و مبادی و مقدمات خاص آن، میسور

۱. رحیم کارگر: زمینه‌شناسی سیاسی انقلاب جهانی مهدوی، انتظار، شماره ۲۹، ص ۵۸-۵۷.



نمی‌باشد. از این‌رو، تغییرات اجتماعی مطرح در آیات قرآن را می‌باید در راستای تغییر زمینه‌ها و عوامل این رخدادها تفسیر کرد و اراده‌های انسانی را زمینه‌ساز این گونه تبدل و تغییر دانست.

از این‌رو، قرآن ضمن این‌که حرکت تاریخ را هدفدار می‌داند و نسبت به مسیر پایان تاریخ خوش‌بین است و معتقد است که جریان تاریخ در نهایت به غلبه حق منتهی می‌شود، در عین حال سخت بر جایگاه انسان در فرایندسازی تاریخ اهتمام ورزیده، به عناصر ایمان، فطرت، حقیقت‌جویی و عدالت‌طلبی، اصالت می‌دهد و این امر را از نوامیس زندگی بشری تلقی می‌کند.

دیدگاه متفکران اسلامی در تفسیر تحوّل تاریخ

اندیشمندان اسلامی و صاحب‌نظران قرآنی، در بررسی عوامل تحوّل تاریخ، این موضوع را بر پایه سنت‌های الهی در جریان حوادث اجتماعی و تاریخی، تبیین نموده‌اند. آنان با الهام از آیات قرآنی، آشکارا بر نقش اراده‌های انسانی در سرنوشت خویش، به‌ویژه در شکل‌دهی به فرایند تاریخ آینده، تأکید کرده‌اند. در این‌جا به دیدگاه برخی از ایشان اشاره می‌شود:

علامه طباطبایی رحمته‌الله

مرحوم علامه طباطبایی، در تفسیر آن دسته از آیاتی که به بیان سنت‌های اجتماعی پرداخته‌اند، معتقد است که میان اراده‌ها و رفتارهای انسانی با وقوع حوادث خارجی، پیوند و ارتباط وجود دارد.

وی این ارتباط و اثرگذاری را تحت عنوان «احکام اعمال» چنین بیان می‌کند:
یکی از احکام اعمال، این است که بین اعمال انسان و حوادثی که رخ می‌دهد، ارتباط هست. البته منظور ما از اعمال، تنها حرکات و



سکنت خارجیه‌ای است که عنوان حسنه و سیئه دارند، نه حرکات و سکنتی که آثار هر جسم طبیعی است. در آیات زیر به این مطلب دقت نمایید: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْلًا مَرَدَّلَهُ﴾؛ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.^۳ این آیات، ظاهر در این است که میان اعمال و حوادث، تا حدی ارتباط هست؛ اعمال خیر و حوادث خیر و اعمال بد و حوادث بد.

در کتاب الهی، دو آیه هست که مطلب را تمام کرده و به وجود این ارتباط تصریح نموده است؛ یکی، آیه شریفه ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ و دیگری آیه ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾.^۴ پس معلوم می‌شود حوادثی که در عالم حادث می‌شود، تا حدی تابع اعمال مردم است. اگر نوع بشر بر طبق رضای خدای عمل کند و راه طاعت او را پیش گیرد، نزول خیرات و باز شدن درهای برکات را در پی دارند؛ و اگر این نوع، از راه عبودیت منحرف گشته، ضلالت و فساد نیت را دنبال کنند و اعمال

۱. شوری/۳۰.

۲. رعد/۱۱.

۳. انفال/۵۳.

۴. اعراف/۹۶.

۵. روم/۴۱.



زشت مرتکب گردند، باید منتظر ظهور فساد در خشکی و دریا و
هلاکت امت‌ها و سلب امنیت و شیوع ظلم و بروز جنگ‌ها و سایر
بلاها باشند.^۱

آیت‌الله مصباح یزدی

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، نقش اراده‌های انسانی در سیستم
قانون‌مندی رخدادهای اجتماعی را یکی از اجزای علت تامه وقوع حوادث
و تغییرات اجتماعی دانسته، می‌نویسد:

معنای قانون‌مندی جامعه یا تاریخ، جز این نیست که پدیده‌های
اجتماعی و حوادث تاریخی بی‌علت و تصادفی نیست؛ بلکه معلول
عللی است که توسط آن‌ها تبیین و تفسیر می‌شود. پدیده‌های اجتماعی
و حوادث تاریخی مانند هر نوع پدیده و حادثه دیگر، تابع اصل علّیت
و مشمول نظام علّی و معلولی است؛ نهایت آن‌که در پدیده‌ها و
حوادث انسانی و اختیاری، همواره یکی از اجزای علّیت تامه، اراده
خود انسان است. از این‌رو، در عین حال که جهان‌شمولی اصل علّیت
پا برجاست و «الشیء مالم یجب لم یوجد»، نه می‌توان پذیرفت که
حتی با آگاهی کامل از قوانین اجتماعی و تاریخ، پیش‌بینی قطعی آینده
جامعه و تاریخ امکان‌پذیر است؛ و نه می‌توان قبول کرد که افراد انسانی
محکوم جبر اجتماعی یا تاریخی‌اند. در حقیقت، آدمیان در جامعه و
تاریخ آزادی کامل دارند و حتی می‌توانند بر خلاف مسیر جامعه و



تاریخ حرکت کنند یا از این مهم‌تر، مسیر جامعه و تاریخ را دگرگون سازند.^۱

شهید مطهری رحمته‌الله

استاد شهید مطهری رحمته‌الله در بررسی عوامل حرکت تاریخ، با طرح این مسأله که محرک تاریخ چیست، به دیدگاه‌های مربوط به نقش نوابغ در حرکت تاریخ، نقش عامل جغرافیا در حرکت تاریخ، توجیه اقتصادی حرکت تاریخ و... اشاره می‌کند و هیچ کدام از این عوامل را کلیدی نمی‌داند؛ بلکه محرک تاریخ را اراده الهی در ضابطه‌مندی رخدادهای تاریخ با تأکید بر نقش کلیدی انسان می‌داند.^۲

شهید مطهری رحمته‌الله ریشه تلقی‌های غیرواقعی درباره عوامل حرکت تاریخ را تفسیر نادرست از رابطه حاکم بر نظام هستی می‌داند؛ از این رو، تفسیر دینی از فلسفه تاریخ را بهترین روش علمی در این باره می‌شمارد:

ما همیشه گفته‌ایم که تفسیر الهی تاریخ، اتفاقاً یک نظریه علمی است و نظریه بسیار دقیقی است و علوم هم هرچه پیش رفته، آن را تأیید کرده؛ و آن، این است که انسان و جامعه انسان در ارتباطش با کل جهان این چنین نیست که یک حالت مجزا و منفردی داشته باشد، به این معنی که انسان و جامعه انسان چه در جهت تکامل خودش - که بعد خواهیم گفت این تکامل توأم با امور انسانی و معنوی است - که ما این امور را از نظر قرآن «صلاح و تقوا» می‌نامیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى

۱. محمدتقی مصباح یزدی: جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۱۵۹.

۲. ر.ک: مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، ص ۵۰۷-۵۱۰.



آمَنُوا وَاتَّقُوا الْفِتْنَةَ عَلَيهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ^۱ و چه در جهت خلاف آن، بی ارتباط با کل جهان نیست. اگر بشر در جهت کمال و صلاح و تقوای خود و به تعبیر دیگر در راه رضای حق، و در راه قرب به حق گام بردارد، روشی هماهنگ با جهان دارد و جهان عکس العمل موافق با او دارد؛ یعنی جهان او را تأیید می کند و ضامن بقایش می شود؛ و اگر برعکس، در جهت مخالف حرکت کند، مثل عضوی در بدن می شود که با اعضای دیگر ناهماهنگ است، و وقتی یک عضو با اعضای دیگر ناهماهنگ شد، ناچار طبیعت کلی بدن آن عضو را حذف خواهد کرد و از بین خواهد برد.^۲

وی سپس درباره آثار و فواید آموزنده این رویکرد می افزاید:

اگر تاریخ ضابطه داشته باشد، ولی ضابطه اش خارج از اختیار بشر باشد، تاریخ آموزش علمی دارد - یعنی یک امر فراگرفتنی است بدین معنی که صرفاً غذای خیال نیست، غذای فکر هم هست - اما از قبیل اموری است که خارج از اختیار ما می باشد و ما فقط می توانیم تماشاگر خوبی باشیم. مثل اطلاعی که ما درباره دورترین کهکشان ها داشته باشیم که اثرش فقط این است که ما می دانیم در آن جا چه خبر است، ولی نمی توانیم در آن زمینه کاری بکنیم؛ و اگر تاریخ سنت و ضابطه داشته باشد و این سنت و ضابطه در اختیار بشر باشد، ولی عوامل مؤثر در تاریخ اموری از قبیل زر و زور و حتی علم باشد، مثلاً سنت تاریخ

۱. اعراف/۹۶.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری (فلسفه تاریخ)، ج ۱۵، ص ۲۰۴.



بر این باشد که هر جا که زر بیش تر است، تفوق بیش تر است و بقا با اوست؛ یا هر جا که زور بیش تر است، بقا و تفوق از آن اوست، در این صورت، تاریخ درس می آموزد، ولی درس بسیار بدی می آموزد؛ یعنی کسی که تاریخ را مطالعه می کند، می رسد به این که مسأله، مسأله زر و زور است؛ جامعه یا باید تن به فنا و نیستی بدهد و یا باید برای بقای خود هر چه که زر می یابد، به آن چنگ بیندازد و هر جا زوری می یابد، در خدمت خود بگیرد. در این صورت تاریخ می شود بدترین معلم های عالم.

پس اگر تاریخ بر اساس سنت ها و ضوابط باشد و عوامل مؤثر در این سنت ها عوامل انسانی باشد، آن وقت است که تاریخ برای ما آموزنده است، معلم است و معلم بسیار خوبی؛ معلمی که به ما پند و اندرز می دهد. آن ها که برای تاریخ بعد الهی قائل هستند، به همین معنا بعد الهی قائلند؛ نه آن که معنای الهی این است که هیچ عاملی در کار نیست؛ خدا به طور جبر، به صورت عاملی بیرون از تاریخ و به صورت یک عامل بیرونی می آید وضع تاریخ را تغییر می دهد.^۱

شهید صدر رحمته الله علیه

شهید سید محمدباقر صدر رحمته الله علیه از جمله متفکرانی است که دقت های قرآنی و نوآوری های زیادی، درباره این موضوع، از خود به یادگار گذاشته است. وی با اشاره به روش ویژه قرآن در تبیین برقراری رابطه میان علم تاریخ و وابستگی آن به عالم غیب و اراده الهی و هماهنگی آن با قانون علیت در تفسیر حرکت تاریخ، می نویسد:



قرآن رابطه با خدا را به جای رابطه علت و معلول نمی‌نهد، بلکه سنت تاریخی را به خدا مربوط می‌سازد. به این معنی که شکل روابط و پیوندها را به خدا نسبت می‌دهد. قرآن وجود روابطی بین حوادث تاریخی این عالم را پذیرفته، ولی می‌گوید این روابط بین حوادث تاریخی تعبیری از حکمت خدا و حسن تدبیر و تقدیر او در ساختمان جهان، و در جولانگاه حوادث تاریخی است... بنابراین قرآن کریم، وقتی سنت‌های تاریخی را می‌خواهد پوشش الهی بدهد، نمی‌خواهد تاریخ را تنها به تفسیر الهی‌اش توجیه کند، بلکه می‌خواهد روی این حقیقت تأکید کند که این سنت‌ها خارج از قدرت الهی نیست، قدرت خدا اگر بخواهد شکل بگیرد و تحقق یابد، به صورت همین سنت‌ها درمی‌آید. قوانین طبیعت کلمات خدا، سنت‌های الهی و تجسم اراده و حکمت او در عالم است تا انسان پیوسته دستش به سوی خدا دراز باشد، و همیشه وابستگی‌اش را به او حفظ کند، تا پیوند مستحکمی بین علم و ایمان پدید آید؛ و بتوانیم درست در همان موقع با دید ایمانی هم آن‌ها را نظاره کنیم... بنابراین جنبه الهی که قرآن به حوادث تاریخ می‌دهد، برای این نیست که می‌خواهد خصوصیت الهی آن را جایگزین روابط علل و اسباب و قوانین این حوادث سازد، بلکه می‌خواهد علم و ایمان را در تربیت اسلامی مربوط ساخته، بینش توحیدی به ما بیاموزد.^۱

۱. سید محمدباقر صدر: سنت‌های تاریخ در قرآن، ص ۱۴۲-۱۴۴.



شهید صدر رحمته الله، انسان و اراده انسانی را زیربنای حرکت تاریخ می‌داند و خاستگاه تغییر در حرکت تاریخ را تغییرات بنیادی در رویکردهای جامعه انسانی ذکر می‌کند:

سازنده حرکت تاریخ، محتوای باطنی انسان، یعنی فکر و اراده اوست؛ و ساختمان جامعه در سطح روبنا با همه پیوندها، سازمان‌ها، اندیشه‌ها و خصوصیاتش روی زیربنای محتوای باطنی انسان قرار دارد؛ و هرگونه تغییر و تکاملی نسبت به روبنای آن، تابع تغییر و تکامل این زیربنا است؛ و با تغییر آن، روبنای جامعه تغییر می‌کند. بدیهی است هرگاه این بنیاد استوار باشد، روبنای جامعه استوار می‌ماند. بر اساس آنچه یاد شد، رابطه بین محتوای باطنی انسان و روبنای اجتماعی و تاریخی جامعه، یک رابطه تابع و متبوع یا علت و معلول است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱ این آیه می‌گوید تغییر اوضاع و شؤون اجتماعی هر قومی روبنای آن قوم است. تغییر بنیادی، تغییری است که در خود قوم پدید آمده باشد و هر تغییر دیگر از این تغییر بنیادی، سرچشمه گرفته است؛ مانند تغییر حالت نوعی، یا تغییر حالت تاریخی و یا تغییر حالت اجتماعی قوم.^۲

شهید صدر رحمته الله معتقد است که قرآن ضمن این که بر سرشت الهی بودن قوانین تاریخ تأکید دارد، طبیعت انسانی تاریخ را نیز مد نظر قرار داده و به بهترین وجه بین جبر و اختیار، آشتی برقرار نموده است. از نظر قرآن،

۱. رعد/۱۱.

۲. سنت‌های تاریخ در قرآن، ص ۲۲۱-۲۲۲.



ساختار طبیعی قوانین و رویدادهای تاریخی به گونه‌ای است که با اختیار و اراده انسان منافات و رویارویی ندارد، انسان آزاد آفریده شده و می‌تواند با کمال اختیار، تاریخ‌ساز باشد:

از نظر قرآن، سنت‌های تاریخ، دارای طبیعت و سرشت علمی است؛ زیرا همان رابطه کنش و واکنش که از ویژگی‌های هر قانون علمی است، در قوانین و سنن تاریخ نیز جاری است. همچنین از نظر قرآن، سنت‌های تاریخ دارای طبیعت و سرشت خدایی و ربانی است؛ چراکه نمایانگر حکمت و حسن تدبیر خداوند بر کل صحنه‌های تاریخ است؛ و بالاخره قرآن، سنت‌های تاریخ را قرین طبیعت انسانی می‌داند؛ چون آن را جدای از انسان و نقش مثبت او نمی‌انگارد و آزادی، اراده و اختیار را در وجود انسان تعطیل نمی‌کند بلکه در صحنه تاریخ هر چه بیش‌تر و قوی‌تر بر مسؤولیت او، تأکید می‌ورزد.^۱

وی با اشاره به ضرورت هماهنگی تغییر مادی و معنوی انسان، معتقد است که این هماهنگی در افزایش نفوذ اراده انسان، نقش دارد و میزان تأثیرگذاری اراده انسان‌ها در تغییر عالم طبیعت به اندازه قوه روحی او است؛ هرچه انسان خود را تکامل بخشد، قدرت تغییر وی در عالم طبیعت افزایش می‌یابد. وی می‌گوید:

اسلام و قرآن معتقد است عمل تغییر در ظاهر و باطن باید دوشادوش هم پیش رود تا انسان بتواند باطن خود را، یعنی روان، اندیشه و اراده و امیال خود را بسازد. این زیربنای داخلی باید هماهنگ

۱. میرزا محمد مهربانی: کلید شناخت فلسفه تاریخ در قرآن، پژوهش، شماره ۱۲، ص ۷۳.



با ساختمان روبنای خارجی‌اش باشد. از آنجا که هیچ‌گاه نمی‌توان روبنایی را بدون زیربنای خارجی در نظر گرفت و روبنای تنها لرزان و متلاشی است، بدین جهت، اسلام ساختمان محتوای باطنی را در سیر صحیحش «جهاد اکبر» نامیده است و روبنای آن را که در مسیر صحیحش به حرکت درآید، «جهاد اصغر» می‌نامد و می‌گویند: هرگاه «جهاد اصغر» از «جهاد اکبر» جدا شد، اصالت و محتوای اصلی را از دست می‌دهد و به همین دلیل، قدرت نخواهد داشت تا تغییر حقیقی در صحنه‌های تاریخی و اجتماعی به وجود آورد. بنابراین باید این دو عمل، دوشادوش هم حرکت کند. هرگاه یکی از دیگری جدا شد، حقیقت و مضمون خود را از دست داده است... پس هرگاه جهاد اصغر از جهاد اکبر جدا بماند، هیچ‌گونه تغییر باطنی مفیدی صورت نمی‌گیرد.^۱

شهید صدر رحمته الله با رد نظر کسانی که نقش افراد را در حرکت تاریخ نفی می‌کنند و یا ناچیز می‌دانند، این تفکر را مخالف دیدگاه قرآن می‌داند و می‌فرماید:

منشأ و خاستگاه این پرسش (عدم نقش افراد در تاریخ) مربوط به دیدگاه خاصی است که تاریخ را این چنین تفسیر می‌کند که انسان در حرکت تاریخ، عامل ثانوی و فرعی است؛ و عامل اصلی، نیروهای مادی و خارجی‌ای هستند که انسان را احاطه کرده‌اند. در نتیجه، یک

۱. سنت‌های تاریخ در قرآن، ص ۲۲۲.



فرد در بهترین حالات، مفسر جهت‌گیری آن عامل اصلی است و چیزی جز این نیست، در حالی که اساس تاریخ بر دو محور قرار دارد: یکی انسان و دیگری عوامل مادی که انسان را احاطه کرده است. همان طور که عوامل مادی و ابزار تولید و طبیعت در انسان اثر می‌گذارد، انسان نیز در اطراف خود و در دیگر عوامل خارجی اثر می‌گذارد... پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ به سبب تحقق رسالت آسمانی خود زمام حرکت تاریخ را در دست گرفت و یک خط طولانی فرهنگی و تربیتی ایجاد کرد که هرگز عوامل مادی و خارجی نمی‌توانستند از عهده آن برآیند؛ و هرچه به وسیله پیامبر امکان وقوع داشته باشد، به وسیله امام منتظر ﷺ نیز ممکن است.^۱

از دیدگاه شهید صدر رحمته الله، توفیق زمینه‌سازی این انقلاب، برای اقوام و تمدن‌هایی فراهم است که بکوشند. این پندار خامی است که قومی خاص را دوست خدا بدانیم و چنان بپنداریم که خداوند انگشت بر آن‌ها نهاده و چنین توفیق عظیمی را به آن‌ها واگذار کرده است؛ در حالی که قوانین و سنن تاریخی بر این پندار خط بطلان کشیده‌اند؛ زیرا از نظر قرآن، اگر ما زمینه‌ساز ظهور نباشیم، محو و نابود خواهیم شد و ظهور با همت و تلاش دیگران انجام خواهد پذیرفت.

وی تبدل و جایگزینی را یک سنت الهی دانسته، این خطر را این گونه

هشدار می‌دهد:

۱. سید محمدباقر صدر: رهبری بر فراز قرون (ترجمه بحث حول المهدی رحمته الله)، ص ۱۱۱.



هرگاه این انسان وظیفه تاریخی خود را انجام ندهد و بر اساس مسئولیت، به رسالت آسمانی خود عمل نکند، چنین نیست که رسالت آسمانی تعطیل پذیر باشد و یا قواعد تاریخ در مورد آنها به اجرا گذارده نشود، بلکه اینان که به وظیفه خود عمل نکنند، وضعشان عوض خواهد شد و ضوابط و سنن تاریخ آنها را از کار برکنار کرده و امت‌های دیگری که شرایط پیروی را دارا باشند، به جای آنها خواهد آورد تا بتوانند نقش بهتری ایفا نمایند؛ چنان‌که قرآن کریم نیز فرموده است: ﴿إِلَّا تَنْفِرُوا أَعَذَّبْنَاكَ عَذَابًا أَلِيمًا وَنَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ اگر برای نبرد بسیج نشوید، [خدا] شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند، و کسانی دیگر را به جای شما می‌آورد و به او زبانی نخواهید رسانید که خدا بر هر چیزی تواناست.^۱

علامه محمد تقی جعفری رحمته الله

علامه محمد تقی جعفری رحمته الله معتقد است که وجود فاعل اعلی، یعنی محوریت اراده الهی، با قوانین حاکم بر تاریخ، هیچ‌گونه منافاتی ندارد، وی در تبیین هماهنگی میان حاکمیت اراده الهی و پذیرش تأثیر طولی عوامل طبیعی - به‌ویژه عامل انسانی - در حرکت تاریخ، می‌نویسد:

وقایع و حوادث تاریخی در عین حال که مجرای قانون «علتیت» قرار می‌گیرند، تحت سلطه و نظاره عامل مافوق همه عوامل به وجود می‌آیند و به حرکت می‌افتند؛ مانند اجزا و حوادث عالم طبیعت که در

۱. توبه/۳۹.

۲. سنت‌های تاریخ در قرآن، ص ۱۳۴.



عین تبعیت از قانون «علّیت»، پیوسته به منبع فیض خالق هستی می‌باشند؛ و چنان‌که اعتقاد به قرار گرفتن همه موجودات عالم طبیعت در مجرای قانون «علّیت» یا هر قانون دیگری منافاتی با پیوستگی آن‌ها با خالق و صانع بزرگ ندارد، همچنین است وقایع و رویدادهای جزئی و کلی تاریخ بشری. با نظر همه‌جانبه و دقیق در هویت وقایع تاریخ، نظریه [یادشده] منطقی‌تر است؛ زیرا قانون «علّیت» به همان دلیل که وجود طبیعت را بدون پیوستن به خدا قابل تفسیر نمی‌داند، وقایع و تحولات تاریخ را نیز بدون استناد به خدا قابل تفسیر نمی‌بیند. با این توضیح که کل مجموعه تاریخ مانند کل مجموعه هستی، با نظام بازی که دارد، می‌تواند مستند به اجزا و روابط درونی خود بوده باشد؛ زیرا خود اجزا و روابط درونی تاریخ، محکوم به همان قوانین است که از ذات خود آن‌ها نمی‌جوشد؛ چنان‌که قوانین حاکم بر اجزا و روابط هستی از ذات خود آن‌ها نمی‌جوشد؛ زیرا همه آن اجزا و روابط، در حال تغییر و دگرگونی است، در صورتی که قوانین حاکم بر آن‌ها ثابت و تغییرناپذیر است؛ مثلاً همه جاندارانی که از آغاز بروز حیات تا کنون در روی زمین زندگی کرده‌اند، از بین رفته و نابود شده‌اند، در صورتی که قانون تولید مثل و دفاع از خویشتن، از همان آغاز تا کنون، ثابت و پابرجا است؛ و از نظر علمی و فلسفی، اشیائی که از همه جهات و ابعاد در حرکت و دگرگونی هستند، نمی‌توانند منشأ حقایق ثابت و غیرمتغیر بوده باشند.



بنابراین باید گفت: علت محرک تاریخ، چه از جنس خود پدیده‌های طبیعی انسانی باشد و چه از سنخ امور ماورای طبیعی، باید امری خارج از خود وقایع و تحولات تشکیل‌دهنده تاریخ باشد؛ و نباید مرتکب این اشتباه شویم و بگوییم که اگر علت محرک تاریخ را خارج از خود تاریخ بدانیم، حتماً باید قوانین حاکم بر تاریخ را منکر شویم؛ زیرا چنان‌که قوانین حاکم در عالم طبیعت با وجود علت فاعلی اعلی (خدا) که هم‌سنخ طبیعت نیست، منافاتی ندارد؛ زیرا همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم، تغییرات و دگرگونی‌های همه ابعاد و سطوح طبیعت، با قوانین حاکم بر آن‌ها که ثابتند، تضاد و تناقضی ندارند.^۱

ایشان بر ضرورت پذیرش ربوبیت الهی در علت‌شناسی و تفسیر علمی حرکت تاریخ، تأکید نموده، می‌افزاید:

این حقیقت در جای خود اثبات شده است که تفسیر علمی و فلسفی جهان هستی بدون پذیرش خدا که مبدأ هستی و حافظ قوانین آن است، امکان‌پذیر نخواهد بود... بنابراین اگر منظور از علت محرک تاریخ، فاعل حقیقی و اصل وجودی آن است، بدیهی است که این علت، واحد است و آن خداوند متعال است؛ و اگر منظور از علت محرک، علت غایی تاریخ بوده باشد، یعنی هدف و غایتی است که تاریخ برای به وجود آمدن آن به جریان افتاده و حرکت می‌کند... بلی آنچه که می‌توان گفت، این است که خداوند فاعل و خالق یکتا چنان‌که برای هر چیزی که در این دنیا آفریده است ماده و مقداری

۱. محمدتقی جعفری: ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۶، خطبه ۹۲، ص ۱۲۲-۱۲۴.



قرار داده و برای هر چیزی هدفی تعیین فرموده است که در کل هدف هستی اشتراک دارد، همچنین تاریخ بشری نیز که عبارت است از وقایع و تحولات بسیار زیاد که هر یک از آنها از قانون مخصوص پیروی می‌کند، رو به هدفی که خدا برای آن تعیین فرموده است، حرکت می‌کند.^۱ بنابراین در بینش الهی، حرکت تاریخ به گونه‌ای تفسیر شده است که ضمن تأکید بر نقش تأثیرگذار اراده‌های انسانی در تحوّل تاریخ، این نقش آفرینی، هماهنگ با جریان حاکم بر هستی و اراده ربوبی است.

اراده‌های محور و اراده‌های پیرو

پس از بیان جایگاه انسان در تحوّل تاریخ، یادآوری این نکته، ضروری است که اراده‌های انسانی در طول تاریخ، دارای یک نظام است و در سلسله علل تحوّل تاریخ قرار دارد، اما باید توجه داشت که این اراده‌ها در تأثیرگذاری، یکسان و هم‌عرض نیستند؛ بلکه بعضی از اراده‌ها، اراده‌های محورند که تأثیر جهانی داشته، در کلّ تاریخ اثر گذارند؛ یعنی گذشته و آینده حرکت تاریخ تحت تأثیر آنها قرار دارد. در حقیقت، این گونه اراده‌ها فرازمانی است که در مقیاس کلّ تاریخ، حضور تأثیرگذار دارند؛ اما بعضی اراده‌ها، اراده‌های تبعی‌اند و تأثیر آنها در فرایندهای تاریخی کم‌رنگ و محدود است؛ آنها اراده‌هایی هستند که حرکت جمع کوچک را در زمان خاص، مدیریت می‌کنند.



مثال روشن این دو گونه اراده را می‌توان در تقابل پیوسته جبهه حق و باطل، مشاهده کرد. در این تقابل، اراده‌های قدسی انبیای الهی به‌ویژه پیامبران اولوالعزم علیهم‌السلام، محور حق در طول تاریخ است. در رأس این هرم، وجود مقدس نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام قرار دارند که بر اساس روایات، اراده‌های آنان محور جریان عبودیت و پرستش الهی در همه تاریخ است؛ چنان‌که فرموده‌اند:

«بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا عَبْدُ اللَّهِ»^۱ و این‌که «بِعِبَادَتِنَا عَبْدُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَوْلَا نَا مَا عَبْدَ اللَّهُ»^۲؛ یعنی خداوند به وسیله ما شناسانده می‌شود و مورد پرستش قرار می‌گیرد و با عبادت و بندگی ما خداوند عبادت می‌شود که اگر ما نباشیم، کسی به عبادت خدا نمی‌پردازد.

دیگر اراده‌ها در برابر اراده آنان تبعی و پیرو است و به نسبت شدت و قوت ارتباط با آن اراده‌های محور، کارساز است.

در جبهه مقابل نیز اراده‌هایی قرار دارد که محور جریان کفر در عالم است. محوریت آن‌ها نیز گاهی در سطح یک گروه و جامعه کوچک و گاهی هم در سطح جامعه بزرگ کفر در یک عصر و گاهی در سطح تاریخ است.

از این‌رو، تاریخ فرایندی است که اراده‌های انسانی هم در آن حضور پیدا می‌کند، اما باید دانست که این اراده‌ها بر محور اراده‌هایی که بر کل تاریخ تأثیرگذارند، شکل می‌گیرند. به همین دلیل، حرکت تاریخ دو سمت پیدا می‌کند و به دو جبهه تقسیم می‌شود. در یک جبهه، اراده‌هایی عمل

۱. شیخ صدوق: توحید، ص ۱۵۲.

۲. کلینی: کافی، ج ۱، ص ۱۹۳.



می‌کنند که بر محور عبودیت خدای متعال قرار دارند. اما چون انسان دارای اراده و اختیار است و در اثر این اراده و اختیار، طغیان هم اتفاق می‌افتد، جبهه دومی به وجود می‌آید. هر یک از این دو جبهه، در حرکتی که دارند، به دنبال گسترش خودشان هستند؛ و به همین دلیل، درگیری حق و باطل در تاریخ اتفاق می‌افتد. اصلی‌ترین تعارضی که در تاریخ وجود دارد، تعارض میان عبودیت و استکبار است؛ و حرکت کلی عالم نیز در پایان به سمت غلبه عبودیت و بندگی است.^۱

در حرکت کلّ تاریخ، اراده‌های انسانی حضور دارند، ولی سمت و سوی کلّ تاریخ با مشیت بالغه خداوند متعال مشخص می‌شود. انسان‌ها نمی‌توانند قوانین کلی خلقت را که ظهور مشیت خداوند متعال است، تغییر دهند؛ بلکه اراده آن‌ها در چهارچوب همین قوانین عمل می‌کند و در دل این قوانین، سطحی از تأثیر هم برای آن‌ها قرار داده شده است. هم جبهه حق و هم جبهه باطل به میزان مشیت الهی مأذون هستند و متناسب با مشیت، مورد امداد هم قرار می‌گیرند؛ یعنی مشیت بالغه الهی، متناسب با حرکت کلّ، هر دو جبهه را امداد می‌رساند؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿كُلًّا نُمِدُّهُؤُلَاءِ وَهُؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۲؛ هر یک

از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می‌دهیم؛ و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است.

۱. ر.ک: سید مهدی میرباقری، انسان و جهان آینده، ماهنامه موعود، شماره ۴۲، ص ۶.

۲. اسراء/۲۰.



در این معارضه، حرکت کلّ و غلبه نهایی بر محور اراده عبودیت شکل می‌گیرد. ظهور این موضوع در این عالم، غلبه تمدن الهی بر تمدن مادی است؛ زیرا جریان تمدن‌ها چیزی جز جاری و ساری شدن اراده‌های انسانی در فاعل‌های مادون، از جمله فاعل‌های طبیعی که خداوند آن‌ها را مسخر اراده‌های انسانی قرار داده، نیستند. وقتی اراده‌های انسانی در هم تنیده می‌شوند، نظام پیدا می‌کنند؛ و این نظام، شکل تاریخی می‌گیرد و ابعاد مختلف حیات اجتماعی انسان، اعم از سیاست و فرهنگ و اقتصاد را شکل داده و هماهنگ می‌کند؛ سپس در طبیعت جاری می‌شود و فاعل‌های مسخر را هم‌آغوش و هماهنگ، همراه و هم‌جهت با خودش نموده، تمدن پدید می‌آید؛ بنابراین آنچه در پایان ظهور می‌کند، تمدن الهی بر محور عبودیت و ولایت است.^۱



۲. قانون‌مندی حرکت تاریخ

تاریخ دارای هویت حقیقی است که از جایی آغاز گردیده، از طریق می‌گذرد و سرانجام نیز به مقصدی می‌رسد. این سیر قانون‌مند است و محصول تصادف نیست.

در این فصل، به بیان دیدگاه قرآن درباره قانون‌مندی حرکت تاریخ و آثار کشف این قانون‌مندی در شناخت ضوابط حاکم بر فرایند تاریخ و مکانیسم‌های گذر از مراحل گوناگون آن می‌پردازیم.

معنای قانون‌مندی

واژه «قانون» به معنای رسم، روش، فرمول^۱، مقیاس، مقررات، آیین و نیز اصل و قاعده کلی که بر همه جزئیاتش منطبق شود و احکام جزئیات از آن شناخته شود، معنا شده است.^۲ به مقررات اجرایی و مدنی، از آن جهت قانون گفته می‌شد که این مقررات، اصول قاعده حاکمی است که مقیاس رفتار و قلمروهای آن را مشخص می‌کند.

مراد از «قانون‌مندی»، نظام‌مند بودن وقایع و رخدادهای اجتماعی بر اساس روابط قطعی و استثناناپذیری است که میان پدیده‌های اجتماعی و عوامل آن وجود دارد. وجود این رابطه علی و معلولی، وقوع این دگرگونی‌ها و حوادث اجتناب‌ناپذیر را ضابطه‌مند می‌کند؛ گرچه این قطعیت و تخلف‌ناپذیری، نسبت به عوامل غیرطبیعی و مافوق، ملحوظ نمی‌باشد.

۱. المنجد الابدی، ص ۱۳۳۷، کلمه «قانون»

۲. محمد معین: فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۶۲۷.



قرآن و قانون‌مندی حرکت تاریخ

از دیدگاه قرآن کریم، رویدادهای تاریخی، کورکورانه و محصول «صُدْفَه» یا خودبه‌خود و بی‌مقدمه نیست، بلکه قرآن بر قانون‌مندی و ضابطه‌مندی رخدادهای اجتماعی تأکید کرده است و تسلیم کورکورانه در برابر فرمان‌های غیبی را نفی می‌کند.

از نظر قرآن، همان‌گونه که کشف این قواعد علمی و قانون‌مندی‌ها، از راه مطالعه سنن الهی برای ما میسر است، تحلیل و تفسیر جریان تاریخ نیز تنها با شیوه‌ای علمی و پیروی از این قوانین و سنن الهی، امکان‌پذیر است. مجموعه آیاتی که به صورت‌های مختلف بر قانون‌مندی تاریخ و دگرگونی‌ها و تغییرات اجتماعی دلالت دارد، فراوان است که از جمله، به این موارد می‌توان اشاره کرد:

- آیاتی که از سنت‌های تاریخی و قوانین حاکم بر جامعه و تاریخ خبر می‌دهد و پندار موهوم تصادف و اتفاق و شانس و اقبال را نفی کرده، بر نقش اراده جمعی در پیشرفت و جهش جوامع و خلق تمدن‌ها، تأکید می‌کنند.

- آیاتی که از عوامل مهم رشد و ترقی و راز و رمز خلق تمدن‌ها و صعودها و شکوفایی‌های جوامع، پرده برمی‌دارند.

- آیاتی که عوامل سقوط و عقب‌ماندگی و تنزل و سقوط جوامع و فروپاشی نظام‌ها و حکومت‌ها را بیان کرده‌اند؛ چنان‌که در بحث سنت‌های حاکم بر جامعه، به این آیات خواهیم پرداخت.

از نظر قرآن همان‌گونه که دیگر صحنه‌های جهان هستی نیز عموماً توسط قوانین و سنن ویژه آن‌ها آباد و برپا است، تاریخ بشری نیز دارای



سنن و قوانینی است که هیچ‌گاه مانع استعدادهای بشر نگردیده، تلاش انسان را مایه پیشرفت می‌داند. در این جا به چند نمونه از این آیات اشاره می‌کنم: در سوره نجم، اراده و تلاش انسان را مایه هرگونه تحول معرفی می‌کند: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱؛ برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

در سوره اعراف با اشاره به رابطه میان دو نوع دگرگونی، یعنی تأثیر دگرگونی در درون‌مایه‌های انسان بر دگرگونی در محیط او، می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲؛ اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم؛ ولی تکذیب کردند. پس به (کیفر) دستاوردهای (گریبان) آنان را گرفتیم.

در این آیه شریف، عنصر ایمان و تقوای پیشگی مردم با تغییر در اوضاع آنان مرتبط دانسته شده است؛ خواه این تغییر به سمت خوبی و نیکی در زندگی اجتماعی انسان و زندگی جهان اطراف او باشد و خواه به سمت بدی و تباهی. همان‌گونه که ایمان و تقوا بر دگرگونی جامعه اثر مثبت دارد، بر دگرگونی جهان هستی و طبیعتی که انسان را احاطه کرده نیز اثر می‌گذارد. همچنین دروغ‌گویی، تبه‌کاری، نداشتن تقوا و ارتکاب گناهان، بر جهان هستی و طبیعت، اثر منفی می‌گذارد.

۱. نجم/۳۹.

۲. اعراف/۹۶.



قسمت آخر این آیه شریف، به تغییر رویه اقوام از رویکرد مثبت به رویکرد منفی (تکذیب) اشاره دارد و بازخواست عذاب خداوند را بر تکذیب بندگان مترتب دانسته است. بدیهی است تکذیب هم که اقدام عملی است، از اعتقاد باطل آنان ریشه گرفته است.

پس چون دو مقدمه زمینه‌ساز به وسیله افراد جامعه در خارج محقق شد، عذاب خداوند نیز آن‌ها را در بر گرفت و به هلاکت رساند. این نوع عذاب و هلاکت امت‌ها - که در حقیقت، تحوّل اساسی و تغییری بنیادین در میان یک ملت است - از دو مقدمه زمینه‌ساز توسط افراد آن ملت ریشه گرفته بود که در نهایت، اراده خداوندی بر هلاکت آن‌ها را موجب شد؛ نظیر آنچه در آیات قرآن، درباره ترتب عذاب بر اساس اقدامات منفی خود مردم آمده است؛ چنان‌که در سوره هود فرمود:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقَرْيَ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾^۱؛ «و این گونه است بازخواست پروردگارت، هرگاه بنخواهد دیار ستم‌کاران را ویران کند؛ چون انتقام و بازخواست خدا بسیار دردناک و شدید است»؛

نیز در سوره قمر فرمود:

﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۲؛ «آن‌ها همه آیات ما را تکذیب کردند. ما هم به قهر و اقتدار خود از آن‌ها سخت بازخواست کردیم.»

در سوره انفال با اشاره به سرنوشت شوم قوم فرعون، می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * كَذَّبَ آلُ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ﴾^۳؛ «شیوه خدا بر این است که هرگاه نعمتی

۱. هود/۱۰۲.

۲. قمر/۴۲.

۳. انفال/۵۳-۵۴.



به قومی عطا کرد، آن را تغییر ندهد تا وقتی که آن قوم حال خود را تغییر دهند که خدا شنوا و داناست. همان طور که خوی فرعونیان و پیش از آنان، بر این شده که آیات خدای خود را تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر گناهانشان هلاک کردیم و فرعونیان را در دریا غرق کردیم و همه آنان که هلاک کردیم، ستمکار بودند.»

در آیات دیگر نیز تکذیب اولیه آیات الهی، زمینه‌ساز انحراف قلبی و گمراهی مشرکان ذکر شده که در نهایت، به دلیل اعمال زشت آنها، مسدود کردن راه فهم آنها در قلب و گوششان را به ذات مقدسش نسبت داده، می‌فرماید:

﴿انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ * وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾؛ «بین چگونه به خود دروغ گفتند و آنچه به خدا افترا می‌بستند، همه از بین رفت و بی‌اثر شد؛ و برخی از آنها به سخن تو گوش می‌کنند، اما ما بر قلب‌های آنان پرده افکندیم و در گوش‌هایشان سنگینی قرار دادیم، آنها هر معجزه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند.»

در این آیه، به پرده افکندن بر قلب‌های آنها اشاره شده که تأثیر آن، تحوّل یا تغییر اجتماعی گردیده است؛ اما در حقیقت، این تغییر پیش از آن‌که اجتماعی باشد، فردی بوده و از ره‌آورد این تغییر فردی، تغییر اجتماعی نیز حاصل شده است.



در سوره روم می‌فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾؛ «به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورد، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا (سزای) بعضی از آنچه را که کرده‌اند، به آنان بچشانند، باشد که بازگردند.»

این آیه همانند آیه پیشین بر آثار و تبعات گناهان مردم در ایجاد و گسترش فساد در خشکی و دریا تأکید دارد که نتیجه و عواقب شوم آن گریبان‌گیر آنان می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله در توضیح این آیه می‌گوید: ظاهر آیه ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...﴾ عام است و به یک زمان و یا به یک مکان و یا واقعه اختصاص ندارد؛ و مراد از «الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» همان معنای معروف خشکی و دریا است که شامل همه روی زمین می‌شود؛ و مراد به فساد در زمین، مصائب و بلاهای عمومی است که یکی از منطقه‌ها را فراگرفته، مردم را نابود می‌کند؛ چون زلزله و نیامدن باران، قحطی، مرض‌های مسری، جنگ‌ها، غارت‌ها و سلب امنیت. سخن کوتاه این‌که هر بلایی که نظام آراسته و صالح جاری در عالم را به هم می‌زند - چه این‌که مستند به اختیار بعضی از مردم باشد و یا نباشد - چون همه آن‌ها، فساد است که در تری و خشکی عالم پدید می‌آید و خوشی و طیب عیش انسان‌ها را از بین



می‌برد. ﴿بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾، یعنی این فساد ظاهر در زمین به سبب اعمال مردم است؛ به خاطر شرکی است که می‌ورزند و گناہانی است که می‌کنند.^۱ بنابراین قرآن کریم ضمن پذیرش قانون‌مندی دگرگونی‌های تاریخ، در آیات فراوانی این قوانین را در قالب سنت‌های الهی بیان نموده است. توضیح بیشتر تر این بحث خواهد آمد.

ضرورت شناخت قوانین تاریخ

شناخت قوانین حاکم بر جریان زندگی اجتماعی، از این جهت ضروری و با اهمیت است که این آگاهی در تصمیم‌سازی‌ها و جهت‌گیری‌های رو به آینده انسان، تأثیرگذار است و سرنوشت جوامع به آگاهی و کاربست قوانین حاکم بر جامعه و تاریخ، وابسته است. به همین دلیل، قرآن نسبت به کشف قانون‌مندی‌های هستی، عنایت ویژه داشته است. شهید مطهری رحمته الله در اهمیت شناخت قانون‌مندی جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن می‌نویسد:

قرآن کریم نکته فوق‌العاده آموزنده‌ای درباره سنت‌های تاریخ یادآوری می‌کند و آن این‌که مردم می‌توانند با استفاده از سنن جاریه الهیه در تاریخ، سرنوشت خویش را نیک یا بد بگردانند...؛ یعنی سنت‌های حاکم بر سرنوشت‌ها، در حقیقت یک سلسله عکس‌العمل‌ها و واکنش‌ها در برابر عمل‌ها و کنش‌هاست. عمل‌های معین اجتماعی، عکس‌العمل‌های معینی به دنبال دارد. از این‌رو، تاریخ در عین آن‌که با



یک سلسله نوامیس قطعی و لایتخلف اداره می‌شود، نقش انسان و آزادی و اختیار را به هیچ وجه محو نمی‌گرداند.^۱

شهید صدر رحمته الله با بیان این که قرآن کریم با بهترین شیوه به تبیین قوانین و راز تاریخ پرداخته و با ذکر برخی سنن تاریخی، عقل بشر را به کشف این راز بزرگ فراخوانده است، می‌نویسد:

انسان‌های معمولی حوادث تاریخی را توده‌ای از اتفاقات نامربوط می‌دانند که برحسب تصادف یا بر اساس قضا و قدر، یا بر مبنای قدرت خدا و لزوم تسلیم در برابر امر او شکل گرفته و تفسیر و توجیه می‌گردد. قرآن با این فکر به شدت مقاومت کرده هیچ حادثه‌ای را بی‌جهت و یا از روی اعمال قدرت و لزوم تسلیم در برابر آن توجیه نمی‌کند؛ بلکه بر عکس، عقل بشر را هشدار می‌دهد که در این زمینه سنن و قوانینی حاکم است و برای این که انسان بتواند بر سرنوشت خود حاکم شود، لازم است این سنت‌ها و قوانین را بشناسد و برای این که بتواند در این قوانین نفوذ کند، باید شناختی نسبت به آنها داشته باشد. در غیر این صورت، هرچند شما چشم‌پسته باشید، آن قوانین بر شما حکومت خواهد کرد. شما چشمانتان را باز کنید این قوانین و این سنت‌ها را ببینید تا شما بر آنها حاکم گردید، نه این که آنها در شما اثر بگذارند.^۲

۱. مرتضی مطهری: قیام و انقلاب مهدی، ص ۱۳.

۲. سید محمدباقر صدر: سنت‌های تاریخ در قرآن، ص ۱۵۸.



بنابراین آگاهی از قانون‌مندی رخداد‌های اجتماعی، آثار و فواید زیادی در پی دارد به گونه‌ای که بسیاری از سنت‌های الهی - که در فصل بعد خواهد آمد - به اصل قانون‌مندی جریان حوادث، متکی است.

نقش قرآن در معرفی قوانین تاریخ

نکته حائز اهمیت - که کم‌تر مورد عنایت قرار می‌گیرد - توجه به نقش ویژه قرآن در بیان فرمول و کشف قوانین حاکم بر تاریخ است؛ در حالی که قرآن، فلسفه تاریخ و راه‌های فهم اصول و قوانین حاکم بر آن را به انسان تعلیم داده است؛ و در حقیقت، سرنخ اصلی اکتشافات مربوط به قوانین حاکم بر طبیعت را باید در آیات قرآن جست‌وجو نمود.

شهید سید محمدباقر صدر، قرآن کریم را نخستین منبعی می‌داند که به کشف قوانین تاریخ پرداخته است و این دستاورد بزرگ حاصل از تعلیمات قرآنی را کلید فتح بسیاری از علوم می‌داند؛ وی می‌گوید:

کشف این مفهوم قرآنی (سنن تاریخ) فتح بزرگی است؛ زیرا ما در حد شناسایی خود، قرآن را نخستین کتابی می‌دانیم که این معنا را کشف کرده است و حتی روی آن پافشاری می‌کند و با تمام وسایل قانع‌کننده‌ای که در اختیار دارد، روی این سنت‌ها اصرار می‌ورزد؛ و با این فکر که حوادث خودبه‌خود صورت می‌گیرد، به شدت مقابله می‌کند؛ و نیز این نظر که حوادث در دست تقدیرات غیبی است و ما را در برابر آن‌ها جز تسلیم و رضا راهی نیست، به مخالفت صریح برمی‌خیزد.^۱

این کشف بزرگ قرآنی، زمینه‌ای برای آگاهی و هوشیاری اندیشه بشر، نسبت به فهم و درک نقش علمی تاریخ در زندگی انسان فراهم ساخت تا جایی که هشت قرن بعد از نزول قرآن، کوشش‌هایی برای این منظور به دست خود مسلمانان آغاز گردید. ابن‌خلدون به بررسی



تاریخ و کشف سنت‌ها و قوانین آن پرداخت. بعد از او، حداقل چهار قرن گذشت تا اندیشه اروپایی در اوایل دوره رنسانس، به شکل‌دهی اندیشه که مسلمانان از آن صرف‌نظر کرده بودند، مجدداً شکل بدهد؛ اندیشه‌ای که مسلمانان نتوانسته بودند به ژرفای آن فرو روند؛ این معنا را فکر غربی در همان آغاز رنسانس گرفت و بحث‌های متنوع و مختلفی پیرامون فهم تاریخ و سنت‌های آن آغاز کرد.^۱

برخی، پژوهش در قوانین تاریخی را یک بحث علمی می‌دانند و چون قرآن کتاب هدایت است نه کشفیات علمی، پس از چنین کتابی نباید درباره مبادی و حقایق علمی، انتظار بحث داشت! در حالی که قرآن هیچ‌گاه نخواسته است نیروی ابتکار و پی‌جویی و استعداد و تلاش آدمی‌زاد را در قلمروهای گوناگون زندگی و تجربه، فلج کند. قرآن نخواسته خود را جایگزین قدرت خلاق انسان کند؛ بلکه خواسته تا استعدادهای او را بارور و او را در راه درست رهبری نماید؛ قرآن نخواسته قدرت ابداع و رشد و خاصیت پژوهشگری بشر را فلج کند^۲، بلکه با گشودن این باب راه را برای پیمودن انسان، هموار کرده است.

آثار و پیامدهای فرضیه قانون‌مندی تاریخ

فرضیه قانون‌مندی حرکت تاریخ، برخاسته از انگاره‌ای فلسفی در باب علت‌شناسی پدیده‌ها است. این مفروض در حقیقت یکی از شعبه‌های قانون عام علیت و پیروی از این اصل فراگیر است. بر این اساس، قانون‌مندی تاریخ به معنای وجود روابط خاص میان پدیده‌های تاریخی و عوامل آن،

۱. همان، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۲. سید محمدباقر صدر: انسان مسئول و تاریخ‌ساز از دیدگاه قرآن، ترجمه محمد مهدی فولادوند،

ص ۱۸-۱۹.



دارای آثار و نتایج متعددی است که در اینجا به سه پیامد اساسی فرضیه قانونمند بودن رخدادهای اجتماعی و تاریخی، اشاره می‌شود:

الف) متغیر بودن آینده

نخستین اثر فرضیه قانونمند بودن حرکت تاریخ، پذیرش متغیر بودن آینده است؛ زیرا بر پایه فرضیه قانونمندی رخدادهای اجتماعی و تاریخی، به دلیل این که عوامل سازنده آینده همواره در حال نوسان است، آینده نیز سیال و در حال دگرگونی است؛ یعنی آینده امری از پیش تعیین شده و مقدر نیست تا انسان در برابر آن، دست بسته و ناگزیر باشد؛ بلکه آینده بر اساس عوامل تاریخ ساز و نوع انتخاب انسان، در معرض دگرگونی است و چون ابزار و عوامل تغییر متعدد است، انسان‌ها با آینده‌های گوناگون و متعددی مواجه بوده، گزینه‌های متعددی در برابر آنان قرار دارد. از این رو، نوع آینده، ارتباط مستقیم با چگونگی گزینش‌ها و عوامل پیشین دارد.

فرضیه متغیر بودن آینده، زمینه را برای گزینش‌های گوناگون فراهم می‌کند؛ خوب بودن یا بد بودن، شیرینی یا ناگوار بودن آینده، تا حد زیادی به ایفای نقش سازنده جوامع بشری در این شرایط متغیر، وابسته است؛ زیرا آینده تاریخ، نسبت به گذشته و نوع رویکردهای جوامع انسانی، بی‌ارتباط نخواهد بود.

بنابراین در بحث آینده‌های پیش رو، ضمن توجه به یکپارچگی و ارتباط و پیوند میان گذشته و حال و آینده، باید این اصل، مورد عنایت باشد که آینده امری سیال و متغیر است؛ و این تغییر، ریشه در رفتار اجتماعی گذشته دارد.



ب) پیش‌بینی‌پذیر بودن آینده

دومین اثر مهم فرضیه قانون‌مندی، پیش‌بینی‌پذیر بودن سیر تاریخ در آینده است؛ به این معنا که فرضیه قانون‌مندی و امکان کشف این قوانین، به عنوان شرط لازم (نه کافی) برای پیش‌بینی پدیده‌های اجتماعی آینده، کاربرد اکتشافی دارد؛ یعنی می‌توان با شناخت این قوانین و مجموعه رابط‌ها و تطبیق آن قوانین کلی بر جوامع و پدیده‌های اجتماعی موجود، به پیش‌بینی و کشف (ظنی یا قطعی) رخدادهای آینده تاریخ پرداخت.

ج) مدیریت شرایط آینده

سومین اثر و پیامد مهم فرضیه قانون‌مندی پدیده‌های اجتماعی، امکان مدیریت زمان و تبدیل کردن بسیاری از حوادث غیرمنتظره به رخداد‌های مورد انتظار و در نتیجه، آمادگی برای بهره‌گیری از فرصت‌ها و یا مقابله با آسیب‌ها است؛ زیرا بسیاری از حوادث به ظاهر غیرمنتظره، از طریق کشف قوانین آن و تطبیق بر جریان‌های موجود، قابل پیش‌بینی است.

بنابراین با تکیه بر اصل قانون‌مندی جامعه و تاریخ، می‌توان زمان را مدیریت کرد و سیر حوادث را به سمت اهداف مطلوب هدایت کرد؛ زیرا از آن‌جا که قدرت پیش‌بینی، بر فرضیه قانون‌مندی و شناخت و تطبیق آن موارد مبتنی است، می‌توان بر اساس آرمان‌ها و برای سعادت واقعی جامعه، با شناخت مکانیسم تحوّل از وضع موجود به وضع ایده‌آل، برای حرکت جامعه بدان سو، برنامه‌ریزی کرد؛ و عوامل به وجود آورنده آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی را شناسایی و برای اصلاح وضع موجود چاره‌اندیشی کرد.



در آموزه‌های روایی نیز آگاهی از زمان، نشانه توانمندی بر مدیریت اوضاع قلمداد شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ»^۱؛ هرکس دوران‌ها و زمان‌ها را بشناسد، از آمادگی نسبت به جریان‌ها و حوادث آن، غافل نمی‌ماند. آن حضرت در سخن دیگری می‌فرماید:

«أَعْرِفُ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ»^۲؛ آگاه‌ترین فرد به زمان، کسی است که از پیشامدهای آن شگفت‌زده نمی‌شود.

این سخن حضرت، کنایه از آن است که رخداد‌های به ظاهر غیرمترقبه و شگفت‌انگیز، برای انسان‌های آگاه به زمان، هرگز غیرمنتظره نیست؛ زیرا شگفت‌زدگی، ناشی از عدم پیش‌بینی است و عدم پیش‌بینی، معلول نشناختن مکانیسم رخداد پدیده‌ها و قوانین حاکم بر آن است.

امام صادق علیه السلام نیز به مفضل فرمود:

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ»^۳؛ کسی که از شرایط و اوضاع زمان خویش آگاه است، هیچ‌گاه مورد هجوم غافلگیرانه جریان‌ها و رخداد‌های مشتبه قرار نمی‌گیرد.

این نوع روایات، بر اهمیت کُبرای قضیه، یعنی نقش آگاهی در مدیریت زمان، دلالت دارد. بدیهی است این آگاهی و مدیریت، بدون توجه به روابط میان پدیده‌ها و عوامل آن و شناخت قانون‌مندی وقوع رخداد‌ها، میسر نیست.

۱. شیخ صدوق: أمالی، ص ۳۲۲؛ و توحید صدوق، ۷۴؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۸۳.

۲. آمدی: تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۰.

۳. کلینی: کافی، ج ۱، ص ۲۷؛ تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۳۵۶.



۳. تکامل حرکت تاریخ

چیستی تکامل

«تکامل»، رو به کمال رفتن، به کمال رسیدن و به تدریج کامل شدن، معنا شده است.^۱ «کمال»، یعنی غرض و هدف مورد نظر: «کمال الشیء حصول مافیة الغرض منه».^۲ در مفهوم «تکامل» معنای حرکت، رفتن، گردش و بالندگی، نهفته است.

در بینش توحیدی، بر اساس تفسیر خاصی که از کمال بیان می‌شود و آن را به معنای رشد معنوی بشر و گسترش عبودیت در جهان می‌داند، سیر کلی تاریخ رو به کمال است؛ یعنی اگر ما پذیرفتیم که حکمت و ربوبیت حضرت حق بر حرکت تاریخ حاکم است، باید بپذیریم که حرکت کلّ تاریخ باید به سوی تکامل باشد. نمی‌شود که برآیند حرکت کلّ عالم، حرکت نزولی باشد، بلکه باید حرکت رو به کمال باشد تا با حکمت سازگار باشد.

تفسیر تکامل تاریخ

در هر اندیشه و مکتبی که جامعه و تاریخ را دارای طبیعت متحوّل و متکامل و بالنده تلقی نماید، باید دید که تکامل جامعه را چگونه تفسیر و توجیه می‌کند؛ زیرا تا زمانی که تفسیر روشن از تکامل تاریخ و چگونگی آن بیان نشود، تفاوت دیدگاه‌ها و مکاتب آشکار نخواهد شد. از این‌رو، با

۱. فرهنگ عمید، ص ۶۰۳.

۲. مفردات فی غریب القرآن، ص ۷۲۶، ماده «کمل».



توجه به این که نوع شناخت یک مکتب از جامعه و تاریخ و طرز برداشت از آن دو، نقش تعیین کننده‌ای در ایدئولوژی آن مکتب دارد، ضرورت دارد در متن جهان‌بینی اسلامی، طرز نگرش اسلام به جامعه و تاریخ روشن شود. در این باره که آیا قطار تاریخ رو به تکامل، توسعه و عدالت پیش می‌رود و یا رو به انحطاط و تاریکی و تباهی به پیش می‌رود، در میان اندیشمندان اسلامی و دیگر متفکران، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. علامه جعفری رحمته‌الله، تکاملی خواندن سیر تاریخ را مورد تردید قرار داده و محصول حرکت تاریخ را گسترش سیطره انسان بر طبیعت قلمداد نموده است، نه فراتر از آن:

حرکت بشر در مسیر تکاملی در تاریخ، یک مسأله مبهم و غیرقابل توضیح و اثبات است؛ زیرا آنچه که همگان مشاهده می‌کنیم، گسترش تفکرات و تصرفات انسان‌ها در طبیعت و نفوذ به بعضی از سطوح با اهمیت آن که تاکنون از دیدگاه علمی مخصوصاً در دو قرن اخیر به دست آمده، بسیار چشم‌گیر بوده است. اما آیا این گسترش و نفوذ را که همه ارزش‌ها و عظمت‌های انسانی را زیر پا گذاشته است، می‌توان تکامل نامید؟^۱

شهید مطهری رحمته‌الله، با اشاره به این دو نوع نگرش کلی درباره چگونگی توجیه و تفسیر تکامل تاریخ، از تفسیر اول به شیوه «ابزاری» و «دیالکتیکی» تعبیر می‌کند و دیدگاه دوم را شیوه «انسانی» و «فطری» می‌نامد. ایشان این



دو نوع بینش درباره تکامل تاریخ را مبنای شکل‌گیری دو طرز تفکر درباره «انتظار بزرگ» و ماهیت آرمان‌خواهی یک مکتب می‌داند و می‌گوید:

ما تاریخ را تا این‌جا که آمده‌ایم می‌توانیم بشناسیم اما آینده را چگونه؟ آیا نسبت به آینده باید چشم‌هایمان را ببندیم و بگوییم تاریخ جبراً حرکت می‌کند و رو به تکامل است؟ در طبیعت زمان تکامل است؟ کشتی زمان جبراً و بدون آن‌که انسان کوچک‌ترین دخالتی و کوچک‌ترین مسئولیتی داشته باشد، رو به تکامل است؛ نظیر تکامل طبیعی که قبلاً اشاره شد؟ و در گذشته هم انسان‌ها به عنوان یک عده موجودات آزاد و مختار و صاحب مسئولیت و دخیل، نقشی نداشته‌اند؟ نقش انسان‌ها در گذشته یک نقش جبری و فرعی بوده است؟ خیر، نه در گذشته این چنین بوده و نه در حال و آینده. چنین جبری بر گذشته حاکم نبوده است. انسان‌ها با اراده و اختیار خودشان، با طرح‌ریزی خودشان برای جامعه‌شان، راه تکامل جامعه را انتخاب کرده‌اند و جامعه را جلو برده‌اند.^۱

شهید مطهری رحمته‌الله معتقد است که تکامل جامعه و تاریخ از دیدگاه اسلام به معنای قانون‌مندی حرکت تاریخ بر اساس سنت‌های کلی الهی و هماهنگی با اختیار انسان است:

قرآن مجید، هم بر شخصیت و واقعیت جامعه تأکید دارد و هم بر سیر صعودی و کمالی بودن آن.^۲

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۵۱۳.

۲. قیام و انقلاب مهدی عج از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۱۳.



شهید سید محمدباقر صدر رحمته الله علیه نیز حرکت تاریخ را تکاملی می‌داند و معتقد است که تمدن کنونی غرب، محصول تکامل تاریخ در ابعاد تکنولوژیک است. شهید صدر رحمته الله علیه فرآورده‌های غرب را به دو بخش مادی و سیاسی تقسیم می‌کند و استفاده از بخش اول را ساده‌تر و کم‌خطرتر برمی‌شمارد؛ ولی درباره بخش دوم، معتقد است که باید فرهنگ و مفاهیم اسلامی را مأخذ خود برگزینند و با احتیاط تمام از هر چیز سازگار با دین مبین، بهره گیرند، هرچند در این میان، باید از خطر تحریف و تأویل نادرست از دین بر حذر باشند. به اعتقاد شهید صدر، در خلال دو قرن اخیر بسیاری از اندیشه‌ورزان اسلامی با فهم نادرست از نظام‌های اجتماعی و سیاسی غرب، ناخودآگاه به دام تحریف و بدعت افتاده‌اند؛ و بسیاری با متوقف شدن بر قالب‌های متغیر دینی و مطلق ساختن آن‌ها، خود را از پیشرفت‌های دنیای جدید محروم ساخته‌اند.^۱

از نظر شهید صدر رحمته الله علیه تمدن غرب، خوبی‌هایی دارد، ولی باید خیلی بااحتیاط با آن برخورد کنیم؛ چراکه بیشتر نظریاتشان به انگیزه‌های نادرست آن‌ها آلوده است؛ مثلاً نظریات اندیشه‌ورزانی همچون فوکویاما درباره پایان تاریخ - که با پیروزی غرب بر تمدن‌های دیگر و گسترش نفوذ آن در سرتاسر جهان محقق می‌شود - و هانتینگتون درباره برخورد تمدن‌ها - که در نهایت به پیروزی تمدن غرب می‌انجامد - ماهیت و محتوای استعماری این تمدن را بیان می‌کند.^۲

۱. ر.ک: علی معموری: نظریه سیاسی شهید صدر، ص ۱۸۷-۱۸۶.

۲. همان، ص ۱۹۳.



با توجه به آنچه گفته شد، ظاهراً میان دیدگاه علامه جعفری رحمته الله علیه با دیدگاه شهید مطهری رحمته الله علیه و شهید صدر رحمته الله علیه درباره تکامل تاریخ، نوعی تضاد و دوگانگی مشاهده می‌شود، اما به نظر می‌رسد این دوگانگی مربوط به منظرهایی متفاوت است؛ مرحوم علامه جعفری با نگاه ارزشی به روند تاریخ نگریسته است، در حالی که منظر آن دو شهید نسبت به تکامل تاریخ، تکامل مجموعه جریان زندگی اجتماعی است که با رشد تدریجی، بشریت را به نقطه بلوغ اجتماعی و به سمت یک تحول بنیادی، نزدیک می‌کند. از این رو، نمی‌توان سخن علامه جعفری رحمته الله علیه را به معنی نفی تکامل تاریخ تلقی کرد و دیدگاه ایشان را با دیدگاه شهید مطهری رحمته الله علیه و شهید صدر رحمته الله علیه در تهافت و تضاد دانست.



۴. هدف‌مندی حرکت تاریخ

در بینش توحیدی قرآن، حرکت تکاملی تاریخ، غایت‌مند و هدف‌دار است؛ و این غایت‌مندی با توجه به اهداف و غایاتی که در عناصر شکل‌دهنده تاریخ به‌ویژه خلقت انسان نهفته، قابل تفسیر است.

در اندیشه الهی اسلامی و شیعی، تاریخ سرانجامی دارد و دارای غایتی است که در حال حرکت بدان سو است. شیعه معتقد است که عصر مهدوی، مقدمه رسیدن به این غایت بشری است. از این نگاه، اعتقاد به ظهور منجی موعود، در واقع، اعتقاد به تحقق غایت بشری است که به تدبیر الهی بر جهان حاکم خواهد شد. به این بیان، گونه‌ای فلسفه آینده‌نگری با عقیده مهدویت پیوند می‌خورد که بر اساس آن، کار و کنش انسان، در نیکوترین و بسامان‌ترین قالب و صورت خود جلوه خواهد کرد؛ و جهان، طبیعت، سیاست، حکومت، اقتصاد، رفاه، عدالت، ادراک، آموزش و طعم زندگی، در غایت رشد خود رخ خواهد نمود.

ضرورت توجه به هدف‌مندی تاریخ

تاریخ به معنای یک وحدت ترکیبی در فرایند شکل‌گیری همه پدیده‌ها از ابتدا تا انتهای هستی و با توجه به غایت هستی است. در چنین صورتی، محوریت خالقیت و ربوبیت الهی نه تنها بر تک‌تک اجزا و عناصر شکل‌دهنده تاریخ نافذ است، بلکه کیفیت هماهنگی و جهت‌گیری این اجزا متناسب با غایت هستی را هم پوشش می‌دهد.

بنابراین اولین گام در شکل تاریخ را می‌توان توجه به غایت هستی تلقی کرد؛ غایتی که تناسب با اسماء الهی و هماهنگی با مشیت تامه ربوبی



دارد. غایتی که انتهای هر پدیده و همچنین کل پدیده‌ها را ترمیم می‌نماید. غایتی که تکاملی بودن آن امری مسلم و متقن است، و هیچ‌گونه تناقض و تعارض و تضادی که نشانه عدم کمال غایت باشد، در آن ملاحظه نمی‌شود. اساساً هرگونه تحلیلی، محوری و اساسی است. عمدتاً ایجاد انحراف‌های تحلیلی در فرایند تاریخ، به انحراف در تحلیل غایت تاریخ بستگی دارد. اگر غایت تاریخ را منحصر در مادیت بدانیم، تحلیل برآیند تاریخ، به طور قطع تحلیلی مادی و منحصر در روابط صرف مادیت است؛ و در صورتی که غایت را غایتی الهی و تکاملی فرض کنیم، صبغه تکامل در همه پدیده‌ها متناسب با منزلت زمانی و مکانی آن‌ها جریان می‌یابد.^۱

خلقت انسان و غایت‌مندی تاریخ

تاریخ با محوریت انسان، معنا پیدا می‌کند؛ لذا غایت‌مندی حرکت تاریخ نیز از غایت‌مندی خلقت آدم ناشی می‌شود. غایت خلقت انسان در آیات قرآن، عبودیت - که ره‌آورد آن قرب الهی است - بیان گردیده:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲؛ «من جن و انس را نیافریدم جز

برای این که عبادتم کنند» (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

حرکت تاریخ، دارای مبدأ و مقصدی است؛ یعنی سیر تاریخ دارای

علت فاعلی و علت غایی است. حرکت کشتی تاریخ با سکانداری انسان، از

مبدأ شروع شده، تا رسیدن به مقصد پیش می‌رود.

۱. فرامرز سهرابی: مهدویت و فلسفه تاریخ، ص ۴۲.

۲. ذاریات/۵۶.



توضیح این که در طبیعت، دو گونه حرکت وجود دارد: یکی حرکات غیرارادی و جبری که عوامل جبری طبیعی آن را اقتضا می‌کند؛ و دیگر، حرکت ارادی و اختیاری؛ یعنی حرکاتی که متأثر از اراده‌های انسانی است. این نوع حرکات، غایت‌مند و هدف‌دار است؛ زیرا انسان با توجه به اهداف و آرمان‌هایش تعیین مسیر کرده، برای تحقق آن اهداف، تلاش می‌کند. برخی جوامع دارای اهداف مادی، مقطعی، زودگذر و محدودند؛ اما برخی دیگر، دارای آرمان متعالی و خدایی هستند و اهدافشان متناسب با گستره وجود انسان در ابدیت، تعریف می‌شود.

بنابراین خود تفاوت و تضاد در آرمان‌ها و هدف‌ها بیانگر آن است که حرکت تاریخ هدف و غایتی دارد و در این حرکت، هر جامعه‌ای دارای هدف و آرمانی است.

شهید صدر رحمته الله علیه بنیاد حرکت تاریخ را انسان دانسته، بر اساس غایت‌مندی انسان، هدف‌دار بودن حرکت تاریخ را قابل تفسیر می‌داند:

انسان، با محتوای درونی انسان، بنیاد حرکت تاریخ را می‌سازد. حرکت تاریخ از دیگر حرکات، امتیازش به هدف داشتن است؛ یعنی حرکت تاریخ، یک حرکت هدف‌دار است؛ تنها تحت تأثیر قانون علیت نیست که تنها وابسته به علتش و به گذشته‌اش باشد، بلکه به هدفش نیز مربوط است. چون حرکت هدف‌دار است، علت غایی دارد، آینده‌نگر است. آینده، حرکت فعال تاریخی‌اش را می‌سازد. آینده‌ای که اکنون وجود ندارد و تنها از وجود ذهنی‌اش به آن نگاه می‌شود و حرکت می‌آفریند. بنابراین وجود ذهنی از یک سو، نشان‌دهنده جنبه فکری است؛ یعنی ناحیه‌ای که تصور هدف را در بر دارد، و نیز از سوی دیگر، نشان‌دهنده نیرو و اراده‌ای است که انسان را به سوی هدف برمی‌انگیزد و با به هم آمیختن فکر [هدف] و اراده، قدرت



سازندگی آینده و نیروی حرکت‌آفرینی فعالیت تاریخی بر صحنه اجتماعی تحقق یابد.^۱

هر حرکت تاریخی، یک ایده‌آل بزرگ‌تر دارد و این ایده‌آل بزرگ، هدف‌ها و مقاصدش را تعیین می‌کند؛ و این هدف‌ها و مقاصد است که تلاش‌ها و حرکت‌ها را در مسیر ایده‌آل بزرگ‌تر قرار می‌دهند.^۲

شهید مطهری رحمته‌الله معتقد است که سیر تحولات و گسترش آگاهی‌ها، به طور طبیعی جوامع بشری را به سمت تقابل ارزش‌ها و در نهایت به آرمان‌خواهی ظهور، نزدیک خواهد نمود:

در طول تاریخ گذشته و آینده، نبردهای انسان تدریجاً بیش‌تر جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده و می‌کند و انسان تدریجاً از لحاظ ارزش‌های انسانی به مراحل کمال خود یعنی به مرحله انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل نزدیک‌تر می‌شود تا آنجا که در نهایت امر، حکومت عدالت یعنی حکومت کامل ارزش‌های انسانی - که در تعبیرات اسلامی از آن به حکومت مهدی عج تعبیر شده است - مستقر خواهد شد و از حکومت نیروهای باطل و حیوان‌مآبانه و خودخواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد بود.^۳

بنابراین سیر تاریخ دارای سیر تکاملی هدفداری است که ره‌آورد آن، جوامع بشری را به سمت اهداف و ایده‌آل‌های بزرگ‌تر، نزدیک می‌نماید.

۱. سید محمدباقر صدر: سنت‌های تاریخ در قرآن، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۲۲۷.

۳. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۴، ص ۴۲۷.



۵. سنت‌های حاکم بر حرکت تاریخ

معناشناسی سنت

واژه «سنت» در ترکیب‌ها و کاربردهای مختلف، معانی متفاوتی دارد. از این‌رو، در اصطلاح هر علمی، تعریف خاصی از آن بیان شده است.

الف) سنت در لغت

در لغت، واژه «سنت» به رویه، آداب، سرشت، طریقه و سلوک عملی معنا شده است.

زبیدی در تاج العروس می‌نویسد: «السنة فی الأصل سنة الطریق و هو طریق سنه اوائل الناس فصار مسلکا لمن بعدهم»؛ به راهی که در اثر رفت و آمد زیاد به صورت یک راه پُرتردد مبدل گردد، «سنت» گفته می‌شود. راغب نیز در مفردات، سنت را به همین معنا ذکر نموده، می‌نویسد: سنت پیامبر ﷺ، راه و روشی که او برگزیده است؛ و سنت خدای تعالی به راه و روش حکمت او و راه و روش طاعت او اطلاق می‌شود.^۲

کلمه «سنت» در محاورات رایج عرف، گاهی به معنی «قدیم» و «کهن» به کار می‌رود و بر این اساس، سنتی یعنی قدیمی و کهنه، و انسان یا روش یا جامعه سنتی به معنای انسان، روش و جامعه قدیمی و پیرو سنت‌های کهن توصیف می‌شود؛ این معنا در مقابل جدید یا مدرن است. سنتی و مدرن در این اصطلاح، در درجه نخست، ناظر به سبک زندگی است و

۱. محمد مرتضی زبیدی: تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۹، ص ۲۲۴.

۲. مفردات فی غریب القرآن، ص ۴۲۹.



وصف انسان‌ها و جوامع به حساب می‌آید؛ و در درجهٔ دوم، بر اندیشه‌ها، افکار و آداب و رسوم تولیدشده در این جوامع اطلاق می‌گردد.^۱ این معنا، یک مفهوم متداول عرفی است که بیش‌تر در محاورات رسانه‌ای، سیاسی و مطبوعاتی امروزی کاربرد دارد.

ب) سنت در اصطلاح اهل حدیث

در اصطلاح محدثان شیعه، کلمهٔ «سنت» به معنای طریقه و گفتار پیامبر ﷺ و امامان معصوم: به کار می‌رود: «السنة هي طريقة النبي ﷺ و الأئمة المعصومين: المحكية عنهم، من قول، أو فعل، أو تقرير»^۲؛ سنت، روشی است که بازگوکنندهٔ گفتار و رفتار و تقریر پیامبر ﷺ و امامان معصوم: باشد.

ج) سنت در اصطلاح فقهی

در اصطلاح فقهاء، واژهٔ «سنت» معادل «مستحب» در برابر «وجوب» استعمال می‌شود و به معنای رویهٔ راجح توصیه‌شده در دین است؛ یعنی کاری که انجام آن، مستلزم پاداش است، اما ترک آن، عقاب اخروی در پی ندارد: «السنة هي الطريقة المسلموكة في الدين من غير افتراض و لا وجوب»^۳

نیز واژهٔ «سنت» در مقابل «بدعت» به کار می‌رود: «السنة في مقابل البدعة، فكل ما يسند إلى أصول الشريعة فهو سنة في مقابل ما ليس كذلك»^۴؛ هر برداشت و حکمی که مستند به شریعت باشد، سنت محسوب

۱. ر.ک: عبدالرسول بیات: فرهنگ واژه‌ها، ص ۵۰۷-۵۱۳.

۲. محمدباقر مجلسی: ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۱، ص ۲۰.

۳. محمود عبدالرحمان: معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية، ج ۱، ص ۴۶۴.

۴. جعفر سبحانی: رسائل و مقالات، ج ۶، ص ۱۰۸.



می‌شود. از این‌رو، به طریقه شرعی و دینی مستند به صاحب شریعت که از ناحیه معصوم علیه السلام صادر شده، سنت گفته می‌شود: «السنة فی اصطلاح المتشرعة و فقهائنا عبارة عما صدر عن المعصوم علیه السلام فی مقام بیان ما یحتاج إلیه الناس فی أمور دینهم و أحكام الإسلام و معارفه، من قول أو کتابة أو عمل أو تقریر»؛^۱ سنت عبارت است از سخن، نوشته، عمل و تأییدی که از سوی معصوم برای بیان امور دینی مردم، صورت پذیرفته باشد.

د) سنت در اصطلاح اصولی

علمای علم اصول، در تقسیم‌بندی منابع استنباط احکام شرعی، اصطلاح «سنت» را در مقابل کتاب (قرآن)، عقل قطعی و اجماع کاشف از رأی معصوم به کار می‌برند. در این تعریف، «سنت» همان قول و فعل و تقریر معصوم است که بر اساس تعدد ادله، یکی از منابع استخراج حکم شرعی شمرده می‌شود.

ه) سنت در اصطلاح کلامی

در اصطلاح کلامی و تفسیری، کلمه «سنت» به معنای روش و طریقه الهی در تدبیر نظام عالم به کار می‌رود که از آن به قانون نیز تعبیر می‌شود، اعم از قوانین اعتباری و تکوینی. مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه سنت را به معنای روش عادی که طبق مقتضای طبیعی جاری است، تعریف نموده، می‌نویسد: «السنة هی الطریقة المعمولة التي تجری بطبعها غالباً أو دائماً»^۲

۱. میرزا علی مشکینی: مصطلحات الفقه، ص ۳۰۸.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۰.



و) سنت در کاربرد آیات

در آیات قرآن، واژه «سنت» و مشتقات آن، شانزده بار به کار رفته است. این واژه در فرهنگ قرآن، بیش تر به معنای کلامی، یعنی قوانین تکوینی و طریقه الهی در تدبیر نظام عالم و زندگی جامعه انسانی به کار رفته است. «سنة الله» یعنی رویه و قانون تکوینی و حاکم خداوندی: «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۱؛ این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا»^۲؛ این سنت الهی درباره کسانی که پیش از این بوده‌اند نیز جاری بوده و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی استوار است.

در این جا مراد از واژه «سنت»، مفهوم قرآنی و کلامی آن، یعنی قوانین و رویه‌های تکوینی و تخلف‌ناپذیر حاکم بر پدیده‌های اجتماعی و تاریخی است. قوانین تکوینی در مقابل قوانین تشریحی و اعتباری است و مراد از آن، قوانین حقیقی است که بین موضوع و محمولش رابطه تخلف‌ناپذیر علی و معلولی برقرار است و این قوانین، کلی، ضروری، دائمی و استثناناپذیر هستند. بسیاری از این قوانین و سنت‌ها، در قالب آیات قرآنی، بیان شده است.

۱. فتح/۲۳.

۲. احزاب/۳۸.



گونه‌های سنن اجتماعی در قرآن

سنن‌های الهی طرح‌شده در آیات، چهره‌ها و گونه‌های مختلفی دارد؛ سنن‌های جهان‌شمول و غیرجهان‌شمول، سنن‌های این‌جهانی و آن‌جهانی، سنن‌های مربوط به انسان و دیگر موجودات، سنن‌های فردی و اجتماعی و نیز سنن‌های اجتماعی خاص و عام.

آنچه در این‌جا، مد نظر است، سنن‌های اجتماعی مربوط به انسان، به‌ویژه سنن‌های عام اجتماعی است. این سنن‌های اجتماعی که همان تدبیر خداوندی در قبال جوامع بشری و ملت‌ها است، برخی حالت ابتدایی دارد؛ و بعضی دیگر از سنخ واکنش و در حقیقت بر اساس نوع عملکرد و رفتارهای انسان، تنظیم می‌شود.

از این نظر، چگونگی سنن‌های اجتماعی و قانون‌مندی‌های الهی در آیات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) سنن‌های مشروط

مراد از سنن‌های مشروط این است که به صورت قضیه شرطیه، بین دو پدیده یا مجموعه‌ای از پدیده‌ها در میدان تاریخ، ارتباط برقرار باشد؛ به گونه‌ای که هرگاه شرط محقق شود، تحقق جزا حتمی است.

براساس آیات قرآن، در سنن مشروط، غالباً قضیه شرطیه به اراده انسان و انتخاب او گره خورده است و اراده انسان مرکز این قضیه و شرط اصلی این رخداد، شمرده شده است. به نمونه‌هایی از این دسته آیات اشاره می‌شود:



﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱؛ و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكُلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾^۲؛ و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارش بر آنها نازل شده [قرآن] برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد؛ جمعی از آنها، معتدل و میانه‌رو هستند، ولی بیش‌ترشان اعمال بدی انجام می‌دهند.

﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾^۳؛ خدا چه نیازی به مجازات شما دارد، اگر شکرگزاری کنید و ایمان آورید؟! خدا شکرگزار و آگاه است (اعمال و نیت شما را می‌داند، و به اعمال نیک، پاداش نیک می‌دهد).

﴿لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۴؛ اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!

۱. اعراف/۹۶.

۲. مائده/۶۶.

۳. نساء/۱۴۷.

۴. ابراهیم/۷.



در این گونه آیات، شکرگزاری، ایمان و عمل نیک بندگان، سبب نزول برکات الهی و دوری از عذاب، ذکر شده است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد، مگر آن‌که آنان آنچه را در خودشان است، تغییر دهند!

این آیه یک قانون تاریخی است که به صورت قضیه شرطیه آمده است و به وجود پیوند بین دو تغییر بازمی‌گردد؛ یعنی تغییر محتوای باطنی انسان، شرط تغییر وضعیت ظاهری و کیان مادی او ذکر شده است.

سنت تغییر، یکی از محورهای کلیدی در بحث آینده‌نگری از دیدگاه قرآن محسوب می‌شود و این آیه شریف، از پرکاربردترین آیات در این باره است؛ چنان‌که در بحث زمینه‌های ظهور، به تفصیل بدان خواهیم پرداخت.

ب) سنت‌های مطلق

این نوع قوانین و سنت‌های تاریخی، به صورت مطلق، یعنی منجز و بدون حالت منتظر و تعلیقی، از وقوع یک رخداد و یا پیامد خاص خبر می‌دهد. ظرف تحقق این گونه قضایا زمان آینده است، اما خبر از وقوع آن، قطعی است؛ مانند این‌که می‌گویند خورشید در فلان روز در معرض کسوف و یا ماه در فلان شب در معرض خسوف است. این خبر حاکی از یک قضیه علمی قطعی است. انسان در برابر چنین قضیه‌ای تسلیم است و نمی‌تواند شرایط آن را دگرگون و یا تعدیل کند.



﴿كُلُّ أَمْرٍ إِيمًا كَسَبَ رَهِينٌ﴾^۱؛ «هر کس در گرو اعمال خویش است.» این آیه، بیانگر یک سنت قطعی الهی درباره پیوند هر انسانی با آثار عمل خویش است. همچنین آیات دیگری نیز بر این معنی تأکید کرده‌اند؛ مثلاً این آیات:

﴿مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يَرْزُقُونَ فِيهَا بَعِيرٍ حِسَابٍ﴾^۲؛ هر کس بدی کند، جز به مانند آن کیفر داده نمی‌شود؛ ولی هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد، آن‌ها وارد بهشت می‌شوند و در آن روزی بی‌حسابی به آن‌ها داده خواهد شد؛ ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^۳؛ کسی که عمل صالحی انجام دهد، سودش برای خود اوست؛ و هرکس بدی کند، به خویشتن بدی کرده است؛ و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند.

ج) سنت‌های انعطاف‌پذیر

این نوع سنت‌ها، بر خلاف قوانین قطعی و تخلف‌ناپذیر، از عوامل دیگر تأثیر می‌پذیرند و ناظر به کشش‌ها و گرایش‌های طبیعی جریان حرکت تاریخند.

چون این حرکت‌ها و گرایش‌ها با قانون فرق دارد، انعطاف می‌پذیرند و می‌توان با آن‌ها به مبارزه برخاست؛ ولی مخالفت با آن‌ها فقط برای مدتی

۱. طور/۲۱.

۲. غافر/۴۰.

۳. فصلت/۴۶.



کوتاه ممکن است و در درازمدت، قابل مبارزه و رقابت نیستند؛ مانند نیاز طبیعی زن و مرد به یکدیگر.^۱

از جمله می‌توان به نزول برخی عذاب‌های اجتماعی - که از تبعات اختلاف و تفرقه است - اشاره کرد که در برخی آیات قرآن ذکر شده است:

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نَصَّرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾^۲؛ بگو: «او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد؛ یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد؛ و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشانند»؛ بین چگونه آیات گوناگون را (برای آنها) بازگو می‌کنیم! شاید بفهمند (و بازگردند)!

این نزول عذاب و مؤاخذه الهی، در پی گرایش مردم به اختلاف، امری اجتناب‌ناپذیر و حتمی نیست، بلکه ممکن است مورد عفو و بخشش قرار نگیرد و یا به آنها مهلت داده نشود.

ویژگی‌های سنن اجتماعی در قرآن

آیاتی که به سنت‌های اجتماعی و تاریخی پرداخته‌اند، منشأ، اهداف و خصوصیات کلی این سنت‌ها را نیز بیان کرده‌اند. به مواردی از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. ر.ک: سنت‌های تاریخ در قرآن، ص ۱۸۶-۱۹۸.

۲. انعام/۶۵.



الف) خدایی بودن

در آیات قرآن از این قوانین به «سنّة الله» تعبیر شده است. استناد این قوانین به «الله»، بیانگر بینش توحیدی‌ای است که روابط حاکم بر طبیعت، انسان، جامعه و تاریخ، به عنوان تجلی اراده الهی و نشانه ربوبیت و تدبیر او در نظر گرفته می‌شود؛ یعنی وجود این روابط میان پدیده‌ها، به معنای کنار زدن خدا نیست، بلکه پدیده‌های یادشده در عین حاکمیت روابط ویژه بر آنها، به خدا وابسته‌اند و بهره‌گیری از سنن حاکم بر عرصه‌های مختلف هستی نیز در سایه مشیت الهی و قدرت و حکمت و تدبیر او صورت می‌پذیرد. در واقع، این سنت‌ها، جلوه‌های مختلف اراده الهی‌اند.

این سنت‌ها قواعد و ضوابط الهی و نمودی روشن از حکمت و قدرت او در تدبیر جوامع انسانی است. در حقیقت، روابط موجود بین علل و معلول‌هایشان، شبکه درهم‌تنیده‌ای را می‌سازد که می‌توان آن را به شکل یک هرم، مانند کرد. این روابط، از رأس هرم تنظیم شده و به آن منتهی می‌شود. در رأس، اراده نافذ الهی قرار دارد.^۱

از این رو، نسبت سنت‌ها به خداوند با قرار داشتن آنها در مجرای علل و اسباب طبیعی، منافاتی ندارد و استناد آنها به اسباب طبیعی همان استناد به خدا و اراده قاهر او است؛ چنان‌که استناد به خدا و اراده او نفی اسباب طبیعی نیست.

کاربرد «سنّة الله» در آیات قرآن، تقویت بینش توحیدی در انسان‌ها است؛ زیرا بر اساس این بینش که همه چیز عالم از آن خدا به شمار

۱. علی‌اکبر بیاری، سنت‌های الهی معطوف به آینده، مشرق موعود، شماره ۱، ص ۱۱۳.



می‌رود، سنت‌های الهی بر اساس قوانین خاص و روابط علی و معلولی در جامعه جاری‌اند؛ با وجود این، همه از حکمت و اراده خدا ناشی می‌شود و لذا آن‌ها را به خود نسبت می‌دهد.

بنابراین در بینش قرآنی، ضمن این که به وجود روابط بین پدیده‌ها و پیوند علی و معلولی بین آن‌ها تأکید می‌شود، در عین حال این پیوندها و روابط را مظاهر تدبیر، حکمت، قدرت و حاکمیت اراده الهی دانسته می‌شود.

ب) تبدیل ناپذیری

مراد از تبدیل ناپذیری سنن الهی، این است که آن دسته از پیامدهای رفتارهای گروهی و اجتماعی که در آیات به عنوان سنت الهی مطرح شده، جانشین‌پذیر نیستند. نه خود خداوند، سنت خویش را مبدل می‌کند و پیامد دیگری را جایگزین آن می‌سازد و نه موجود دیگری را یارای آن است که سنت خدا را دگرگون سازد.

سنت‌های الهی برای تمام اقوام و ملل و در تمام زمان‌ها و مکان‌ها است و از ویژگی‌های آن این است که علاوه بر شیوع و اطراد، دگرگونی ندارد، بلکه همیشگی و همه‌جایی است؛ همچنین قابل تبدیل و جایگزینی نیست که بدل داشته باشد.

آیات ذیل، این صفات را بیان می‌کند:

﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾؛ این سنت

خداوند در اقوام پیشین است و برای سنت الهی هیچ‌گونه دگرگونی



نخواهی یافت؛ ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾؛ هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی. ثبات، تخلف‌ناپذیری، عمومیت و فراگیری سنت‌های الهی، موجب شده که سنن تاریخی مطرح شده در آیات، جنبه علمی پیدا کرده، استمرار و کلیت داشته باشد.

ج) سازگاری با اختیار انسان

سنت‌های اجتماعی از آنجا که با انسان و پدیده‌های انسانی ارتباط دارد، در عین قطعیت، کلیت و تبدیل‌ناپذیری، با اختیار و اراده آزاد انسان منافات ندارد و به معنای جبری بودن حوزه عمل آنها نیست. قرآن مجید از عدم منافات و بلکه پیوند مستحکم این دو، سخن گفته است و صریحاً اعلام می‌دارد که این انسان‌ها هستند که با اختیار و اراده خویش، زمینه اجرای سنت‌های الهی را فراهم و با انتخاب خویش، خود را مشمول این یا آن سنت می‌سازند؛ یعنی سنت‌های اجتماعی و تاریخی خداوند، از مجرای اراده‌های انسانی جریان می‌یابند. در واقع، انتخاب آگاهانه و آزادی انسان، خود یکی از سنت‌های عام الهی درباره انسان است و سایر سنت‌های مربوط به پیامدهای رفتار فردی و اجتماعی، تحت الشعاع این سنت قرار دارند و نسبت به آنها، یک پیش‌شرط محسوب می‌شوند.

انواع سنن اجتماعی در قرآن

سنت‌های اجتماعی مطرح شده در آیات، برخی فرازمانی و عام است که در همه زمان‌ها جاری است؛ و برخی سنت‌هایی است که ناظر به زمان آینده است (سنت‌های خاص).



الف) سنت‌های عام (فراگیر)

بسیاری از آیات قرآن کریم، بیانگر سنت‌های عامی است که در گذشته ریشه دارند و در آینده تداوم خواهند داشت، در این جا به برخی از سنت‌های فراگیر، اشاره می‌شود:

۱. سنت تغییر

یکی از سنت‌های عام الهی، سنت تغییر و ایجاد دگرگونی در زندگی ملت‌ها است. این سنت، دائمی است؛ اما جریان سنت تغییر در جامعه و چگونگی آن، تابع نوع عملکرد ملت‌ها است.

لغت‌شناسان، واژه «تغییر» را به معنای تبدیل و ایجاد دگرگونی دانسته‌اند. راغب واژه «تغییر» را به دگرگونی در صورت و شکل ظاهری یا تبدیل ذات چیزی، معنا کرده است.^۱ صاحب التحقیق، «تغییر» را به معنای قراردادن یک چیز از حالتی به حالت متفاوت دیگر دانسته، می‌گوید: «التغییر جعل الشيء متحوّلاً الى سواه».^۲

در ادبیات فارسی نیز این واژه به معنای دگرگون کردن، چیزی را به شکل و حالت دیگری درآوردن، و از حالی به حالی برگردانیدن، معنا شده است.^۳

بنابراین در واژه «تغییر»، دگرگونی و تبدیل شدن به «غیر» لحاظ شده است. در اصطلاح قرآن نیز این واژه به معنای تحوّل از یک حالت به غیر آن، آمده است.

۱. ر.ک: مفردات فی غریب القرآن، ص ۶۱۹.

۲. حسن مصطفوی: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۹۵.

۳. ر.ک: فرهنگ فارسی عمید، ص ۵۹۳.



سنت تغییر، سنتی است که در مقام بیان عوامل واقعی بقای تمدن‌ها، حکومت‌ها و جوامع بشری است؛ و به دنبال آن، از عواملی یاد می‌کند که به صورت قانون برای بقا یا نابودی اجتماعات بشری قرار داده شده است.^۱ سنت تغییر در آیات قرآن، از جمله سنت‌های مشروط ذکر شده است و در مورد تحولات اجتماعی، به مقدمات تغییر، یعنی خواست اجتماعی، مشروط شده است.

از آیاتی که بر مشروط بودن سنت تغییر دلالت دارد، این آیه معروف است که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقُوهُ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۲؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آنان آنچه را در خودشان است، تغییر دهند؛ و نیز آیه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۳؛ این به خاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ جز آن‌که آن‌ها خودشان را تغییر دهند؛ و خداوند، شنوا و داناست.

این گونه آیات، تغییرات و دگرگونی‌های وضع ظاهری جامعه را به تغییرات ارزشی، فکری و محتوایی حاکم بر آن جامعه، مشروط کرده‌اند؛ یعنی ابتدا می‌باید اندیشه و تفکر و عملکردهای یک ملت دگرگون شود، تا عنایات الهی شامل حال آنان گردد. در واقع، بر اساس تغییری که در بینش و تفکر ملت‌ها ایجاد می‌شود، رفتارها و عملکردها نیز تغییر می‌کند.

۱. احمد مرادخانی: سنت‌های اجتماعی در قرآن، ص ۳۰۸.

۲. رعد/۱۱.

۳. انفال/۵۳.



بر این اساس، تحوّل فکری و دگرگونی فرهنگی یک جامعه، پایه و زیربنای سایر دگرگونی‌های اجتماعی، در ابعاد مختلف زندگی است.

۲. ستیز پیوسته حق و باطل

یکی از سنت‌های عام حاکم بر تاریخ که در آیات قرآن بیان شده، رویارویی، ناسازگاری و جدال و ستیز دائمی حق با باطل است.

قرآن کریم سرگذشت قوم نوح، عاد و ثمود را مثال زده است که چگونه رسالت انبیای الهی را انکار کردند و به مخالفت با آنان پرداختند:

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي آفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾^۱؛ آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آنها که پس از ایشان بودند؛ همان‌ها که جز خداوند از آنان آگاه نیست؛ پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم؛ و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید، شک و تردید داریم.

این نوع آیات، بیانگر جدال مستمر این دو جریان فکری در طول تاریخ است که همواره در مقابل هم قرار داشته‌اند: در یک صف، منادیان حق و دعوت‌کنندگان به صراط مستقیم، و در جبهه دیگر، عده‌ای که به مخالفت برخاسته و در برابر آیات الهی، عناد ورزیده و به تکذیب انبیای خود برمی



خاسته‌اند و حتی پس از آشکار شدن حق نیز از روی لجاجت و خودخواهی، به مبارزه پرداخته‌اند.

۳. پیروزی جبهه حق

برخی آیات، سنت الهی درباره نتیجه مبارزه و جدال حق با باطل را بیان کرده و بر پیروزی و غلبه نظام توحید بر نظام شرک و ماندگاری جامعه صالحان و راستگویان و محو شدن طاغوتیان تأکید کرده‌اند:

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ...﴾^۱؛ ما حق را بر باطل

می‌زنیم و آن را نابود می‌سازیم؛ ناگهان باطل رفتنی و تباه‌شدنی است.

در آیه دیگر، قرآن حق و باطل را به آب و کف تشبیه می‌کند:

﴿...أَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ...﴾^۲؛ اما

کف‌ها روی آب نابود می‌شوند و آنچه برای مردم مفید است، در زمین باقی می‌ماند.

این آیه به جریان‌شناسی حق و باطل اشاره دارد که باطل همواره به سان کف، بر دوش حق سوار می‌شود و از نیروی حق نیرو می‌گیرد و با حرکت حق، حرکت می‌کند؛ اما چون جریان باطل، فاقد اصالت و محتوا است، دیری نمی‌پاید که همچون کف، فروکش کرده، ناپدید می‌گردد؛ اما حق به سان آب حیات، همچنان در دل‌ها، جاری و ساری می‌ماند.

نمود درگیری میان حق و باطل را می‌توان در زندگی پیامبران الهی: در طول تاریخ مشاهده کرد که در هر عصری گروه‌های بی‌شماری به مخالفت

۱. انبیاء/۱۸.

۲. رعد/۱۷.



با پیامبران: برخاسته، سد راه آنان شده‌اند. ولی قرآن این جدال اهل باطل با مکتب حق را یک مبارزه موقت تلقی می‌کند که سرانجام فرو ریخته و برنامه پیامبران: گسترش پیدا خواهد کرد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾^۱؛ ما پیامبران و فرستادگان خود و افراد با ایمان را در دنیا و روز قیام گواهان، کمک می‌کنیم.

در آیه دیگر از تعلق مشیت الهی بر پیروزی پیامبران در آینده سخن می‌گوید:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * أَنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّا جُنَدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۲؛ اراده و مشیت ما به پیروزی پیامبران تعلق گرفته است، آنان کمک‌شدگان هستند و سپاه ما (سپاه توحید) پیروز است.

نیز می‌فرماید: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۳ خداوند بر خود واجب و لازم شمرده است که او و پیامبران او بر قوای کفر غلبه کنند. البته نقطه اوج پیروزی خط انبیا، در دوران ظهور و حاکمیت دین الهی در جهان خواهد بود که این نیز یکی دیگر از سنت‌های الهی است.

۴. حمایت از دین

خداوند هیچ‌گاه دینش را رها نکرده، از حمایت دینش دست برنمی‌دارد و لذا هشدار می‌دهد که اگر مردم از جاده مستقیم توحید منحرف

۱. غافر/۵۱.

۲. صافات/۱۷۱-۱۷۳.

۳. مجادله/۲۱.



شوند و به وادی جاهلیت بازگردند، هرگز آیین حق با انحراف آنان نابود نمی‌شود، بلکه دین را از طریق جایگزینی افراد فداکاری که با تمام قدرت در عزت بخشی اسلام و ذلت کفر می‌کوشند، دینش را حمایت می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حَبِيبُهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند)؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان، متواضعند، و در برابر کافران، سرسخت و نیرومند؛ آن‌ها در راه خدا جهاد کرده، از سرزنش هیچ ملامت‌گری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند دانا است.

ب) سنت‌های خاص (معطوف به آینده)

منظور از این نوع سنت‌ها، سنت‌های ناظر به دوره آخرالزمان و پایان تاریخ است. در این جا به دو نمونه، یعنی سنت پیروزی نهایی بندگان صالح از اهل ایمان و سنت حاکمیت مطلق دین الهی در فرجام تاریخ، اشاره و توضیح بیشتر را به فصل بعد موکول می‌کنیم.



۱. پیروزی نهایی صالحان

از جمله سنت‌های ناظر به آینده تاریخ، سنت پیروزی و حاکمیت مستضعفان در آخرالزمان است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ﴾^۱؛ وخواستیم بر کسانی که در آن سرزمین، فرودست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم.

قرآن با بیان این که مشیت الهی چنین است که در آینده، فقط صالحان

وارثان زمین خواهند بود، می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲؛ «ما در

کتاب زبور، پس از «ذکر» (شاید مقصود تورات باشد) چنین نوشتیم که در آینده، صالحان و پاکان، وارثان زمین خواهند بود»؛ و صفحه جهان برای ابد از لوث وجود افراد ناصالح پاک خواهد شد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا

اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾^۳؛ «خداوند به افراد با ایمان از شما که دارای

عمل نیک هست، وعده قطعی داده است که آنان را خلیفه و جانشین خود در روی زمین قرار خواهد داد.»

این استخلاف و جانشینی، یکی از جلوه‌های تدبیر امور زندگی، و

برقراری عدل و عدالت در اجتماع و توسعه عمران و آبادی در زمین است:

۱. قصص/۵.

۲. انبیاء/۱۰۵.

۳. نور / ۵۵.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسَكِّتَنَّ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ»^۱؛ «کسانی که کافر شدند، به رسولان خود گفتند که ما شما را از زمین خودمان خارج می‌کنیم و یا این که باید شما به ملت و آیین ما برگردید. پس پروردگار آنان وحی فرستاد به سوی رسولان، هرآینه ما البته ظالمان را هلاک می‌کنیم و هر آینه شما را بعد از هلاکت آنان در زمین آنان جا می‌دهیم.»

بنابراین پیروزی قطعی مؤمنان بر ظالمان، و مستضعفان بر مستکبران، از سنت‌های الهی مربوط به آینده است که در قرآن بیان شده است. خداوند در قرآن به مؤمنان وعده داده که آن‌ها را در زمین، جایگزین ستم‌گران خواهد کرد و پیروزی نهایی، از آن‌ها خواهد بود.

۲. حاکمیت جهانی اسلام

برخی آیات، از حاکمیت مطلق آیین اسلام و پیروزی آن بر سایر ادیان، خبر داده است؛ و چون این بشارت‌های قرآنی، تا کنون محقق نشده، این سنت حتما در آینده محقق خواهد شد.

در سوره توبه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۲؛ «او است که پیامبر خود را با هدایت‌ها و آیین استواری فرستاده است تا دین حق را بر تمام دین‌ها پیروز گرداند؛ هرچند گروه مشرک آن را دوست نداشته باشند.»

۱. ابراهیم/ ۱۳ و ۱۴.

۲. توبه/ ۳۳.



در سوره مبارک صف نیز با تعبیری دیگر به همین مطلب اشاره شده است: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ «می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند! خداوند نور خود را به پایان می رساند، هر چند کافران دوست نداشته باشند.»

روشن است که مفاد کامل این آیه، صرفاً در دوران ظهور منجی موعود الهی، عملی و محقق خواهند شد؛ چنان که در آیات مربوط به پیش گویی های قرآن، وعده ظهور منجی موعود حضرت مهدی علیه السلام بیان شده است که در بخش بعد خواهد آمد.



ویژگی‌های آینده‌نگری مهدوی

آینده‌نگری مهدوی و قرآنی، هم از حیث اهداف و مبانی نظری، از بن‌مایه‌های فکری اصیل و عقلانی برخوردار است و هم از نظر ساختار، دارای سیستم جامع و کارآمد است؛ به گونه‌ای که هیچ اندیشه و مکتبی، از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نیست. این ویژگی‌ها در چند محور، قابل تبیین است که به صورت گذرا به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. خدامحور

آینده‌نگری مهدوی، بر اساس نگرش توحیدی، یعنی محوریت «خدا» شکل گرفته است. تمام منظر نگاهش توحید است. از این‌رو، نخستین تفاوت اساسی آینده‌نگری مهدوی با تفکرات مادی، معرفت‌شناسی و جهان‌بینی الهی آن نسبت به انسان و جهان است.

بر اساس آینده‌نگری مبتنی بر تفکر توحیدی مهدویت، تنظیم روابط انسانی و تعیین خطوط کلی اهداف وی در گذشته و حال و آینده، از سوی خداوند که خالق و مدبر جهان است، تدبیر می‌شود. در آینده‌نگری مهدوی،



جهان هستی با همه مظاهر آن، مخلوق خدا و جلوه‌گاه صفات جمال و جلال او است و از میان مخلوقات، انسان، برگزیده خدا و خلیفه و فرمانروای زمین، از ناحیه او است: ﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۱؛ «او هم هستی بخش جهان آفرینش است و هم زمام امور و اراده جهان در تحت ربوبیت مطلق او است»؛ ﴿لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾^۲؛ «همه امور گذشته و آینده، در قبضه فرمان او است.» هیچ موجودی در این عالم، استقلال ذاتی ندارد و تنها او است که آغاز و فرجام جهان، به اراده و مشیت او وابسته است و از پایان تاریخ انسان و جهان، آگاهی دارد.

۲. فطرت‌گرا

آینده‌نگری مهدوی، بر پایه بازگشت جامعه انسانی به فطرت اصیل خویش بنا نهاده شده است و دغدغه‌های فطری و متعالی انسان کمال طلب را شکوفا می‌سازد.

از این نظر، اندیشه مهدویت به دلیل نگرش جامع و انسان‌شناسانه آن، بیش از آن که صبغه دینی و مذهبی داشته باشد، رنگ فطری دارد؛ زیرا اساساً دین اسلام که آینده‌نگری مهدویت بر اساس آن بنا شده، دارای جوهر فطری است و فطری بودن آن، مایه قوام و ضامن بقای دین شده است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ﴾^۳؛ «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! همان

۱. اعراف/۵۴.

۲. روم/۴.

۳. روم/۳۰.



دین فطری که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده است. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»

از این‌رو، در آینده‌نگری مهدوی، هرگز رفاه و آسایش مادی و دستاوردهای حیرت‌انگیز علمی و تکنیکی در سازمان اجتماعی، جایگزین تمنیات درونی و دغدغه‌های فطری و معنوی انسان نمی‌شود، بلکه همه چیز زمینه‌ساز رشد معنوی انسان به سوی اهداف متعالی و شکوفایی تمایلات قدسی نهفته در فطرت افراد بشر است.

۳. حرکت آفرین

ویژگی مهم دیگر آینده‌نگری مهدوی، حرکت آفرینی و الهام‌بخش بودن آن است. آینده‌نگری مهدوی، انگیزه‌های آرمان‌خواهی را در وجود افراد جامعه زنده می‌کند و اذهان خسته بشریت را برمی‌انگیزاند تا همه توجّهات و تلاش‌ها به سوی این کانون امید، یعنی ظهور حضرت مهدی عج و تحقق جامعه آرمانی، معطوف شود. طبیعی است که این نوع نگاه به جامعه انسانی، انگیزه، حرکت و نیرو می‌بخشد؛ و آنان را در یک مسیر هدفمند به سوی زندگی مآل‌آمال از امید و نشاط سوق می‌دهد. با چنین نگاهی، همگان خود را در سرنوشت جهان، مؤثر دانسته، خود را در بهتر شدن آینده سهیم می‌دانند.

۴. جامع‌نگر

ویژگی مهم دیگری که آینده‌نگری مهدوی را از اندیشه فرجام‌شناسانه دیگر مکاتب فکری و فرضیه‌بافی‌های بشری متمایز می‌سازد، جامع‌نگری و ارائه الگوی نظام مطلوب و طرح جامع برای انسان و فردای تاریخ انسان است.



اهداف حکومت در الگوی نظام مبتنی بر آینده‌نگری مهدوی، بسی فراتر و گسترده‌تر از آن است که در دستور کار حکومت‌های مادی قرار دارد. در نظام مهدوی، اهداف اصلی حکومت، هدایت، رشد، بلوغ، تکامل، کرامت و سعادت افراد جامعه است؛ و از این‌رو، وظیفه حکومت، علاوه بر تأمین نیازهای معیشتی، رفاهی، امنیتی و دیگر ضرورت‌های خدماتی، فراهم کردن زمینه‌های رشد و شکوفایی انسان‌ها و توسعه و ترویج ارزش‌های اخلاقی و انسانی در جامعه است.

۵. خرد ورز

مراد از خردپذیری الگوی آینده در نظام مهدوی، همسازی و ملایمت آن با ادراکات، بایسته‌ها و گرایش‌های عقلانی جامعه خردمند و فرزانه‌پرور است.

خردورزی، عقل‌پذیری و توجه به پارامترهای عقلانی، یکی از شاخص‌های دیگر برتری یک تفکر راهبردی و نشانه اتقان و پایداری آن است؛ به‌ویژه در حوزه فرجام‌شناسی و آینده‌نگری، توجه به این شاخص، بیش از همه اهمیت دارد؛ زیرا در مباحث آینده‌نگر، عرضه هرگونه نسخه و الگویی که از توجیه عقلانی برخوردار نباشد، مورد پذیرش جامعه رو به رشد فردای تاریخ، قرار نخواهد گرفت. وجهه غالب در جامعه پایان تاریخ، عقل‌گرایی و فرهنگ عقلانی خواهد بود.

از این نظر نیز عقلانیت و خردپذیری، از دیگر ویژگی‌های مهم آینده‌نگری مدنظر در نظام دینی مهدوی است؛ همان‌گونه که در آموزه‌های دینی و قرآنی، بر اهمیت عقلانیت و تفکر، تأکید و ارج نهاده است. تفکر



مهدویت، هم عقل‌پذیر است و هم عقل‌گرا؛ چراکه پایه‌های توسعه نظام دینی مهدوی، بر اساس توسعه‌یافتگی عقلانی و نهادینه شدن عقلانیت در جامعه، استوار است.

امام باقر علیه السلام درباره توسعه عقلانیت در عصر ظهور، می‌فرماید: «اذا قام قائمنا وضع یدہ علی رؤس العباد فجمع بہ عقولہم و اکمل بہ احلامہم»؛ «هنگامی که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان قرار می‌دهد (کنایه از اشراف حضرت است)؛ و در سایه عنایت او عقول مردم زیاد شده، فهم آنان کامل می‌گردد.»

۶. آرمانی

یکی از شاخص‌های برتری یک نظریه در حوزه آینده‌نگری، آرمان‌گرایی و نگاه حداکثری به ایده‌آل‌های بشر است. هر اندیشه و نظام فکری که در آن، انگشت اشاره به سوی اوج آرزوها و ایده‌آل‌های مورد انتظار بشر، نشانه رفته باشد و نگاهش نسبت به اهداف و دستاوردهای آینده، نگاه حداکثری باشد، بدون شک آن ایده و مکتب، تحقق‌بخش آرمان‌نهایی بشر خواهد بود و پایان تاریخ، بر اساس آن شکل خواهد گرفت. از این نظر، ویژگی و شاخص مهم دیگر آینده‌نگری مهدوی، آرمان‌گرایی آن است. در اندیشه مهدویت، آرمان‌گرایی به معنای چاره‌اندیشی برای دستیابی به آرزوهای بلند و تاریخی است که بشر همواره تشنه آن بوده و تا کنون بدان دست نیافته است.



طرح نظام آینده در اندیشه مهدویت، آرمانی‌ترین ایده‌ای است که تمامی ایده‌آل‌های متعالی انسانی و آرزوهای دوردست بشری، در آن منعکس شده و راهکارهای تحقق آن را نیز به‌خوبی تدبیر شده است. در آینده‌نگری مبتنی بر اندیشه مهدویت، تمامی بهره‌مندی‌های مادی، معنوی، علمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و...، به صورت حداکثری و همگانی، اندیشیده شده است.

۷. جامعه‌پذیر

ویژگی مردمی بودن و جامعه‌پذیری، از دیگر شاخصه‌های نظام مهدوی در آینده است. نظام مهدوی، ضمن این‌که دارای مشروعیت الهی و دینی است، از نظر شاخص مقبولیت، مردمی‌ترین حکومت و رهبری آن، محبوب‌ترین رهبر تاریخ خواهد بود که مشابه آن در هیچ جای دنیا دیده نشده است. در ساختار حکومت مهدوی، رابطه دولت و مردم بر اساس یک تعامل برخاسته از ایمان، معرفت، عشق و عاطفه استوار است و حکومت مهدوی، حکومت بر دل‌ها و جان‌ها است که مردم از عمق قلب، به امام خویش عشق می‌ورزند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره محبوبیت امام مهدی عجل الله فرجه در میان مردم می‌فرماید: «ابشرکم بالمهدی یبعث فی امتی... یملا الأرض قسطاً و عدلاً و یرضی عنه ساکن الماء و ساکن الارض»؛ شما را به آمدن مهدی بشارت می‌دهم که اهل آسمان و زمین از حکومت او راضی و خشنودند.



این رضایت مندی همگانی نسبت به مدیریت عدالت محور نظام مهدوی، به گونه‌ای است که حتی حیوانات نیز از برکات آن شادمانند؛ چنان که رسول خدا ﷺ فرمود: «يَرْضَى فِي خِلَافَتِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَأَهْلُ السَّمَاءِ وَالطَّيْرُ فِي الْجَوِّ»^۱ در ایام خلافت او اهل زمین و آسمان و حتی پرندگان هوا نیز راضی اند.

ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: «يَأْوِي إِلَى الْمَهْدِيِّ أُمَّتُهُ كَمَا تَأْوِي النَّحْلُ إِلَى يَعْسُوبِهَا»^۲؛ امت اسلامی به مهدی ﷺ مهر می‌ورزند و به سویش پناه می‌برند، آن چنان که زنبوران عسل به سوی ملکه خود پناه می‌برند.

ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«وَلَا يَتَّقِي مُؤْمِنٌ مَيِّتٌ إِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ تِلْكَ الْفَرَحَةُ فِي قَبْرِهِ وَذَلِكَ حَيْثُ يَتَزَاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ وَيَتَبَاشَرُونَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ»^۳؛ هیچ مرده‌ای باقی نمی‌ماند مگر این که آن خوشحالی در قلب او داخل می‌شود و در جهان برزخ و خانه‌های قبرشان به دیدار یکدیگر رفته و به یکدیگر مژده می‌دهند که قائم آل محمد ﷺ قیام کرده است (آری آن‌ها در جهان برزخ زنده‌اند و از اوضاع و احوال این جهان مطلعند، ولی ما از آن‌ها اطلاعی نداریم).

۱. كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام، ج ۳، ص ۲۶۹؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۸۰. در حدیث دیگر آمده است: «يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ»؛ از او ساکنان آسمان و زمین همگی راضی‌اند (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱).

۲. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۷۱.

۳. نعمانی: الغيبة، ص ۳۱۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵.



۸. جهان شمول

فراگیر بودن و جهان شمولی، از دیگر ویژگی‌های مهم نظریه مهدویت در طرح نظام جهانی آینده است.

بر اساس آیات قرآن، وعده خداوند در غلبه اسلام بر همه ادیان در عصر ظهور، از جهان شمول بودن دولت مهدی حکایت دارد: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۱

در روایات نیز از فراگیر بودن حکومت مهدوی خبر داده شده است. رسول اکرم ﷺ درباره گستره جهانی حکومت امام مهدی ﷺ می‌فرماید: «لَيَدْخُلَنَّ هَذَا الدِّينَ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ!»^۲؛ تا هر کجا که تاریکی شب وارد شود، این آیین مقدس نفوذ خواهد کرد.

بر اساس روایات، در عصر ظهور، دایره حکومت امام مهدی ﷺ شرق و غرب جهان را فرا می‌گیرد و سراسر جهان تحت حکومت واحد اداره می‌شود و کارگزاران حکومتی آن حضرت، در همه جای عالم به فرمان او مأمور خواهند بود که همه شهرها را آباد سازند و شیوه عدالت و احسان را حکم فرما کنند. امام صادق علیه السلام فرمود:

«يَفْرُقُ الْمَهْدِيُّ أَصْحَابَهُ فِي جَمِيعِ الْبُلْدَانِ وَيَأْمُرُهُمُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَيَجْعَلُهُمْ حُكَّامًا فِي الْأَقَالِيمِ»^۳؛ مهدی اصحاب خویش را در تمامی شهرها می‌پراکند و آنان را به عدالت و احسان فرمان داده، حاکمان مناطق مختلف قرار می‌دهد.

۱. توبه/۳۳؛ صف/۹.

۲. شریف رضی: المجازات النبویه، ص ۴۱۹.

۳. یوم الخلاص، ج ۲، ص ۶۵.



آن حضرت در سخن دیگری فرموده‌اند:

«وَيَبْعَثُ الْمَهْدِيَّ جُنُودَهُ إِلَى الْأَفَاقِ وَيَمِيتُ الْجَوْرَ وَأَهْلَهُ وَتَسْتَقِيمُ لَهُ الْبُلْدَانُ»؛^۱

مهدی عجل الله فرجه لشکرش را به اطراف جهان می‌فرستد و ظلم و اهلش را نابود می‌کند و مردمان کشورها، مطیع او می‌شوند.

ابوالجارود می‌گوید: امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ

أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۲

فرمود: «وَهَذِهِ الْآيَةُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَالْمَهْدِيَّ وَأَصْحَابَهُ يَمْلِكُهُمُ اللَّهُ

مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»؛^۳ این آیه تا آخر در شأن آل پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده

است و حضرت مهدی عجل الله فرجه و اصحابش که خداوند آنان را مالک و حاکم بر

شرق و غرب جهان خواهد نمود.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: «الْقَائِمُ

مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ تَطْوِي لَهُ الْأَرْضُ وَتُظْهِرُ لَهُ الْكُنُوزُ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ

الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَيُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛^۴ قائم

ما هیمنه و ابهتش زمینه‌ساز پیروزی بر دشمن می‌شود؛ زمین برای او

درنوردیده شود و گنج‌های خود را ظاهر سازد؛ و سلطنت او شرق و غرب

عالم را فراگیرد و خداوند به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره گرداند،

گرچه مشرکان را ناخوش آید.

۱. ابن طاووس: الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر عجل الله فرجه، ص ۱۳۷.

۲. حج/۴۱.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۶.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱.



ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:
«... فَيَفْتَحُ عَلَي يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا!»؛ سپس خداوند او را ظاهر
کند و شرق و غرب جهان را به دست او بگشاید.
بنابراین نظام آینده در نظریه مهدویت، بر خلاف دیگر نظام‌های
منطقه‌ای و قاره‌ای، یک نظام جهان‌شمول است که نه تنها به زبان و نژاد و
جغرافیای خاصی محدود نمی‌شود، بلکه رویکردی جهانی دارد و گستره آن
همه کره خاکی و دیگر قلمروهای نفوذ انسان را در بر می‌گیرد.



چشم‌انداز آینده در گفتمان مهدویت

ابتکار قرآن در طرح جامعه آرمانی آخرالزمانی

اندیشه ترقی و صعود به مدینه فاضله و جامعه آرمانی، یک امر فطری است و سابقه دیرین در تاریخ کهن بشر داشته است؛ اما هیچ‌گاه به این گرایش فطری و تاریخی که همواره در نهاد کمال‌طلب و ترقی‌خواه او ریشه داشته، پاسخ داده نشده است؛ بلکه این آرمان‌خواهی، همواره به صورت یک آرزوی دوردست و تا حدی خیال‌انگیز، در برابر او جلوه‌گری کرده است. هم‌زمان با پیدایش هسته‌های اولیه تمدنی در عرصه زندگی اجتماعی، تفکر فرجام‌خواهی و اندیشه تحقق مدینه فاضله، ذهن انسان‌های نیک‌اندیش و توده‌های تحت ستم را به خود معطوف کرد و به تدریج به صورت یک آرمان همگانی دست‌یافتنی، تبدیل شد.

از این نظر، اندیشه فرجام‌خواهی و آینده‌نگری، دارای ریشه‌های فطری و انسانی و سابقه کهن تاریخی است، اما این بحث در حوزه گفتمان بشری قبل از هر چیز، ره‌آورد گفتمان دینی بوده است و منادیان اصلی آن پیامبران الهی و کتب آسمانی هستند که از گذشته دور، نگاه بشریت را به سوی



آینده روشن و بهجت‌آور، معطوف کرده و فرا رسیدن چنین دوران ایده‌آلی را برای فردای تاریخ، بشارت داده‌اند.

طبیعی است که پیروان هر مکتب و آیینی بر اساس تعالیم دینی خویش، هر کدام در این خصوص تفسیر خاص خود را دارند.

در میان پیروان ادیان توحیدی پیشین، رگه‌های ضعیفی از تفکر فرجام‌خواهی دیده می‌شود، اما اندیشه منجی‌گرایی در سایر ادیان، یا به تحریف کشیده شده و یا بسیار مبهم و مرده است؛ و در نتیجه، هیچ‌گاه حافظه تاریخ امت‌ها و ملت‌ها در این باره، طرح روشن و نظام‌مندی برای آینده تاریخ، از خود نشان نداده است.

این جا است که معجزه تفکر اسلامی و عظمت ابتکار قرآن در طرح جامع و نظام‌مند تفکر سیاسی اسلام در قالب نظریه مهدویت و حکومت عدل جهانی اسلام - که امروزه از آن به «دکترین مهدویت» تعبیر می‌شود - به خوبی نمایان می‌گردد؛ زیرا اسلام با توجه به رسالت جهانی و ماندگار خویش، تنها دینی است که برای بارور ساختن این ایده فطری و تاریخی، حساب ویژه‌ای باز کرده و تحقق آرمان‌های مورد انتظار بشر در آینده را رسماً مهم‌ترین رسالت خود اعلام کرده است.

از این نظر باید گفت که پیش‌بینی فرجام تاریخ و ایده نجات و تعالی بشر در آینده در قالب اندیشه «حکومت عدل جهانی» بدون شک از ابتکارات قرآن کریم است که به عنوان تنها سند معتبر و حیاتی برای اولین بار، نظریه حکومت عدل جهانی را مطرح کرده و در آیات متعددی وعده تحقق آن را در آینده بشارت داده است.



این ایده قرآنی به دلیل بیش‌ترین هم‌سازی با اقتضائات فطری انسان و هماهنگی با سنت‌های حاکم بر تاریخ، از پشتوانه و استحکام علمی برخوردار است.

پیش‌گویی‌های قرآن از آینده روشن تاریخ

قرآن کریم در بیش از صد و بیست آیه به این معنی اشاره کرده^۱، اعلام می‌کند که طبق اراده الهی، حکومت ستم به پایان خواهد رسید و حتماً بندگان صالح خدا حکومت گیتی را از آن خود خواهند کرد تا قوانین اسلام را به طور کامل و همه‌جانبه اجرا کنند و جامعه توحیدی شکل بگیرد.

این آیات در سوره‌هایی مانند بقره، آل عمران، نساء، اعراف، انفال، توبه، هود، یوسف، ابراهیم، حجر، نحل، اسراء، مریم، طه، انبیاء، حج، مؤمنون، نور، فرقان، شعراء، نمل، قصص، روم، سجده، سبأ، صافات، ص، زمر، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، محمد، فتح، ق، ذاریات، طور، قمر، رحمن، حدید، ممتحنه، صف، ملک، معارج، جن، مدثر، تکویر، انشقاق، بروج، طارق، غاشیه، فجر، شمس، لیل، قدر، بینه و سوره عصر، ذکر شده است.

این آیات در منابع تفسیری و روایی شیعه، به دوران ظهور حضرت حجّت علیه السلام و حاکمیت اسلام در جهان، تفسیر و تأویل شده است.

این گونه آیات از نظر چگونگی دلالت و تطبیق آن بر مصادیق خاص، دو نوع است: آیات تفسیری و آیات تأویلی.

۱. ر.ک: سیدهاشم حسینی بحرانی: سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن، ترجمه «المحجة فیما نزل فی القائم

الحجة علیه السلام»، ترجمه سیدمهدی حائری قزوینی، ص ۲۴۲۳.



آیات تفسیری، آن دسته از آیات است که مراد از آن، فرد خاص است و فقط در آن مورد خاص، مفهوم پیدا می‌کند. این دسته از آیات را نمی‌توان بر موارد دیگر حمل کرد و یا تأویل کرد و تسری داد؛ زیرا این آیات، مصداق منحصر دارد؛ چون تفسیر این آیات با توجه به خصوصیات حین النزول و شأن نزول است و نمی‌تواند مصداق دیگری را بپذیرد. به همین دلیل، تسری دادن آن به عنوان تفسیر نسبت به مصادیق دیگر، صحیح نیست.

اما در آیات تأویلی، با توجه به این که در آن‌ها خصوصیات و ویژگی‌های شأن نزول مصداق نخستین لحاظ نمی‌شود، بر مصادیق مشابه نیز قابل تطبیق است. لذا از نظر مصداقی، آن محدودیت آیات تفسیری را نخواهند داشت.

مصادیق آیات تأویلی نیز گاهی به عنوان مصداق اکمل و اظهر مطرح است که یک امر نسبی است و در مقایسه با سایر مصادیق ملاحظه می‌شود، اما بر سایر مصادیق نیز اطلاق می‌شود. گاهی مصداق منحصر است؛ یعنی جز آن مورد خاص را بر نمی‌تابد. در این صورت، تطبیق آیه بر این مصداق انحصاری، از نوع تفسیر خواهد بود، نه تأویل؛ چون آیه با دلالت مطابقی بر این مصداق منطبق است و مصادیق متعددی ندارد، حالت بعد از نزول و قبل از نزول در این آیه تفاوتی ندارد. معنای تفسیر نیز فهم و استنباط مفاد مطابقی یک آیه است.

در بسیاری از موارد، خلط میان تفسیر و تأویل، باعث سردرگمی و عدم فهم دقیق مفاد آیات می‌شود. این مشکل مخصوصاً در آیات مربوط به امامت و مهدویت، موجب می‌شود گاهی تفسیر این آیات با تأویل آن، اشتباه شود. منشأ این اشتباه نیز عدم توجه کافی نسبت به مضمون روایات



وارد در ذیل این آیات و تطبیق این گونه آیات درباره غیر شأن نزول آن است؛ در حالی که این روایات ناظر به معنای تأویلی آن آیه است، نه این که مفهوم مطابقی و تفسیری آیه را بیان کند.

بنابراین در مقام تفسیر آیات، می‌باید مفهوم مطابقی آیات را از مدلول التزامی آن تفکیک کرد؛ مثلاً در آیات سوره مبارک مائده، چون با توجه به قرائن تاریخی و روایات شأن نزول، مصداق منحصر و تفسیری این آیات، حضرت علی علیه السلام است، لذا تطبیق آیات سوره مائده بر امام مهدی علیه السلام به عنوان تفسیر آیه، صحیح نیست؛ گرچه به عنوان تأویل می‌توان آن را بر مصادیق دیگری تسری داد؛ چه این که تفسیر آیات ۵۵ نور، ۵ قصص، ۱۰۵ انبیاء و ۲۳ توبه که مربوط به حضرت مهدی علیه السلام است، بر سایر ائمه علیهم السلام، نابجا و اشتباه است.

آنچه در باب آیات مهدویت، مد نظر اصلی ما است، بررسی آیات تفسیری موضوع مهدویت است؛ یعنی در این بحث ما بیش‌تر به آیات تفسیری که اختصاصاً به امام مهدی علیه السلام ارتباط دارد، کار داریم، نه آیات تأویلی که تفسیرش چیز دیگری است و از باب تأویل بر امام مهدی علیه السلام نیز قابل تطبیق است.

از این رو، مدار بحث در آیات مهدویت، خصوص آیاتی است که بر امام مهدی علیه السلام قابل تفسیر بوده و مستقیماً ناظر به حکومت عدل جهانی آن حضرت است؛ اگرچه این گونه آیات بسیار اندک و انگشت‌شمار است. از جمله آیاتی که ارتباط روشنی با موضوع مهدویت دارند، می‌توان به این موارد اشاره کرد:



آیه ۵۵ نور

آیه ۱۰۵ انبیاء

آیه ۶۵ قصص

آیه ۲۸ فتح

آیه ۳۳ توبه

آیه ۹ صف

(البته آیات ۳۳ توبه، ۲۸ فتح و ۹ صف، با اندک تفاوتی، مشابه هم هستند) در این جا به بررسی چند نمونه از آیاتی که دلالتی روشن به موضوع مهدویت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام دارد، اکتفا می‌کنیم. این گونه آیات را می‌توان در دو دسته آیات عام و خاص قرار داد.

آیات عام

مراد از آیات عام، آن دسته از آیاتی است که به طور عام از آینده سخن گفته‌اند و در لسان روایات به دوران ظهور حضرت مهدی علیه السلام تأویل شده‌اند؛ مانند آنچه در سوره قصص و سوره انبیا مطرح شده است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِنُّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾^۱؛ ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲

۱. قصص/۶۵: «ما اراده کردیم تا بر مستضعفان روی زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم.»

۲. انبیاء/۱۰۵: «در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث زمین خواهند شد.»



این دو آیه، دارای سیاقی مشترکند؛ زیرا هر دو آیه وعده الهی دربارهٔ وراثت بندگان صالح و مستضعف را در امت‌های پیشین بیان کرده‌اند؛ آیه نخست مربوط به امت موسی علیه السلام و آیه بعدی نیز مربوط به عصر بعد از آن، یعنی عصر داود نبی علیه السلام است، به قرینهٔ این‌که مراد از «ذکر» در آیه، تورات است که قبل از «زبور» بوده است. همچنین این دو آیه از لحاظ پیام نیز دارای محتوای واحدی هستند و آن بیان سنت قطعی الهی بر نیک‌فرجامی و پیروزی حتمی بندگان مستضعف و صالح است که سرانجام حکومت جباران و مستکبران را در سراسر جهان تصاحب خواهند کرد و وارث مطلق روی زمین خواهند شد.

بنابراین با توجه به وحدت سیاق و هماهنگی محتوایی این دو آیه، لازم است مفاد این دو آیه با هم تفسیر شود.

برای روشن شدن مفاد آیات و فضای بحث، لازم است برخی کلمات و واژگان به‌کاررفته در این دو آیه توضیح داده شود تا بتوان با تکیه بر خصوصیات لسانی و سیاق آیه و تحلیل محتوای آن، به یک نتیجه‌گیری روشن دست یافت.

عنوان «نُرید» در آیه ۵ سوره قصص، دو نکته را افاده می‌کند: یکی نوع اراده، دوم استمرار اراده.

ظاهر آیه با توجه به سیاق آن، دلالت دارد بر این‌که مراد از این اراده، ارادهٔ تکوینی از نوع ارادهٔ مشروط است، نه صرفاً ارادهٔ تشریحی؛ زیرا اولاً در ارادهٔ تشریحی همواره انبیا و اولیا؛ و صالحان، وارث و خلیفهٔ الهی در روی زمین هستند؛ در حالی که لسان آیه، لسان امتنان است مبنی بر این‌که



مستضعفان از حالت استضعاف خارج شده و تغییرات ویژه و دگرگونی‌های غیرمنتظره از لحاظ سیاسی و اجتماعی، فرا روی آینده این گروه است. این امر دقیقاً درباره رفع استضعاف این گروه در بعد سیاسی و اجتماعی مطرح است که نوید رسیدن به حکومت و وراثت را به آنها می‌دهد و این دگرگونی‌ها خود از امور تکوینی است.

همچنین با توجه به این که عنوان «نرید» با عناوین «نَجْعَلَهُمْ» و «نَمَكِّنْ لَهُمْ» دارای یک سیاق است و عناوین «جعل» و «تمکن» در تکوینیات به کار می‌رود، این قرینه محکمی است بر این که مراد از «نرید» نیز اراده تکوینی است. البته اراده تکوینی به معنای جبر نیست، بلکه روند تکاملی جامعه انسانی را بیان می‌کند و با وصف اختیار تحقق می‌یابد.

از این که کلمه «نرید» با صیغه مضارع به کار رفته، استمرار اراده استفاده می‌شود؛ زیرا به کار بردن فعل مضارع در این آیه نشان‌دهنده تحقق نسبی و استمرار اراده الهی در طول تاریخ است که حکومت موسوی بر بنی اسرائیل می‌تواند از مصادیق آن باشد؛ نه این که آیه اختصاصاً به مستضعفان بنی اسرائیل نظر داشته باشد، بلکه این سنت الهی به عنوان یک قانون مستمر در طول تاریخ مطرح است اما در هر عصری، این سنت الهی با تفاوت در شدت و ضعف، در مقیاس‌های متفاوتی تحقق می‌یابد که در نهایت، به چیرگی مطلق صالحان خواهد انجامید.

کلمه «نمن» به معنای منت فعلی است؛ یعنی دادن نعمت به مستضعفان؛ و همچنین بیانگر بزرگی نعمت است، چون عنوان امتنانی دارد به گونه‌ای که این منت و نعمت بزرگ شامل همه عطایا و مواهب کبیره



حکومت و رهبری جهان را شامل می‌شود. این موضوع در رأس این نعمت قرار دارد؛ و از این‌رو، در ادامه آیه علاوه بر وراثت، بر مسأله رهبری به عنوان یک نعمت بزرگ به طور جداگانه پرداخته شده است.

اصطلاح «استضعاف» و «مستضعف» در قرآن کریم، درباره سه طایفه و گروه، به کار رفته است:

۱. به معنای گروهی که مورد ظلم واقع شده، اما فاقد توان فکری و یا جسمی هستند: ﴿... إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾^۱؛ «مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به‌راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند (و حقیقتاً مستضعفند)؛ نه چاره‌ای دارند، و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می‌یابند.»

۲. به معنای مظلومان ظلم‌پذیر؛ یعنی کسانی که مورد ظلم واقع شده و پذیرای ظلم نیز هستند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۲؛ «کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آن‌ها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آن‌ها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این‌که مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟!))» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آن‌ها [= فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که

۱. نساء/۹۸.

۲. نساء/۹۷.



مهاجرت کنید!» آن‌ها عذری نداشته، جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.»

۳. به معنای گروهی که نه تنها ظلم‌پذیر و نسبت به ظلم ستمکاران بی تفاوت نیستند، بلکه مردمان اصلاح طلب و مبارزان وظیفه‌شناس در بند هستند که عملاً در برابر ظالمان، معترض و پرخاشگرند و برای رفع ظلم به جهاد و مبارزه برمی‌خیزند: ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا﴾؛ «چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یآوری برای ما تعیین فرما!»

با توجه با موارد فوق، مراد از عنوان «مستضعف» در آیه محل بحث، قطعاً نمی‌تواند از گروه اول باشد؛ زیرا این گروه از تأثیرگذاری در معادلات اجتماعی ناتوان هستند.

همچنین گروه دوم که گروه ظلم‌پذیر و یا دست‌کم بی تفاوتند نیز نمی‌تواند مراد آیه باشد؛ زیرا این گروه هرگز در صدد اصلاح و تغییر وضعیت جامعه نیستند؛ چون ماهیت سازشکارانه و روحیه ذلت‌پذیری این گروه اقتضا می‌کند که همواره به عنوان عناصر بی‌اراده، همسو با جریان



حاکم حرکت کنند و سرنوشت اجتماعی و سیاسی خود را به دست دیگران بسپارند و حوادث جاری را به تقدیر استناد دهند. در حالی که بر اساس آیه **﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾**^۱، سنت قطعی الهی بر این است که سرنوشت یک جامعه دقیقاً بر اساس خواست و عملکرد افراد آن جامعه تعیین شود. به عبارت روشن‌تر، سعادت و بهره‌مندی یک جامعه از نعمت امنیت و عدالت و یا گرفتاری و بدبختی یک جامعه، پدیده‌ای نیست که صرف‌نظر از عملکرد افراد آن جامعه بر آن‌ها تحمیل شود، بلکه مستقیماً معلول افکار و رفتار خود انسان‌ها است؛ و این امر با توحید افعالی و تقدیر و قضای الهی منافات ندارد؛ زیرا همچنان‌که پدیده‌های عالم با قضا و قدر الهی تحقق می‌یابد، تأثیر و تأثر میان پدیده‌های عالم نیز به اذن او تحقق می‌یابد؛ و این قضا و قدر الهی دربارهٔ افعال انسان به گونه‌ای است که همهٔ امور او - اعم از امور فردی و اجتماعی - بر اساس چگونگی انتخاب و رفتار خود انسان تحقق یابد.

بنابراین از این نظر، گروه دوم با گروه اول، یکی است و شرایط حاکم، زمام امور آن‌ها را به دست دارد. تفاوت در این است که گروه اول به لحاظ عدم توانایی فکری یا جسمی، در قبال تحولات اجتماعی، تکلیفی نخواهد داشت؛ اما گروه دوم قدرت درک و تحلیل صحیح از اوضاع را دارند، اما با سکوت و بی‌تفاوتی خود، عملاً جریان ظلم را امضا و تقویت می‌کنند و مسؤول پیامدهای غم‌انگیز و دردناک ظلمی هستند که بر ایشان و به طور غیرمستقیم بر سایر افراد جامعه روا داشته می‌شود. مسؤولیت این گروه، به



این دلیل است که به تکلیف اجتماعی ﴿لَا تَظَالِمُونَ وَ لَا تُظَالَمُونَ﴾^۱ عمل نکرده‌اند.

از این رو، در قرآن سرنوشت این گروه درباری و ظلم‌پذیر در آخرت با مستکبران حاکم، یکسان دانسته شده و هر دو طایفه حاکم و محکوم با عنوان «ظالم» خطاب شده‌اند:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ كُفْرًا مِّنْكُمْ﴾^۲؛ «اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) نگه داشته شده‌اند، در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد (از وضع آن‌ها تعجب می‌کنی)! مستضعفان به مستکبران می‌گویند: «اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم!» (اما) مستکبران به مستضعفان پاسخ می‌دهند: «آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم، بعد از آن‌که به سراغ شما آمد (و آن را به خوبی دریافتید)! بلکه شما خود مجرم بودید.»

در این آیه، گمراهی و قبول استضعاف چون مربوط به خواست و عملکرد خود این گروه بوده، آن‌ها به عنوان مجرم اصلی تلقی شده‌اند.

اما از گروه سوم، به قرینه آیه ۱۰۵ سوره انبیاء که از آن‌ها به عنوان ﴿عبادی الصالحون﴾ تعبیر کرده، معلوم می‌شود که آنان تنها مصادیق آیه ۵ قصص و ۱۰۵ انبیاء هستند. پس با کنار هم قرار دادن این دو آیه، بدون

۱. بقره/۲۷۹.

۲. سبأ/۳۱-۳۲.



شک وعده قطعی الهی مبنی بر وراثت جهانی مستضعفان، متوجه این گروه است که به عنوان بندگان صالح، هم از معرفت و آگاهی کافی برخوردارند و هم در اجرای دستورات الهی، صلاحیت لازم را دارند.

تحقق وعده الهی در آینده، در واقع آن نقطه اوج پیروزی را در نظر دارد که غلبه کامل مستضعفان بر مستکبران، پیروزی مطلق حق بر باطل است؛ همان چیزی که در طول تاریخ، مبارزان و مجاهدان راه حق آن را آرزو داشته‌اند.

بنابراین با توجه با خصوصیات کلمه «مستضعفین» و نوید قرآن به حاکمیت جهانی آنان در آینده، این مطلب نیز به خوبی روشن می‌شود که مسأله انتظار حکومت جهانی در فرهنگ قرآن، ناظر به کسانی است که در طیف سوم قرار دارند و در هر شرایطی با حساسیت به وظایف دینی خود عمل می‌کنند.

عنوان «الارض» در هر دو آیه ذکر شده است و مراد از آن، «کل الارض» است؛ زیرا کلمه «الارض» در صورت مطلق بودن و نبود قرینه خاص، به معنای همه زمین است و شامل همه قلمرو حیات بشر و جهان می‌شود؛ اما اگر قرینه خاصی در کار باشد، می‌تواند به معنای منطقه و بخش خاصی از جهان باشد.

در این آیه، کلمه «الارض» که دارای الف و لام جنس نیز هست، مطلق ذکر شده و قرینه بر انصراف آن بر نقطه خاصی نیز وجود ندارد. در این آیه، کلمه «الارض» هم می‌تواند مجموعه جهان را شامل شود و هم می‌تواند به معنای نقطه خاصی از زمین باشد، ولی چون در اینجا «الارض» اطلاق



دارد و قرینه دال بر منطقه خاص نیز وجود ندارد، این آیه فقط بر حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام قابل انطباق است و هیچ مصداق دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

بنابراین اگرچه آیه در مورد فلسطین و سرزمین خاص است، چون قرینه داخلی در خود آیه مبنی بر عمومیت آیه وجود دارد، مورد نمی‌تواند منحصر باشد؛ زیرا اولاً تخصیص با اطلاق وراثت منافات دارد. ثانیاً مسأله فتح بیت المقدس توسط بنی اسرائیل به رهبری موسی علیه السلام و شکست فرعونیان، یک مسأله جزئی و مربوط به مقطع خاص از تاریخ و قوم و جمعیت خاص بوده است، در حالی که با توجه به کاربرد فعل مضارع در آیه و سیاق امتنانی آن - که بر قانونمند بودن و استمرار دلالت دارد - عمومیت را می‌رساند و با محصور کردن مفاد آیه در یک حادثه خاص منافات دارد. ثالثاً با خود سیاق آیه و لسان امتنانی آن سازگار نیست؛ زیرا آیه یک حکومت ویژه را نوید می‌دهد که پیش از این احدی آن را تجربه نکرده است. این که این نوید حتی در میان امت‌های پیشین نیز مطرح بوده، برای این است که عطش بهره‌مندی از چنین حکومتی در طول تاریخ، شعله‌ور بوده است و شوق رسیدن به چنین حکومتی، حتی برای آن‌هایی که عظمت و شکوه حکومت داودی و سلیمان را نیز درک کرده‌اند، بسیار هیجان‌آور و بهجت‌انگیز بوده است.

طرح مجدد این موضوع در قرآن - آن هم با اهتمام و عنایت خاص - برای تأکید بر اهمیت تحقق چنین حکومت ویژه و بی‌سابقه‌ای، در آینده



نزدیک است؛ همان چیزی که همواره الهام‌بخش جوامع مستضعف و آمال و آرزوی انبیا و اولیای الهی و بندگان صالح بوده است.

بنابراین حصر آیه در مورد خاص، علاوه بر این که با اطلاق آن منافات دارد و به دلیل و قرینه مستقل نیاز است، با اطلاق وراثت و سیاق امتنان آیه نیز سازگار نخواهد بود؛ پس قطعاً الف و لام «الارض»، برای جنس است، نه عهد.

این احتمال که مراد از «ارض»، سرزمین بهشت در آخرت باشد نیز درباره این آیه، مورد ندارد؛ زیرا این آیه در مقام بشارت دادن به صالحان در این دنیا است؛ چون به طور خاص این پیام و بشارت را در کتاب‌های زبور و تورات و قرآن یادآور شده است، نه در سایر کتب انبیا علیهم‌السلام در حالی که مسأله بشارت به بهشت در جهان آخرت و رسیدن به ثواب و پاداش اعمال صالح، به این کتب اختصاص ندارد و همه انبیا این بشارت را داشته‌اند؛ در حالی که این بشارت به طور ویژه در این سه کتاب اعلام شده است و این امر دلیل بر دنیوی بودن این برنامه است که در مقطع زمانی خاصی این بشارت محقق خواهد شد.

این که چرا این بشارت فقط از عصر موسی علیه‌السلام به بعد مطرح شده و قبل از آن چنین ایده‌ای طرح نشده است، دلیلش آن است که موضوع وراثت زمین و حاکمیت صالحان یک پدیده اجتماعی و مدنی است که از پیدایش نظام‌های اجتماعی و اقتضات زندگی شهری پدید می‌آید. سیر تطورات تاریخی بشریت نیز از عصر موسی علیه‌السلام به بعد، در شرایط شهرنشینی و همزیستی اجتماعی رسیده است، از این رو در چنین شرایطی



مسأله حکومت و ضرورت جعل قانون و نظام های اجتماعی خود را نشان می دهد؛ و در چنین فضایی موضوع تشکیل حکومت و حاکمیت فراگیر صالحان به عنوان یک آرمان برای جامعه بشری، قابل درک است و عطش رسیدن به چنین آرمانی در میان مردم احساس می شود؛ در حالی که این مسأله قبل از عصر موسی علیه السلام و دوره شهرنشینی و رواج همزیستی و تعاون ضابطه مند در زندگی اجتماعی، چندان قابل درک نبوده است. از این رو، موضوع تشکیل حکومت و تأسیس نظام اجتماعی برای هیچ کدام از پیامبران قبل از موسی علیه السلام مطرح نبوده است و حضرت موسی علیه السلام نخستین پیامبری است که مأمور نجات بنی اسرائیل و تشکیل حکومت می شود.

پس با توجه به این که طرح جهانی و وراثت صالحان بر کل زمین، نیازمند آن است که بسترهای لازم برای تشکیل یک نظام اجتماعی فراهم شود، بشارت حکومت صالحان در چنین شرایطی، می تواند قابل درک باشد؛ اما اگر بشر هیچ گونه درکی از الفبای زندگی مشترک و تعامل جمعی نداشته، در دوران بربریت و توحش باشد، طرح این بحث، بی فایده خواهد بود.

با توجه به آنچه ذکر شد، اطلاق آیه بر تصرف کل زمین و جهان به دست صالحان در آینده دلالت دارد و هیچ قرینه ای بر تقیید آن وجود ندارد تا آیه را از اطلاق آن خارج کند.

البته اگر از اطلاق دست برداریم، در این صورت این آیه از جمله آیاتی است که تفسیر خاص آن، حکومت امام مهدی علیه السلام نخواهد بود؛ بلکه این آیه مثل آیه ۵ سوره قصص خواهد بود که از باب تأویل، بر این مطلب دلالت دارد، نه از باب تفسیر خاص و دلالت انحصاری بر آن حضرت. ولی



این احتمال قابل پذیرش نیست، بلکه اطلاق آیه به قوت خود باقی است و این اطلاق، حجت است؛ و مصداقی جز حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام برای این آیه وجود ندارد.

کلمه «وَارِثِينَ» دلالت دارد که خداوند مستضعفان را وارثان مطلق این کره خاکی خواهد کرد؛ چون سیاق آیه بر عمومیت وراثت، دلالت می‌کند. بنابراین حاکمیت و وراثت نسبی مستضعفان در بخش‌های خاص و در زمان‌های خاص قبل از این، نمی‌تواند مراد آیه باشد؛ چون این حاکمیت نسبی، هم با اطلاق آیه منافات دارد و هم این حاکمیت نسبی در کنار حضور مستمر جباران و مستکبران، با سیاق امتنانی آیه قابل جمع نیست.

تکرار «واو» بر فعل در «وَجَعَلَهُمْ أُمَّةً»، «وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و «وَنُكِّنَ لَهُمْ»، برای بیان تفکیک این نعمت‌ها است، نه برای توضیح. در غیر این صورت، باید بدون ذکر واو به طور متصل با جملات قبل ذکر می‌شد. تکرار واو در این سه مورد، برای بیان تعدد نعمت و تفکیک میان آن‌ها است.

بنابراین تکرار واو برای تعدد نعمت‌ها است و نشان می‌دهد که چند نعمت بزرگ، مورد اراده الهی است که خداوند بدان وسیله بر مستضعفان عالم منت گذارده است؛ مانند نعمت امامت و رهبری، «أُمَّةً»؛ نعمت وراثت بر همه زمین، «الوارثین»؛ و نعمت قدرت و استقرار حکومت، «نمکن لهم». از مطالب گذشته می‌توان این دو نکته را نتیجه گرفت که اولاً آیه ۱۰۵ سوره انبیاء و آیه ۵ سوره قصص، سنت الهی مبنی بر پیروزی نهایی و حتمی بندگان صالح را بیان کرده و سیر مثبت تحولات آینده را نوید داده است؛ ثانیاً این دو آیه بر این دلالت دارد که سرانجام تقابل حق و باطل، پیروزی نسبی



اهل حق بر باطل گرایان نیست، بلکه اهل حق به پیروزی مطلق می‌رسند، به گونه‌ای که هیچ رقیب و معارضی در برابر آنان باقی نمی‌ماند.

آیات خاص

مراد از آیات خاص، آن دسته از آیات است که صرفاً ناظر به مسأله ظهور امام مهدی عج و حاکمیت جهانی دین اسلام در عصر ظهور است و تفسیر دیگری را بر نمی‌تابد.

این دسته از آیات قرآن، نه تنها دورنمایی روشن از دوران طلایی حکومت صالحان در آینده، ترسیم کرده و آن را لازمه نظام رو به تکامل سازمان اجتماعی بشر دانسته است، بلکه با توصیف‌های خاص، ساختار حکومت جهانی آینده را نیز بیان کرده است.

در این جا به طرح چند آیه که ناظر به این موضوع است، می‌پردازم:

۱. آیه ۳۲ سوره توبه: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱.

کلمه «نور» در آیه، شامل مطلق فیض و هدایت الهی می‌شود، چه در امور تکوینی و چه در امور تشریحی.

آیات قرآن بر این دلالت دارد که هم فیض وجود و تکوینیات از خدا ناشی می‌شود، هم هدایت موجودات: ﴿اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۲.

۱. توبه/۳۲: «آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند.» این آیه با اندک تفاوتی در سوره صف آیه ۶۱ نیز این چنین آمده است: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می‌کند، هرچند کافران خوش نداشته باشند.»



براساس دیگر سنت الهی که جریان امور را به وسیله (اسباب) و واسطه‌ها، قرار داده است، این فیض و هدایت‌بخشی انسان‌ها، واسطه و مظهر فیض لازم دارد. قرآن کریم واسطه فیض و هدایت را نیز دو چیز معرفی کرده است: ۱. قرآن؛ ۲. وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

قرآن به عنوان وحی مستقیم الهی، جهت‌گیری‌های انسان و راه سعادت او را مشخص می‌کند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین اهل بیت نیز طبق آنچه بعداً ذکر خواهد شد، تبیین و اجرای دین الهی را به عهده دارد.

قرآن درباره خود می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يَبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.^۱

در این آیه از قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان نور الهی تعبیر شده است که خداوند به وسیله آن دو، بندگان را هدایت می‌کند.

در این آیه، کلمه «نور» به قرینه صدر آیه ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يَبَيِّنُ لَكُمْ...﴾، می‌تواند ناظر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و نیز می‌تواند به قرآن تطبیق شود که در این صورت، تعبیر «کتاب مبین» عطف تفسیری برای عنوان «نور» خواهد بود؛ ولی معنای اول با سیاق آیه بیش‌تر تناسب دارد.^۲

در آیات دیگر نیز قرآن را به عنوان مظهر کامل نور الهی یاد کرده است: ﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ﴾^۳؛ ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأُنزِلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۴؛ و ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾.^۵

۱. مائده/۱۶۱۵.

۲. رک: المیزان، ج ۵، ص ۲۴۴.

۳. اعراف/۱۵۷.

۴. نساء/۱۷۴.

۵. تغابن/۸.



درباره پیامبر ﷺ می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾.^۱

همچنین در آیه اول سوره ابراهیم می فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾.

در این آیات، قرآن و پیامبر ﷺ به عنوان مظاهر نور الهی و واسطه فیض معرفی شده است که هرگونه فیض و هدایت الهی برای بشریت از مسیر قرآن و انسان کامل، قابل تحقق است.

البته سراج منیر بودن و نور بودن قرآن و انسان کامل، در طول فاعلیت خداوند است؛ و در نتیجه، برای حفظ توحید افعالی، ذیل همین آیات، قید «باذن ربهم» ذکر شده است که هادی بودن قرآن و پیامبر ﷺ و خروج انسان‌ها از ظلمات به سوی نور، در طول هادی بودن خداوند متعال است که ذاتاً هادی و نور است و نورانیت دیگران از او است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ... وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾.^۲

منظور از تمامیت در آیه ۳۲ توبه، بهره‌گیری مردم از قرآن و انسان کامل و تجلی معارف قرآن و سنت در عمل و رفتار مردم است.

بنابراین منظور از اتمام «نور» در آیه مورد بحث، جلوه‌گری و بروز و ظهور قرآن در عرصه حیات اجتماعی و حداکثر بهره‌برداری جامعه از قرآن

۱. احزاب/۴۶-۴۵.

۲. نور/۳۵-۴۰.



و انسان کامل است؛ و چون میزان بهره‌مندی مردم مستقیماً به تشخیص و انتساب و اراده خود آنان ارتباط دارد، بنابراین در هر زمانی مردم از این لحاظ، درجات و مراتب متفاوتی خواهند داشت؛ و اگر بروز و ظهور قرآن در جامعه گاهی پررنگ و گاهی کم‌رنگ است، به همین دلیل است.

بنابراین از این دو آیه می‌توان این گونه نتیجه گرفت که اراده خداوند مبنی بر تمامیت نورش، ناظر به تحقق عملی و انعکاس و جلوه‌گری کامل دین در جامعه است. آنچه در این میان، دارای قصور و کمبود است، نگرش و نحوه تعامل مردم با نور الهی است. به عبارت دیگر، خداوند فیاض علی الاطلاق است و در افاضه او نقصی راه ندارد؛ مظاهر نور خدا، یعنی قرآن و انسان کامل نیز هیچ‌گونه بخل و قصوری ندارند؛ پس اگر کاستی‌ای در کار است، ناشی از عدم اقبال انسان‌ها به قرآن است که عملاً با سوء اختیار، خود را خارج از مجرای فیض الهی قرار داده‌اند؛ زیرا اراده الهی بر بهره‌مندی مردم از فیض حاکمیت دین، امری جبری نیست، بلکه مشروط به خواست اجتماعی و اقبال آنان به سوی برنامه‌های حیات‌بخش دین است.

۲. آیه ۳۳ سوره توبه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى

الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱.

واژه «ظهور» در برابر «خفی» و به معنای آشکار است. تعبیر «لِيُظْهِرَهُ» در این آیه، پیروزی نظامی و قهرآمیز را نیز شامل می‌شود، اما مراد از غلبه در این آیه شریف بیش‌تر سیطره منطق اسلام بر دیگر ادیان است؛ زیرا غلبه

۱. «او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند.»

مشابه این آیه در سوره فتح/۲۸ و صف/۹ نیز آمده است.



اسلام ماهیتاً غلبه فرهنگی و تمدنی است؛ و منطق اسلام و برتری اندیشه قرآنی مهدویت در تقابل با سایر اندیشه‌های نجات، بر پایه برتری فرهنگی استوار است تا غلبه نظامی. از این رو، تفوق و چیرگی اسلام بر سایر ادیان در عصر ظهور، قبل از آن که یک غلبه نظامی باشد، یک چیرگی فرهنگی و تمدنی است. بنابراین در این آیه نیز برای بیان غلبه و پیروزی نهایی اسلام بر سایر ادیان، از کلمه «لیظهره» استفاده شده و کلمه «لِیَغْلِبَهُ» به کار برده نشده است؛ چون واژه «غلبه» بیش تر مفهوم قهرآمیز بودن و پیروزی نظامی را می‌رساند^۱ اما واژه ظهور در «لیظهره»، شدت آشکار بودن و مبرهن بودن مسأله را افاده می‌کند.

کاربرد واژه «لیظهره» گویای حداکثر نمود پیروزی منطق اسلام و برتری فرهنگی آن در عصر ظهور است و این آیه در حقیقت، از سیطره دین اسلام در حد احساس ملموس بشری خبر می‌دهد؛ به گونه‌ای که برتری و حقانیت اسلام نه تنها در سطح دانشگاه‌ها و مراکز آکادمیک و علمی جهان، آشکار می‌شود، بلکه حتی مردم کوچه و بازار نیز تفوق اسلام را درک می‌کنند.

از آن جا که حقانیت و برتری منطق اسلام بر همگان مبرهن و آشکار می‌شود، طبیعی است که اولویت و گام نخست اصلاحات جهانی اسلام، بر پایه اصلاح نگرش‌ها و دگرگونی فرهنگی جامعه صورت می‌گیرد و برخوردهای خشن و نظامی بنا به اقتضای ضرورت‌های زمانی، به عنوان تصمیم ثانوی در برابر افراد لجوج و عناصر عنود، مورد توجه قرار خواهد

۱. غَلَبَ، أَصْلُ صَحِيحٌ يَدُلُّ عَلَى قُوَّةٍ وَ قَهْرٍ وَ شِدَّةٍ (ر.ک: معجم مقاییس اللغة، مادة «غلب»).



گرفت؛ زیرا عناصر نفاق و شرک به عنوان دشمنان داخلی و خارجی، همواره در برابر عرضه اسلام، مقاومت کرده، موضع خصمانه می‌گیرند؛ چنان‌که ذیل آیات ۳۲ و ۳۳ توبه به آن اشاره شده است ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾. در چنین شرایطی است که اسلام برخورد قاطع و نظامی را برای تصفیه عناصر نفاق و شرک به عنوان دو مانع اصلی، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر می‌داند؛ و الا وحدت جامعه اسلامی و امنیت وضع جهانی که از وظایف حکومت جهانی و هدف قیام ولی عصر علیه السلام است، به وجود نخواهد آمد؛ در نتیجه، فرمان ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾^۱ به این مرحله مربوط است.

بنابراین مفاد آیه ۳۳ سوره توبه که مشابه آن در سوره فتح و سوره صف نیز با اندک تفاوتی ذکر شده، دین اسلام را به عنوان دین رسمی و بین‌المللی معرفی کرده است. از ترکیب مفاد آیات ۳۲ و ۳۳ سوره توبه، در حقیقت دو مشخصه اساسی دین اسلام بیان شده است: ۱. استقرار سنت حتمی الهی به تمامیت نور خدا؛ ۲. فراگیر شدن دین اسلام و غلبه آن بر همه ادیان و اندیشه‌ها.

الف) حقانیت انحصاری دین پیامبر صلی الله علیه و آله

حقانیت انحصاری دین اسلام به عنوان تنها دین رسمی و جهانی الهی را می‌توان از جمع‌بندی صدر این آیه - که دین پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان دین

۱. بقره/۱۹۳: «و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت‌پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند؛ و دین،

مخصوص خدا گردد.»



حق معرفی می‌کند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ» - و آیات سوره آل عمران، به دست آورد.

در آیه ۱۹ آل عمران می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا بَيْنَهُمْ». مراد از (اسلام) مطلق تسلیم نیست که معنای لغوی کلمه است، بلکه مراد، معنای اصطلاحی کلمه یعنی مجموعه‌ای است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است. دلیل این ادعا، آیات بعدی است که در مقام احتجاج با اهل کتاب است؛ مثلاً در آیه ۲۰ این سوره می‌فرماید: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَمْتُ لِرَبِّي وَاللَّهُ وَفِي اللَّهِ مَوَدَّةٌ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوا وَبَغْضًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَفَرُوا وَاللَّهُ يُبَدِّلُ الْوَعْدَ لِمَنْ يُشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». که در آیات، صحبت از حقانیت دین اسلام به عنوان دین جدید الهی و احتجاج با یهود و نصارا به عنوان پیروان دین منسوخ است.

همچنین در سوره آل عمران می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱. در این جا نیز مراد از «اسلام»، معنای اصطلاحی آن است، نه معنای لغوی و تسلیم و توحید که یک اصل مشترک میان همه ادیان است؛ زیرا آیات بعدی، قرینه بر معنای اصطلاحی اسلام از آیه قبل است؛ چون در این آیات نیز احتجاج پیامبر صلی الله علیه و آله با اهل کتاب مبنی بر حقانیت و ضرورت تبعیت از دین جدید، مطرح است و خداوند کسانی را که در برابر حقانیت دین پیامبر صلی الله علیه و آله مقاومت می‌کنند، لعنت کرده، آن‌ها را اهل عذاب معرفی می‌کند. در آیات بعد می‌فرماید:

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ

۱. آل عمران/۸۵: «هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او

پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است.»



وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ^۱؛ «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد! کیفر آنها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست.»
در این جا پیامبر نماد عینی حق معرفی شده است و مخالفان رویه آن حضرت، لعن و نفی شده‌اند که دلالت بر انحصار حقانیت دین رسول خاتم صلی الله علیه و آله دارد.

ب) غلبه و پیروز مطلق اسلام

آیه ۳۳ توبه علاوه بر انحصار حقانیت اسلام، بر سیطره و چیرگی اسلام در عرصه برون‌دینی نیز دلالت دارد؛ چنان‌که ذیل همین آیه و آیات مشابه آن، لفظ «کل» به کار رفته که بیانگر تسلط مطلق دین اسلام است به گونه‌ای که هیچ مذهبی در عصر حاکمیت مطلق اسلام، نمی‌تواند مطرح شود.

۳. آیه ۵۵ سوره مبارک نور: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲.

۱. آل عمران/۸۷-۸۶: «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد! کیفر آنها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است.»

۲. نور/۵۵: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به



این آیه شریف، به طرح حکومت جهانی اسلام پرداخته است. تفاوت عمده این آیه با آیه پیشین (۳۳ توبه) در این است که در این آیه صرفاً از پیروزی و وراثت مؤمنان سخن نگفته است، بلکه فراتر از آن، سیستم فکری و ساختار نظام سیاسی اسلام را نیز بیان کرده است؛ با این توضیح که خداوند وعده پیروزی آن را به عنوان دین جهانی داده است.

تفسیر خاص، این است که دین اسلام به عنوان «دین مرتضی» معرفی شده است؛ زیرا در این آیه، دو قید بسیار مهم وجود دارد. برای این که روشن شود «دین مرتضی» با کدام تفسیر اسلامی منطبق است، باید این دو قید حساس و کلیدی به اختصار توضیح داده شود.

در مورد دلالت تفسیری این آیه بر وجود مبارک امام عصر علیه السلام، قرائن و شواهد متعدد داخلی در آیه وجود دارد که دلالت آیه را قطعی می‌کند. این آیه از جمله آیاتی است که منحصرأ بر امام مهدی علیه السلام قابل تفسیر است و جز آن حضرت، هیچ مصداق دیگری برای این آیه وجود ندارد.

این آیه متوجه خصوص امت اسلام است؛ بر خلاف آیه ۱۰۵ سوره انبیاء که بحث استضعاف بنی اسرائیل را مطرح کرده است و به دنبال آن، سخن از سنت حتمی الهی مبنی بر پیروزی آنان بر استکبار به میان آمده است؛ اما این آیه، مسأله استخلاف در زمین را برای مؤمنان خاص مطرح می‌کند و این پیروزی را نیز به بعضی از آنان (منکم) نوید می‌دهد. بنابراین این آیه، از حاکمیت امت اسلام در آینده خبر می‌دهد.



در این آیه چند چیز به مؤمنان خاص نوید داده شده است:

- وعده الهی بر پیروزی حتمی مؤمنان ﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ﴾؛

- گستره وسیع استخلاف آنان بر کل جغرافیای جهان ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾؛

- اقتدار و غلبه کامل ﴿لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ﴾؛

- امنیت فراگیر ﴿وَلَيَبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾؛

- گرایش به عبودیت الهی ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾.

این‌ها بشارت‌هایی است که در هیچ دوره‌ای از تاریخ بشر، سابقه ندارد و فقط در شرایط حاکمیت عصر ظهور حضرت حجت علیه السلام قابل تحقق است.

تأمل در مجموع این خصوصیات و ویژگی‌های مطرح شده در فقرات آیه یادشده، پذیرش این واقعیت را قطعی می‌نماید که این آیه صرفاً درباره حکومت جهانی آن حضرت مصداق پیدا می‌کند و تفسیر دیگری برای آن وجود ندارد.

در خود آیه، چند قرینه بر این مطلب وجود دارد؛ به گونه‌ای که از آن، وجود و حیات فعلی حضرت نیز استفاده می‌شود:

۱. قرینه استخلاف همه مؤمنان بر روی زمین: این آیه، اولاً مسأله حاکمیت همه مؤمنان را بر جهان وعده داده است؛ ثانیاً ابعاد این خلافت را در گستره همه گیتی اعلام کرده است؛ چون کلمه «الارض» شامل همه زمین است و مراد از الف و لام آن، جنس ارض است، نه قطعه‌ای خاص؛ و الا نمی‌تواند وعده‌ای بی سابقه به حساب آید، چون حکومت بر قطعه



خاص، یک کار بی سابقه نبوده است، بلکه حتی در عصر خود پیامبر ﷺ نیز مؤمنان بر قطعه خاصی از زمین حکومت داشته‌اند.

البته اگر قرینه‌ای در کار نباشد، کلمه «ارض»، هم می‌تواند بر قطعه خاصی از زمین صدق کند و هم بر کل زمین؛ ولی با توجه به قرائن داخلی آیه و اطلاق الارض، حتماً مراد از الارض، همه زمین است نه منطقه‌ای خاص؛ زیرا چنین وعده استخلافی با ویژگی‌های یادشده، تنها با استخلاف همه زمین، سازگار است.

بنابراین با توجه به این که این وعده استخلاف، به صورت جهانی است، به ضرورت عقلی چنین استخلافی بدون یک رهبری معصوم و وجود یک محور که مجموعه چنین حرکت جهانی‌ای را هدایت و رهبری نماید، ممکن نخواهد بود و این یک امر قطعی عقلی است؛ والا هرج و مرج، امری قطعی و حتمی خواهد بود. پس تحقق این وعده، بالضروره مستلزم وجود یک محور و رهبر است که اداره جهان را به عهده بگیرد.

از طرف دیگر، این رهبر باید از درون این امت (منکم) باشد. با در نظر داشتن این مطلب که طبق روایات، ظهور حضرت ناگهانی است و زمان آن معلوم و مشخص نیست، بلکه در هر آئی امکان تحقق آن هست و در هر زمانی امکان تحقق آن وجود دارد.

از این رو، با توجه به نامعلوم بودن و ناگهانی بودن امر ظهور و تحقق این وعده الهی، ناگزیر چنین امری ایجاب می‌کند که چنین رهبری، بالفعل در میان این امت حضور فیزیکی داشته باشد تا در هنگام فعلیت یافتن این وعده الهی، مسؤولیت و رهبری جامعه به استخلاف رسیده را به عهده



بگیرد؛ چون اگر چنین رهبری بالفعل حضور نداشته باشد، این وعده الهی به مؤمنان تحقق نخواهد یافت؛ زیرا تحقق آن منوط به وجود رهبری معصوم است و بدون رهبری معصوم الهی، چنین وعده‌ای قابل اجرا نیست. پس وعده استخلاف، از یک طرف متوقف بر حضور رهبر معصوم در میان این امت است و بدون آن چنین استخلافی ممکن نیست. از طرف دیگر، تحقق این وعده در هر زمانی احتمال وقوع دارد؛ چون سنت الهی بر این است که هرگاه این امت به خدا روی آورند، و اهل ایمان و عمل صالح شوند، وعده خود را تحقق بخشد. در چنین تغییر و تحولی، امکان دارد که مردم با رویکرد جدی به دین و یاری دین خدا برخیزند و نصرت الهی محقق شود؛ چون در صورت روی کردن مردم به دین و حمایت از آن، نصرت الهی قطعی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

بنابراین با توجه به امکان تغییر و تحول در رویکرد جمعی بشر نسبت به دین و اقبال آنان از روش عدالت‌خواهی دینی، از یک سو، و متوقف بودن استخلاف مؤمنان بر حضور بالفعل رهبری الهی، از سوی دیگر، نشان می‌دهد که باید چنین فردی که تحقق وعده الهی وابسته به حضور او است، در میان امت مؤمن حضور داشته باشد تا این رسالت الهی و هدایت و راهبری این حکومت جهانی را به عهده بگیرد و وعده خداوندی را به فعلیت برساند؛ زیرا این وعده استخلاف، دلیل قاطع بر اثبات این مطلب است که چنین فردی هم‌اکنون در میان این امت وجود و حضور دارد و به هنگام مساعدت شرایط، مجرای تحقق این وعده الهی خواهد بود.



با این بیان، معلوم می‌شود که حتی صرف‌نظر از سایر قرائن موجود در فقرات دیگر این آیه و سایر آیات، نفس چنین وعده‌ای به امت مؤمن، دلیل بر وجود بالفعل چنین رهبری در میان این امت است، هرچند این حضور به صورت غیرعلنی باشد؛ زیرا آنچه مقتضای این وعده الهی است، اصل وجود و حضور چنین فردی است، نه ظهور او؛ و این حضور نیز اعم از ظهور و خفا است چنان‌که در روایات نیز به این نکته اشاره شده است: «اما ظاهراً مشهوراً او غائباً مغموراً». چون ظهور و غیبت، دو حالت برای حضور است؛ یعنی حضور دو حالت دارد: حالت ظهور و حالت غیبت.

۲. قرینه معیت دین و رهبری «ارْتَضَى لَهُمْ»: این آیه از حاکمیت مطلق دینی خبر داده است که مورد رضایت الهی است. کلمه «ارتضی» که فعل ماضی است، به جریان غدیر و آیه سوره مائده اشاره دارد که فرموده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ یعنی همان دینی که در جریان غدیر به عنوان دین کامل و مرضی خداوند به امضا رسید و همراهی دین با مقام ولایت و رهبری اعلام شد، در جهان به پیروزی کامل می‌رسد.

بنابراین جمله «دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» در آیه مورد بحث، به ضمیمه آیه ۳ سوره مائده، نشان می‌دهد که دینی جهانی و مرضی الهی که وعده استقرار آن بر کل زمین داده شده، دینی است که با مقام ولایت و رهبری

۱. مائده/۳: «امروز کافران برای همیشه از آیین شما مأیوس شدند؛ بنابراین از آن‌ها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین پسندیده شما پذیرفتم.»



معصوم همراه باشد؛ زیرا دین مرضی الهی که در جریان غدیر حاصل شد و رهبری امیرالمؤمنین ابلاغ گردید، هرگز از مقام ولایت جدایی‌پذیر نیست و اسلام بدون مقام ولایت و رهبری معصوم، به هیچ وجه مورد رضایت الهی و تأیید قرآن کریم نیست.

در این آیه، فعل ماضی «ارْتَضَى لَهُمْ» به آیه ۳ سوره مائده معطوف است؛ یعنی تمکن و استقرار دینی که قبلاً در جریان غدیر با مقام ولایت گره خورد و به عنوان دین خدایسند اعلام شد، در آینده، جهانی می‌شود و در سراسر جهان، حاکم خواهد شد.

بنابراین عنوان «ارتضی» با توجه به سوره مائده، بیانگر معیت دائمی مقام ولایت با دین است و چون دین منهای رهبری معصوم الهی، هرگز مورد تأیید خداوند نبوده است و این وعده نیز به پیروزی دین اسلام به رهبری معصوم مربوط است. در نتیجه، این آیه، حضور بالفعل ولی معصوم را در زمان حاضر اثبات می‌کند؛ زیرا انفکاک میان دین و متولی دین، مردود است و دین در هیچ زمانی نمی‌تواند بدون ولی خاص معصوم علیه السلام مرضی الهی باشد. پس معلوم می‌شود که در هر عصری، ولی و سرپرست دین، حی و حاضر است و در میان امت حضور دارد؛ وگرنه بدون حضور و معیت رهبری معصوم، هیچ دینی نمی‌تواند مرضی الهی و مورد تأیید صدور خداوند قرار گیرد؛ چون چنین رضایت مطلق مستلزم عصمت و تفسیر معصومانه از دین است که فقط در رهبری معصوم، ممکن است.

در سوره آل عمران نیز معیت قرآن و رهبری معصوم، معیار ایمان و ملاک دیانت اعلام شده است. در این آیات دو نکته بیان شده است: یکی



تلاوت آیات و عمل به دستورات قرآن؛ و دیگر، حضور رسول ﷺ و مثل رسول به عنوان مشخصه ایمان و مرز کفر: «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُبَلِّغُونَ عَلَىٰ آيَاتِ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱؛ یعنی اگر شما بنخواهید از خطر کفر نجات یافته، در زمره اهل ایمان قرار گیرید، تلاوت آیات قرآن و احکام فقهی کافی نیست؛ بلکه برای سلوک در صراط هدایت در کنار آیات قرآن، حضور رهبری معصوم نیز لازم است و این دو هیچ‌گاه جدای از هم نخواهد بود. بنابراین بعد از رسول ﷺ نیز باید کسی که به منزله رسول ﷺ است، همواره در کنار کتاب و شریعت و دین حضور مستمر داشته باشد تا جوهره دین حفظ شود و نصاب ایمان کامل گردد. پس این آیه نیز مؤید آیه ۵۵ سوره نور در ضرورت معیت و حضور بالفعل ولی معصوم علیه السلام در هر عصر و زمانی است؛ والا اگر لحظه‌ای ولی معصوم علیه السلام حضور نداشته باشد، چنین خلأیی با نفی دین مساوی خواهد بود که نه مورد رضایت الهی است و نه ایمان مردم به نصاب لازم خواهد رسید.

البته این تقریر دوم با تقریر پیشین، تفاوت دارد؛ در تقریر اول، حیات بالفعل و حضور ولی معصوم علیه السلام از خود وعده استخلاف مؤمنان در آیه استفاده می‌شد؛ اما در این‌جا با تکیه بر اصل جوهر دین و این‌که ولایت‌پذیری و رهبری معصوم، در متن و جوهر دین تعبیه شده، معیت و حضور مستمر رهبری معصوم در کنار قرآن استفاده می‌شود. به بیان دیگر،

۱. آل‌عمران/۱۰۱: «و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با این‌که (در دامان وحی قرار گرفته‌اید، و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود، و پیامبر او در میان شماست؟! (بنابراین به خدا تمسک جوید!) و هر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست، هدایت شده است.»



از ضرورت معیت رهبری معصوم در کنار قرآن، هم اصل استمرار حیات و حضور فعلی امام زمان - ارواحنا فداه - به اثبات می‌رسد، و هم حاکمیت اسلام به رهبری وجود مقدس حضرت بقیه الله علیه السلام اثبات می‌شود.

۳. انصراف آیه به امام مهدی علیه السلام: نزول این آیه شریف و وعده حاکمیت جهانی اسلام در شرایطی اعلام شده است که با توجه به توصیفات مهدی موعود علیه السلام در لسان پیامبر صلی الله علیه و آله، از این آیه هیچ فرد دیگری غیر از او، به اذهان خطور نمی‌کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرراً در میان اصحاب خود خلفای خود را معرفی کرده و آنان را با رسم و مشخصات مشخص ساخته و تعدادشان را ۱۲ نفر به عدد نقبای بنی اسرائیل دانسته است و آخرین ایشان را مهدی علیه السلام ذکر کرده است. در چنین فضایی، نزول این آیه با بشارت دادن چنین وعده‌ای، جز با توصیفات که پیامبر از آخرین وصی خود (امام مهدی) بیان کرده، هیچ معنا و فرد دیگری به ذهن خطور نمی‌کند، بلکه تنها به آن حضرت انصراف دارد.

بنابراین صرف نظر از قرائن داخلی و دلالت لفظی فقرات این آیه، نفس توجه به فضای نزول این آیه نیز - با توجه به احادیث و روایات متواتری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره وضعیت آخرالزمان و معرفی اوصیای خود به طور مکرر در میان اصحاب اعلام کرده است - بیانگر انصراف قطعی این آیه به حضرت مهدی علیه السلام است و به صورت غیرمستقیم بر حضور و حیات کنونی آن حضرت دلالت دارد.

با نگاهی به فرازهای این آیه شریفه، چند نکته بدست می‌آید:



الف) «آمنوا منکم»: این فراز آیه، متعلق وعده الهی را در دایره امت اسلام، بیان کرده است؛ اما نه مطلق امت اسلام و مسلمانان، بلکه نظر به گروه خاصی از مسلمانان دارد که در محدوده «الذین آمنوا» می‌گنجد؛ و لذا فرمود «وعد الله الذین اسلموا»، برای این که اسلام به عنوان وجه مشترک همه فرقه‌ها و مذاهب، کافی نیست، بلکه شرط صلاحیت داشتن چنین وعده‌ای «ایمان» است؛ یعنی اسلام به معنای قرآنی آن.

خود کلمه «من» در «منکم»، بیانگر تفکیک گروه «الذین آمنوا» از مطلق مسلمانان است؛ چون ضمیر «کم» خطاب به مسلمانان و امت اسلام است و «من» برای بیان بعض مصادیق است. همچنین کلمه «من» در «منکم» قرینه بر انصراف ضمیر مخاطب در «یستخلفکم» به خصوص گروه «الذین آمنوا» است. با توجه به آنچه ذکر شد، روشن می‌شود که آیه ۵۵ نور، وعده الهی را متوجه مطلق مسلمانان نمی‌داند بلکه گروه خاصی از مسلمانان را که در دایره «الذین آمنوا» قرار دارد، شامل می‌شود؛ و خداوند به گروه مؤمنان، نوید رسیدن به خلافت جهانی داده است. این گروه مؤمنان، همان مسلمانانی هستند که اسلام آنان مطابق رضای الهی است و تفسیر آنان از اسلام، مورد امضا و تأیید الهی است که در عنوان بعدی، توضیح بیشتری درباره آن داده خواهد شد.

ب) «ارتضی لهم»: در این جمله «وَلَيَمَكَّنَنَّ لَهُمُ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» که دین حاکم بر آینده را به دین مرضی، توصیف کرده، هم حقانیت انحصاری دین اسلام و هم پیروزی انحصاری آن، معنا و تفسیر خاصی پیدا می‌کند؛



زیرا مفاد آیه این است که تحقیقا برای شما مؤمنان، آن دینی را مستقر خواهم کرد که برای شما رضایت داده شده و امضا گردیده است. آیه ۳ سوره مائده^۱ می‌تواند آیه ۵۵ سوره نور را تفسیر کند. در سوره مائده، دین مرضی الهی، دین اسلام تحت زعامت ولی معصوم معرفی شده است؛ و رضایت الهی به اعلام جانشینی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مشروط شده است.

براساس آیه ۳ سوره مائده، همان‌گونه که خداوند دین را منحصر به اسلام دانسته و آن را تنها دین رسمی الهی برای آینده بشریت معرفی کرده، اكمال و اتمام رضایت نهایی خود را به ولایت و رهبری معصوم منوط کرده است؛ چراکه رضایت کامل الهی، بدون تفسیر معصومانه از دین، دست‌یافتنی نیست؛ چون با تکیه بر اجتهادات خطاپذیر و استنباطات ظنی نمی‌توان دین را آن گونه که صددرصد موردنظر خدا است، فهمید و عمل کرد.

بنابراین ترکیب آیات ۳۳ توبه و ۵۵ نور، با آیه ۳ مائده، نشان می‌دهد که اولاً در بحث برون‌دینی، خداوند اسلام را به عنوان تنها دین رسمی الهی برای آینده بشریت معرفی کرده و از حاکمیت فراگیر اسلام در پایان تاریخ با ظهور مهدی موعود علیه السلام خبر داده است. ثانیاً در عرصه قرائت‌های درون‌دینی نیز روشن کرده است که مراد از اسلام حاکم بر جهان در آیه «وَلَيَمَكَّنَنَّ لَهُمُ دِينَهُمْ»، به قرینه «الَّذِي ارْتَضَى لَهُم»، اسلام ولایی با تفسیر شیعی

۱. مائده/۳: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» «امروز، دین شما را کامل

کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.»



است؛ همان اسلام نبوی و علوی که با نصب امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر کامل شد و مورد امضای الهی قرار گرفت.

جمع‌بندی

از آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که بر اساس مفاد آیات سوره توبه، تمامیت نور الهی، با غلبه دین اسلام و حاکمیت مطلق قرآن و سنت، جلوه‌گر می‌شود؛ و با توجه به مفاد آیه ۵۵ سوره نور و ضمیمه آن با آیه ۳ سوره مائده، روشن می‌شود که تجلی کامل قرآن و سنت در جامعه، بدون تفسیر معصومانه از آموزه‌های دینی و تبعیت از رهبری معصوم، ممکن نخواهد بود. حاصل مفاد این دسته آیات، به وضوح بر این دلالت می‌کند که مدیریت معصومانه جامعه در پرتو رهنمودهای قرآن و عترت، مهم‌ترین ویژگی جامعه دینی آینده است؛ همان چیزی که در لسان احادیث از آن به عنوان «ثقلین» یعنی قرآن و سنت تعبیر شده و بر همبستگی تام و جداناپذیری آن دو تأکید شده است. قرآن کریم، منبع و حیاتی تفکر دینی در حکومت جهانی است؛ و «سنت» به معنای رهبری مستمر معصوم، به عنوان مفسر و مجری دین الهی در جامعه آینده مطرح است؛ یعنی تمام شؤون جامعه اعم از عبادی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... بر اساس دستورالعمل‌های قرآن و سنت اداره می‌شود و رهبری این حکومت را انسان کامل و معصوم بر عهده دارد.

بنابراین، با توجه به آیات پیشین، اولاً تحقق جامعه آرمانی عصر ظهور، وعده قطعی و تخلف‌ناپذیر الهی است ﴿ان الله لا یخلف المیعاد﴾؛ ثانیاً روند تکامل و رو به رشد افکار عمومی، علوم و آگاهی، تمدن و فرهنگ، از یک



سو، میل فطری و طبیعی انسان‌ها به سوی کمالات انسانی و ارزش‌های متعالی، از سوی دیگر، کثرت ظلم و فساد و تباهی، از سوی سوم، عواملی است که سرانجام خرد جمعی بشر را به این نتیجه خواهد رساند که جز بازگشت به اصول دینی و انسانی، راه دیگری برای سعادت و صلاح بشر وجود ندارد. حتی شرایط نامتعادل سیطرهٔ ظلم و فساد و جهان‌گیر شدن آن نیز به دلیل این‌که با اقتضائات فطری انسان ضدیت دارد، دوام نخواهد داشت؛ بلکه شدت و کثرت ظلم و جور، وجدان‌های خفته را بیدار و انسان‌های خسته از ظلم و تشنهٔ عدالت را در نهایت، آمادهٔ استقبال از حکومت عدل جهانی حضرت خواهد کرد.



نظام آینده در گفتمان مهدویت

یک اندیشه ایدئولوژیک، علاوه بر جامعیت محتوایی و غنای علمی، برای این که قابلیت اجرایی پیدا کند، به یک ساختار جامع و کارآمد نیازمند است. مخصوصاً در حوزه تئوری سازی آینده‌نگر، انسجام درون‌سیستمی، قابلیت و توان بالای اجرایی یک سیستم مدّعی اداره جهان، از شاخص‌های مهم برتری یک اندیشه ایدئولوژیک آینده‌نگر، محسوب می‌شود.

گفتمان مهدویت، پایه‌گذار نظام حکومتی بی‌نظیری است که از نظر ساختار، اهداف و کارکردها، منحصر به فرد است و هیچ نظام سیاسی دیگری، از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نیست.

الف) ساختار

ویژگی‌های ساختاری نظام مهدوی، سبب شده که حکومت مهدوی به یک نظام جهانی تبدیل شود. لازم است این ویژگی، از چند بعد مورد توجه قرار گیرد: ساختار و سیستم مدیریت در حکومت مهدوی، به گونه‌ای است که در آن، عنصر رهبری، محور تصمیم‌گیری به شمار می‌رود. در حقیقت، تمامی



دستاوردهای حیرت‌انگیز حکومت مهدوی در عصر ظهور، ناشی از مدیریت الهی و معصومانه رهبری نظام است؛ زیرا ویژگی «عصمت» یک اصل فراگیر و همه‌جانبه است که تمامی ابعاد علمی و عملی شخص رهبر را پوشش می‌دهد. از این‌رو، نظام مهدوی به دلیل برخورداری از رهبری معصوم و بی‌نظیر در هسته تصمیم‌گیری‌های حکومتی آن، از امتیاز بی‌همتایی برخوردار است و هیچ حکومتی در دنیا از چنین ویژگی‌ای بهره‌مند نیست.

در نظام مهدوی، رهبری نظام، هم در تشخیص اهداف و مصالح امت خطاناپذیر است، هم در مقام عمل و اجرای اهداف مصلحانه حکومت، هیچ لغزشی در او راه ندارد. در حالی که در رهبری‌های معمولی، علاوه بر خطا در تشخیص و محاسبات، آنچه در مقام عمل معمولاً موجب لغزش و انحراف از مسیر اهداف نظام می‌شود، عدم تهذیب و تطهیر اخلاقی عنصر رهبری و تضاد منافع شخصی وی با اهداف کلی حکومت و نظام است. رهبران غیرمعصوم، همواره در معرض چنین تهدیدی قرار دارند. کم نیستند کسانی که در موارد تزاحم، خواسته‌های نفسانی و موقعیت سیاسی - اجتماعی‌شان با مقاصد کلان حکومت، جانب خود را برگزیده و اهداف کلی را فدای اعراض شخصی خود کرده‌اند؛ و با عناوین «پادشاه»، «امپراتور» «ملکه» و... حکومت را ارث شخصی خود کرده، در میان خاندان خاصی دست به دست می‌گردانند. به همین دلیل، مردم بیش‌تر به سوی سیستم‌های جمهوری روی می‌آورند و نیز ناگزیرند در قوانین اساسی خود، برای جلوگیری و یا به حداقل رساندن امکان سودجویی رئیس حکومت، قیدهای نظارتی و کنترلی شدیدی را وضع کنند.

اما عنصر رهبری در نظام مهدوی، به دلیل ویژگی «عصمت»، نیازی به اهرم‌های نظارتی ندارد؛ چراکه با وصف «عصمت» هیچ‌گونه امکان تخلف



و انحرافی در سیستم رهبری وجود ندارد تا زمینه نگرانی پدید آید؛ بلکه شخص رهبر، یعنی امام مهدی علیه السلام، خود تجسم عینی عدالت و تقوا و خود معیار حقانیت و شناخت حق از باطل است. همان‌گونه که در زیارت آل یاسین، خطاب به آن حضرت، می‌خوانیم:

«فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا سَخِطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ»؛ حق، همان است که شما بدان رضایت دهید؛ و باطل، همان است که شما آن را ناپسند شمارید؛ و معروف، همان است که شما امر بدان فرمایید؛ و منکر، همان است که شما از آن منع کنید.^۱

در نظام جهانی مهدوی، سیستم مدیریت بر پایه نظام امامت استوار است و تمرکز تصمیم‌گیری‌ها بر محور اراده امام علیه السلام انجام می‌پذیرد. در نظام حکومتی مهدوی، مفهوم حاکمیت، چیرگی، اقتدار و تک‌قطبی بودن دولت واحد جهانی مهدوی، به معنای وحدت همه قطب‌ها حول اطاعت‌پذیری از امام است؛ زیرا در دولت جهانی مهدوی، همه قطب‌ها اعم از قطب فکری-اعتقادی، قطب فرهنگی-تربیتی، قطب نظامی-امنیتی، قطب سیاسی-اجتماعی، و قطب مدیریتی-اقتصادی و امثال این‌ها، یکی است؛ و آن، قطب «امامت» و اراده و رضایت امام علیه السلام است.

با توجه به این‌که مهم‌ترین کارکرد دستگاه حکومت، به اجرا گذاشتن قوانین و مقرراتی است که نظام سیاسی و حقوقی یک جامعه بر مبنای آن استوار است و روابط مردم و حکومت را تنظیم و حقوق متقابل دولت و ملت را تعریف می‌نماید، کارگزاران حکومت مهدوی دقیقاً مطابق با هدایت‌ها و دستورات داده‌شده از مرکز حکومت، رفتار می‌کنند؛ چراکه همه سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان در نظام جهانی، با انگشت اشاره امام علیه السلام



تدبیر می‌شود و تمامی والیان و فرمانروایان اقالیم، از یک محور و مرکز، فرمان می‌گیرند. امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدُكَ فِي كَهْكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَلَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ فَانظُرْ إِلَى كَهْكَ وَاعْمَلْ بِمَا فِيهَا»؛ هنگامی که حضرت قائم علیه السلام ظهور نماید، برای هر منطقه‌ای فردی را می‌فرستد و به او می‌گوید: دستورالعمل تو در دست تو است؛ هرگاه حادثه‌ای پیش آمد که دستور آن را نمی‌دانی، به کف دست نگاه کن، هر چه در آن منعکس باشد، طبق آن رفتار نما!

در این حدیث، جمله «فَانظُرْ إِلَى كَهْكَ» شاید اشاره به پیشرفت تجهیزات الکترونیک و ابزار انتقال سریع پیام باشد که در هر لحظه‌ای امکان چنین ارتباطی را فراهم می‌سازد. اما در هر حال، این فرمانبری و عمل بر طبق دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های محور «امامت»، اختصاصی به دستورالعمل‌های قضایی ندارد، بلکه همه فرمان‌های حکومتی را شامل می‌شود.

ب) اهداف

در نظام مهدوی، هدف اصلی حکومت، رشد و بلوغ و کمال جامعه بشری است. تمامی آموزه‌های زیرمجموعه نظام مهدوی، ناظر به این هدف متعالی است.

اهداف حکومت دینی با اهداف حکومت در نظام‌های غیردینی، بسیار متفاوت است. امروزه اهداف حکومت‌ها در نظام‌های بشری انسان‌محور،



صرفاً به ایجاد رفاه و پاسداری از امنیت مردم خلاصه می‌شود. در این نظام‌ها، دستگاه حکومت جز تأمین آزادی، امنیت، امکانات آموزشی، بهداشتی، آب و برق، تهیه مسکن و امثال آن، چیز دیگری را در دستور کار ندارند؛ اما در حکومت دینی، قلمرو اهداف حکومت بسی فراتر از آن است که جامعه انسانی و حقوق و آرمان‌های آنان را صرفاً به ارقام مصرفی خوراک، پوشاک و مسکن محدود سازد. در حکومت دینی، حقوق و کرامت انسانی مردم و تأمین نیازهای مادی و معنوی آنان، یک‌جا مد نظر است؛ بر خلاف نگاه یک‌جانبه‌نگر مکاتب مادی که فراهم‌آوری امکانات معیشتی را اوج ترقی انسانی می‌پندارند. این تفاوت، ناشی از تفاوت عمقی جهان‌بینی دینی و الهی با مکاتب بشری و نوع نگرش به انسان، نیازها و خواسته‌های او است.

در اندیشه دینی، اهداف حکومت را می‌توان در دو سطح طولی، عنوان کرد: یکی سطح میانی، دیگری سطح عالی و نهایی. اهداف غایی و نهایی حکومت عملاً بر هدف متوسط مترتب است، اما رتبه‌ای مقدم بر آن دارد. در حکومت دینی، اهداف متوسط و میانی، نظیر اهتمام به اجرای عدالت در جامعه و... زمینه‌ساز رسیدن به اهداف نهایی حکومت دینی به شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که بدون رعایت عدالت، هیچ جامعه‌ای توان نزدیک شدن به نورانیت مطلوب را ندارد؛ زیرا ظلم، بدترین ظلمت و تاریک‌ترین حجاب در راه تکامل روحی است.^۱



اما آنچه اساس برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های حکومت دینی شمرده می‌شود، توجه اهداف آرمانی و نهایی است که به عنوان الگو و آرمان دوردست مد نظر است. این دسته از اهداف، دست‌نیافتنی و یا دشوار به نظر می‌رسند؛ اما به این دلیل که بازتاب ایده‌آل‌ها و نقطه اوج آرزوهای یک ملت است، فوق‌العاده مهم، الهام‌بخش، الگودهنده و راهگشا است.

البته اهداف آرمانی، به معنای آرزوهای صرفاً ذهنی و دست‌نیافتنی نیست، بلکه منظور از آن، ایده‌آل‌های بزرگ و ارجمند انسانی است که دستیابی به آن، نیازمند وجود ظرفیت‌ها، امکانات و فرایند بلندمدت است. قرآن کریم، رشد، نورانیت و تعالی انسانی در سطوح مختلف را از اهداف اصلی حکومت اسلامی به شمار می‌آورد و آن را هدف غایی و غرض نزول قرآن ذکر می‌کند:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾؛ «(قرآن) کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را به فرمان پروردگارشان از تاریکی‌ها (شرک و ظلم و جهل) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی) درآوری، به سوی راه مستقیم خداوند عزیز و حمید.

براین اساس، باید حکومت دینی و کارگزاران دولت اسلامی، شرایط لازم را برای نورانی کردن جامعه و رهایی انسان‌ها از انواع ظلمت‌ها، فراهم کنند. انواع انحرافات فکری، عقیدتی، اخلاقی، آلودگی به هواهای نفسانی، ابتلا به وسوسه‌ها و دسیسه‌ها، از جمله ظلمت‌هایی است که حکومت دینی



باید برای برچیدن زمینه‌های آن، تلاش کند تا جامعه در پرتو رهسایبی از چنین تیرگی‌هایی، به صراط مستقیم حق دست یابد.^۱

تجلی گاه کامل اهداف میانی و نهایی حکومت دینی، در حکومت جهانی خاتم الاوصیاء^{علیه السلام} نمود پیدا می‌کند؛ چراکه اجرای کامل دین و تحقق اهداف انبیا و اولیا: به عهده آن حضرت گذاشته شده است؛ زیرا بر اساس آیه مبارک ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۲، روند اجرای دین اسلام توسط پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} آغاز شد، اما تحقق کامل اهداف آن یعنی حاکمیت مطلق ارزش‌های الهی و جهان‌گیر شدن اسلام (که در ذیل آیه مطرح شده است) رسالت بزرگی است که آخرین ذخیره الهی، حضرت مهدی^{عجل الله فرجه} آن را به انجام خواهند رساند؛ همان چیزی که در سوره مبارک نور، به عنوان وعده‌ای الهی مبنی بر حتمیت پیروزی نهایی و حاکمیت مؤمنان صالح در جهان، مطرح شده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَأَمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ حَافِظًا لِّمَنَاجِدِهِمْ لِيُجِزُوا لَهُمْ أَسْمَاءَ بَنَاتِهِنَّ لِيُحْسِنُنَّ فِي الْأَرْضِ كَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾^۳

در این آیه شریف، ابتدا مهم‌ترین نمود پیروزی و دگرگونی در حکومت صالحان را برقراری «امنیت» فراگیر و همه‌جانبه، ذکر می‌کند: ﴿وَلِيَبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾؛ آن‌گاه هدف از ایجاد امنیت فراگیر در عصر

۱. نسبت دین و دنیا، ص ۲۶.

۲. «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد» (توبه/۳۳؛ فتح/۲۸؛ و صف/۹).

۳. نور/۵۵.



ظهور را فراهم‌سازی فضای مناسب برای عبودیت و بندگی، یاد کرده و امنیت مهدوی را زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه توحیدی، معرفی می‌کند: «يَعْبُدُونِي لَا يَشْرِكُونِي بِشَيْئًا»؛ یعنی امنیتی که در پرتو آن، مردم به عبودیت و بندگی خدا پردازند تا از این رهگذر به کمال واقعی خود دست یابند و از هرگونه انحراف و شرکی که مایه تنزل و سقوط انسان است، اجتناب ورزند. در این آیه شریف، خداوند متعال سه وعده قطعی و تخلف‌ناپذیر به مؤمنان و ارسته داده است:

۱. خلافت و حکومت در سراسر زمین از سوی خداوند؛
 ۲. حاکمیت کامل دین و قوانین الهی بر تمامی عرصه‌های زندگی؛
 ۳. امنیت فراگیر و برطرف شدن تمامی عوامل ترس و ناامنی در جهان.
- در آن عصر، فضا برای اطاعت و بندگی خداوند به گونه‌ای فراهم است که هیچ عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نمی‌ماند؛ و از این رو، در ادامه آیه فوق این هشدار آمده است: «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ «هرکس از آن به بعد کفر ورزد، از جمله فاسقان خواهد بود.» ظاهراً مراد از کفر در این جا، کفر عملی یعنی عدم اطاعت و پیروی از احکام الهی است، نه کفر اعتقادی.

در چنین فضای امن و سرشار از عدالت، هدف نهایی حکومت، یعنی تشکیل جامعه توحیدی به معنای واقعی کلمه که تا کنون نظیر نداشته، تحقق پیدا می‌کند و همه مردم در فضای عطرآگین آن، به رشد و شکوفایی و بلوغ آرمانی خود دست می‌یابند.



بشریت برای رشد و بلوغ و تعالی خویش، نیازمند آگاهی، امنیت، و عدالتند و این معنا در دولت مهدی علیه السلام در حد آرمانی، تحقق می‌یابد. جامعه توحیدی که امام مهدی علیه السلام آن را بنیان می‌نهد، با تأمین نیازهای گوناگون مادی و معنوی انسان، حداکثر زمینه‌های رشد و تعالی انسان‌ها، فراهم می‌شود. در آن عصر، مردم در فضای سرشار از معنویت و فضایل انسانی زندگی می‌کند و این امکان برای آنان پدید می‌آید که مسیر تکامل روحی و بلوغ عقلی خود را به سرعت طی کنند. در چنین فضای عطرآگینی، همه موانع هدایت برداشته شده، راه عبودیت و بندگی و تقرب به خداوند متعال، برای همگان هموار می‌شود.

بنابراین اهداف میانی و نهایی حکومت اسلامی در درجه اعلائی آن، فقط به دست آخرین حجت الهی، حضرت مهدی علیه السلام، تحقق عینی خواهند یافت؛ اما مراحل ضعیف و درجات نازل‌تر این اهداف، در هر دوره‌ای تا حدودی قابل پیاده شدن است و دولت اسلامی موظف به تعقیب و اجرای این اهداف است؛ زیرا هیچ حکمی از احکام اجتماعی، سیاسی و حکومتی اسلام، با وصف قدرت، تعطیل‌پذیر نیست.

ج) سیاست‌ها

در نظام مهدوی، سیاست‌ها و روش حکومت‌داری، بر اساس اهداف و سیاست‌گذاری‌هایی است که قرآن کریم آن را به عنوان خطوط اصلی و روش ماندگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده است. از این‌رو، سیاست و سیره امام مهدی علیه السلام از نظر اصول و چهارچوب کلی، بر پایه قرآن و سنت استوار است و با سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگر ائمه؛ یکی است؛ اگرچه در حیطة



اجرای احکام و عمل به شؤون مختلف دین، به دلیل تفاوت شرایط عصر ظهور با دوران صدر اسلام، تفاوت خواهند داشت.

بر اساس آنچه از آموزه‌های دینی استفاده می‌شود، در مدینه فاضله اسلامی، چون رابطه قدرت و دستگاه حکومت با مردم بلکه بر پایه لیاقت‌ها تنظیم می‌شود نه بر اساس منفعت‌جویی افراد، گروه‌ها و جریان‌ها، طبعاً سیاست‌گذاری‌ها و سبک زندگی در چنین نظامی نیز متفاوت خواهد بود. در نظام غیر الهی، طیف‌بندی احزاب، جریان‌ها، جناح‌های سیاسی و گروه‌بندی‌های سیاسی به دلیل نگرش مادی جریان‌ها اجتماعی در باره قدرت و منفعت، رقابت‌ها نیز بر محور منافع جناحی و حزبی شکل می‌گیرد و رویکرد اصلی کانون‌های قدرت صرفاً معطوف به منافع است تا هرکدام از احزاب، تشکل‌ها و جناح‌های سیاسی، منافع بیشتر را تصاحب کنند. در حالی که در نظام سیاسی مبتنی بر مدینه فاضله اسلامی، رقابت افراد و طیف‌ها معطوف به سعادت است، نه قدرت و منافع مادی و این دو نوع رویکرد، ناشی از تفاوت ماهوی این دو نگاه نسبت به انسان و عرصه‌های زندگی اوست که هرکدام آثار خاص خود را دارد.

مهم‌ترین ویژگی نظام فضیلت‌مدار مهدوی، حضور تعیین‌کننده انسان کامل معصوم؛ یعنی حضرت مهدی علیه السلام به عنوان سیاست‌گذار اصلی نظام است که هدایت جریان کلی نظام بر پایه مدیریت معصومانه او شکل می‌گیرد. در چنین ساختاری، ضمن نظارت و مدیریت عالی رهبری نظام، مردم نیز حضور فعال دارند؛ اما حضور فعال و متعهدانه‌ای که هدف آن،



تصاحب منافع دنیوی بیش‌تر نیست، بلکه رقابت برای سبقت‌جویی در سعادت و ایمان است.

در واقع، در نظام سیاسی مهدوی به دلیل علم کامل امام معصوم علیه السلام و عدم برداشت‌ها و قرائت‌های مختلف، مردم با هم در رسیدن به زندگی نیک، اختلاف نخواهند داشت. البته تفاوت سلیق و شیوه‌ها، امری طبیعی است و درباره نظام سیاسی مهدوی هم قابل طرح است؛ اما اصول و کلیات نظام سیاسی مهدوی در سایه تبعیت همه مردم از یک انسان کامل، با هدف سبقت‌جویی در رسیدن به خیر و فضیلت، ماهیت رقابت و زندگی سیاسی را دگرگون خواهد کرد. با این توضیحات می‌توان گفت که بازی جناحی، سیاسی و گروهی در نظام سیاسی مهدوی، منطبق خود را از دست خواهد داد؛ و جناح‌بندی‌ها و احزاب به این صورتی که در نظام‌های غیرفاضله وجود دارد، در نظام فاضله قابل تصور نیست. ماهیت زندگی سیاسی دگرگون و متفاوت می‌شود و رقابت بر سر منافع، به سبقت در خدمت تبدیل می‌شود. در این نظام، رقابت در رسیدن به سعادت و فضیلت است. در نظام سیاسی مهدوی، به دلیل نزدیکی انسان‌ها به کمال نظام سیاسی بر اساس سبقت‌جویی در خدمت، شکل خواهد گرفت.

در نظام مهدوی، چون شخص امام معصوم علیه السلام در رأس حکومت است؛ در این نظام، هم قوانین بر اجرای عدالت و حق نظر دارد، و هم حاکم و نظام حکومتی از راه و روش عدل منحرف نمی‌شود. در چنین نظامی، درجه ایمان، وارستگی، صداقت، امانت‌داری و اطاعت‌پذیری از فرامین الهی، معیار گزینش کارگزاران و مدیران حکومت خواهد بود.



مدیریت سیاسی در نظام مهدوی، دارای ویژگی‌های است که مهم‌ترین آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

۱. دین مدار

در اندیشه دینی، سیاست از آموزه‌های دین جدا نیست، بلکه درهم آمیخته است؛ زیرا عالی‌ترین دستورات حکومتی و سیاسی در متن قرآن و سنت آمده است. دین نه تنها به روابط انسان‌ها با یکدیگر عنایت فراوان کرده، بلکه به رابطه انسان با خودش و رابطه انسان با خدا هم بسیار اهتمام ورزیده است.

در جامعه جهانی عصر ظهور که امام مهدی عج حاکم بر تمام جهان است و سیاست او عین حاکمیت دین اسلام و آموزه‌های الهی قرآن و سنت در جامعه است، پرچم اسلام در کل عالم برافراشته می‌شود؛ کتابی که به عنوان قانون اساسی بر دنیا حکومت می‌کند، قرآن است؛ قوانین جاری، متکی به متن اصیل اسلام است؛ مرزها برچیده می‌شود و در تمام کره زمین، حکومت واحدی تشکیل می‌شود.

ابی‌جارود از امام باقر عج نقل کرده که آن حضرت در تفسیر آیه مبارک **﴿الَّذِينَ إِن مَكَّانُهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾**^۱ فرمود:

«قَالَ هَذِهِ لِآلِ مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيِّ وَأَصْحَابِهِ يَمْلِكُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَ يَظْهَرُ الدِّينَ وَيَمِيتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَيَأْصَحَابِهِ الْبِدْعَ وَالْبَاطِلَ كَمَا أَمَاتَ السَّفَهَةَ الْحَقَّ حَتَّى لَا يَرَى أَثْرَ مِنَ الظُّلْمِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۲؛

۱. حج/۴۱.

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۵.



این آیه، اختصاص به آل محمد دارد؛ حضرت مهدی و اصحابش که خداوند آنها را مالک شرق و غرب می‌کند و دین را به وسیله او بر تمام ادیان پیروز می‌نماید؛ و باطل و دین‌های ساختگی را به همت او و یارانش از میان برمی‌دارد؛ چنان‌که پیش از ظهور او سفاهت و نادانی پرده بر روی حق و حقیقت کشیده است؛ به طوری عدالت گسترش می‌یابد که اثری از ظلم باقی نمی‌ماند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ و در اختیار خدا است عاقبت امور.

در روایت معتبر دیگر، امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریف **﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾**^۱ فرمود:

«يَحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْقَائِمِ بَعْدَ مَوْتِهَا يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَالْكَافِرِ مَيِّتٌ»^۲؛ خداوند زمین را به وسیله قائم علیه السلام دوباره زنده می‌کند؛ و منظور از مرگ اهل زمین، کفر اهل آن است؛ چون کافر مرده است؛ هرچند دارای حیات ظاهری و مادی باشد، ولی مرده متحرک است.

این سخن امام باقر علیه السلام کنایه از این است که گسترش عدالت مهدوی، جهان مرده به سبب ظلم را با عدل، حیات می‌بخشد. بر اساس این تفسیر حضرت، مرگ زمین به معنای کفر اهل آن است؛ و طبیعتاً احیای آن نیز به ایمان آوردن اهل آن خواهد بود؛ و احیای زمین توسط امام مهدی علیه السلام به معنای اتخاذ تدابیری است که به مؤمن شدن کافران بینجامد. این روایت، افزون بر این‌که به دعوت کافران به پذیرش آیین حق دلالت دارد و

۱. حدید/۱۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۶۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۲؛ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۴.



نشان‌دهنده گشوده بودن شاهراه سعادت در برابر گم‌شدگان وادی ضلالت است، از این حقیقت نیز پرده برمی‌دارد که کافران به دعوت حضرت پاسخ مثبت می‌دهند و مردگان با دم مسیحایی مقتدای مسیح، زنده می‌شوند.

در جامعه دینی، هدف کلان حکومت دینی همان اهداف بعثت انبیا؛ یعنی رسانیدن انسان به سعادت و کمال دنیوی و اخروی است. از این‌رو، به ابعاد جسمانی و روحانی، فردی و اجتماعی، و دنیوی و اخروی انسان‌ها توجه می‌شود. در حقیقت، هدف در این‌جا از همان جامعیت وحی برخوردار است.

در حکومت دینی، دولتمردان به تناسب مسؤولیت‌ها و شرایط اجتماعی، برای مجریان اوصاف و شرایطی وضع شده است. وجود این شرایط و صلاحیت‌ها برای مدیران ارشد همواره شدیدتر می‌شود و با وجود افراد واجد شرایط، دیگران حق جواز تصدی مقامات دولتی را ندارند؛ تا آن‌جا که رهبری دولت دینی مشروعیت و حقانیت خود را از رهگذر وجود همین صلاحیت‌ها و شرایط می‌گیرد که از جانب دین داده شده است. حکومتی که در سازوکار اجرایی‌اش، چیزی جز عدل حاکم نیست و برنامه فرهنگی‌اش، تربیت قلوب و استغنای روح بشر است، همان گمشده انسان است که طریق سعادت را برایش پیمودنی می‌سازد و زندگی دنیا و آخرت او را آباد می‌کند.

در حکومت دینی، اقبال مردم متدین به دولت دینی بسیار با اهمیت است. حکومت دینی، با مردمی بدون اعتقاد به دین، در عالم فرض و تصور ممکن است؛ ولی در واقعیت و میدان عمل نمی‌توان دولت دینی را بر شانه‌های ملتی بیگانه و غیرمعتقد به دین به پا داشت.



حکومت دینی، حکومتی است که نظام آن بر اساس احکام دین استقرار دارد و قوانینی که تصویب و اجرا می‌شود، الهام گرفته از احکام دینی است؛ به عبارت دیگر، در حکومت دینی خطوط و چهارچوب‌های کلی حکومت را دین تعیین می‌کند؛ هرچند مصادیق و خطوط جزئی روش‌های خاص حکومت، از طریق عقل، تجربه و دانش بشری تنظیم می‌شود. بنابراین حکومت اسلامی، فرعی از حکومت دینی است. حکومت اسلامی، حکومتی است که در آن اداره امور کشور و رسیدگی به مسائل جامعه مطابق دستورات و قوانین اسلام است. در حکومت اسلامی، حاکمیت بر انسان و جامعه از آن خدا است که به رسول و جانشینان برحق او داده شده است.

جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود:

«الدِّينُ وَالسُّلْطَانُ أَخَوَانِ تَوَاقُفَانِ لَا بَدَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ وَالدِّينُ أَسُّ وَالسُّلْطَانُ حَارِسٌ وَمَا لَا أَسَّ لَهُ مُنْهَدِمٌ وَمَا لَا حَارِسَ لَهُ ضَائِعٌ»؛ اسلام و سلطان دادگر (حاکم عادل) دو برادرند که هیچ یک اصلاح نمی‌شوند، مگر به وسیله دیگری: اسلام، اصل و اساس و پایه است و سلطان عادل، پاسدار آن است؛ بنایی که پایه و اساسی ندارد، ویران است؛ و چیزی که نگهبان ندارد، ضایع می‌شود.

۲. عدالت پیشه

بارزترین ویژگی و برجسته‌ترین وجهه حکومتی در سیره امام مهدی علیه السلام، عدالت‌ورزی آن حضرت است؛ به گونه‌ای که حکومت مهدوی

در میان مردم، بیش‌تر با ویژگی عدالت‌گستری و برقراری نظام مبتنی بر قسط و عدل در سراسر جهان شناخته می‌شود: «السَّلَامُ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَ الْعَدْلِ الْمُسْتَهْر»؛ سلام بر قیام‌کننده مورد انتظار و عدالت شناخته‌شده!

امام مهدی عج مظهر تام «قَائِمِ بِالْقِسْطِ» است و حکومت مهدوی، جلوه کامل عدالت و قسط خواهد بود. در جامعه مهدوی و موعود که به دنبال عدالت است نه غصب، توزیع عادلانه مناصب اجتماعی در رأس قرار می‌گیرد و به عنوان بُعد اصلی عدالت مطرح می‌شود. در این جامعه، مناصب و اختیارات اجتماعی بر اساس میزان تقرب اشخاص به خدا تقسیم می‌شود. در چنین جامعه‌ای، چون قرار است انسان به سعادت برسد، مقرب‌ترین انسان‌ها که توانایی ساختن جامعه مقربان را دارند، در قله مناصب اجتماعی قرار می‌گیرند. عدالت مهدوی در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قضایی و حقوقی، محقق خواهد شد. عدالت در بُعد سیاسی، توزیع عادلانه اختیارات و مناصب اجتماعی یا توزیع عادلانه قدرت را در بر می‌گیرد. عدالت در بُعد فرهنگی، شامل توزیع عادلانه آموزش و اطلاعات مناسب به مردم و رشد فضایل و ارزش‌ها را برای رسیدن به شکوفایی، شامل می‌شود. عدالت در بُعد اقتصادی، توزیع عادلانه ثروت و امکانات در جامعه را ناگزیر می‌سازد. عدالت حقوقی و قضایی، درمان ظلم‌هایی است که در جامعه بشری به وقوع می‌پیوندد.

عدالت مهدوی چنان است که ظلم و ستم را به کلی ریشه‌کن می‌کند و این از مختصات حکومت عدل مهدوی است. امام صادق علیه السلام فرمود:



«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ»؛^۱ چون قائم عج قیام کند، حکم به عدل می فرماید. در روزگار او ظلم و ستم برداشته می شود.

حضرت مهدی عج در اجرای عدالت تا آنجا پیش می رود که با استقرار حکومت عدل مهدوی، ظلم به طور کامل از صفحه زمین رخت بر بسته، محو می شود؛ به گونه ای در هیچ گوشه جهان، اثر و نشانه ای از ظلم دیده نمی شود؛ چنان که امام باقر علیه السلام فرمود: «حَتَّى لَا يَرَى أَثْرٌ مِنَ الظُّلْمِ»؛^۲ تا جایی که نشانی از ظلم وجود نخواهد داشت.

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:
«الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيَطْهَرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظُلْمٍ»؛^۳
او سراسر گیتی را از هر گونه جور و ستمی پاک می سازد.

وقتی از امام رضا علیه السلام درباره حضرت مهدی عج سؤال شد، فرمود:
«الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَطْهَرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيَقْدَسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا»؛^۴ چهارمین فرزند من زاده سیده کنیزان، خدای به دست وی زمین را از هر خلافتی پاک کند و از هر ستمی منزّه دارد؛ و اوست همان کسی که مردم در ولادتش

۱. اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۴۶۲؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۴۳.



شک کنند و او است که پیش از خروجش غیبت دارد؛ و چون خروج کند، زمین به نور او درخشان گردد و ترازوی عدالت میان مردم بگذارد و هیچ کس به دیگری ستم نکند.

هرگاه حاکم و دستگاه حکومت، قوانین مدنی، حقوقی و جزایی، و دستگاه‌های مختلف اجرایی و قضایی، برخاسته از حق و بر محور عدل قرار داشته باشند و بر اساس قسط عمل کنند، مردم نیز حق‌پذیر خواهند بود و بر پایه آن عمل خواهند کرد؛ و بدین سان، آیه **﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾**^۱ در بالاترین مصداق خود عملی خواهد شد و تمام جامعه، تحت رهبری کسی که خود مظهر تام **«قَائِمًا بِالْقِسْطِ»** است، قیام به قسط خواهد داشت.

بدیهی است مردمان و شهروندان این مدینه عدل و فضیلت، با اقتدا به امام خویش، در تحقق آن سهم بسزایی خواهند داشت و همان طور که مصداق کامل و نهایی آیه **﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَقِيبَةُ الْأُمُورِ﴾**^۲ در آن عصر تحقق می‌یابد؛ نماز که ستون دین است، به پا می‌گردد و زکات کاملاً پرداخت و امر به معروف و نهی از منکر با تمام ابعادش اجرا می‌شود؛ و ارتباط مؤمنان با خدا تحت عنوان **«اقامة نماز»** محکم می‌شود؛ و بخش‌های نیازمند و بی‌نیاز

۱. حدید/۲۵: «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی

حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.»

۲. «همان کسانی که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و

امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ و پایان همه کارها از آن خداست» (حج/۴۱).



جامعه انسانی و اسلامی، با پرداخت زکات به هم پیوند خواهند خورد. خوبی‌ها و زیبایی‌ها با امر به معروف، پیوسته مطرح می‌شود؛ و پلیدی‌ها و زشتی‌ها با نهی از منکر، از جامعه مهدوی رخت برمی‌بندد.

در این حکومت فضیلت‌پیشه و عدالت‌مدار، روشن است که سرنوشت دشمنان دین و جلوگیری و ویران‌گران مراکز نشر و ابلاغ و آموزش فرهنگ دین، جز گرفتاری به وعید عذاب و خواری نخواهد بود:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۱

در عصر حاکمیت فرهنگی دینی، آنچه معیار رفتار اجتماعی است، عدالت در همه عرصه‌ها است. همه بساط ظلم فرهنگی و اجتماعی، برچیده خواهد شد؛ و برقراری عدالت اجتماعی و بهره‌مندی عمومی از نیازهای ضروری و نیز تعالی روح بی‌نیازی در شهروندان حکومت مهدوی ﷺ از زیباترین جلوه‌های دینداری در عصر حاکمیت او است.

در حکومت عدل مهدوی، به ابعاد و عرصه‌های عدالت، در امور اقتصادی و رفع فقر و تبعیض، خلاصه نمی‌شود، بلکه اقامه قسط، شامل تمام عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، حقوقی و... خواهد شد.

در پرتو عدالت امام مهدی ﷺ، کارگزاران و حکمرانان و صاحب‌منصبان کلیدی، هرچه به مقام و منزلت اجتماعی بالاتری دست

۱. «کیست ستمکارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آن‌ها نمود؟! شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این کانون‌های عبادت شوند. بهره آن‌ها در دنیا فقط رسوایی است و در سرای دیگر، عذاب عظیم» (بقره/۱۱۴).



می‌یابند، برخورداری آن‌ها از امکانات و ثروت کمتر می‌شود؛ یعنی در حکومت مهدوی، تکیه زدن بر جایگاه‌های رفیع، همراه با زهد بیش‌تر است. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«يَبْعَثُ الْمَهْدِي إِلَى أَمْرَائِهِ بِسَائِرِ الْأَمْصَارِ بِالْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ»^۱؛ مهدی علیه السلام و ایان و فرمانداران خود را به شهرهای جهان اعزام می‌کند تا عدالت را در میان مردم به اجرا گذارند.

از این‌رو، هنگامی که نزد امام رضا علیه السلام سخن از ظهور قائم علیه السلام به میان می‌آید، ایشان می‌فرماید:

«وَمَا لِي تَأْسُ الْقَائِمِ إِلَّا الْعَلِيْظُ وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشْبُ»^۲؛ لباس قائم علیه السلام جز پارچه زبر و خشن و غذای او جز خوراک ناگوار نخواهد بود.

عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:
«يُقْسِمُ الْمَالُ بِالسَّوِيَةِ وَيَجْعَلُ اللَّهُ الْغِنَى فِي قُلُوبِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۳؛ مهدی علیه السلام مال و دارایی فراوانی را میان مردم به طور مساوی تقسیم می‌کند و خداوند در دل‌های آنان، روح استغنا و بی‌نیازی قرار می‌دهد.

براین اساس، مساوات، توزیع عادلانه ثروت و رفع تبعیض در میان مردم، از شاخصه‌های عدالت اقتصادی در زمان ظهور است. ابوسعید خدری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي... يَقْسِمُ الْمَالَ صِحَاحًا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَمَا صِحَاحًا قَالَ السَّوِيَةُ بَيْنَ النَّاسِ»^۴؛ به شما مژده آمدن مهدی علیه السلام را می‌دهم که در آینده در میان امت من برانگیخته می‌شود؛ او اموال را به نحو صحاح تقسیم

۱. حیاة الامام المهدي علیه السلام، ص ۲۹۲.

۲. الغيبة نعمانی، ص ۲۸۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۹.

۳. كشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۷۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

۴. الطرائف، ص ۳۵۱؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱.



می‌کند. شخصی پرسید: صحاح چیست؟ آن حضرت فرمود: توزیع یکسان دارایی میان مردم.

اجرای عدالت و مساوات، روحیه برادری اجتماعی را استحکام می‌بخشد و باعث می‌شود که همه احساس برابری کنند: «وَأَلْقَى الرَّأْفَةَ وَالرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَيُقْتَسِمُونَ بِالسَّوِيَةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَلَا يَعْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا»؛ رأفت و رحمت را بین مردم می‌افکند. پس نسبت به یکدیگر مواسات خواهند داشت؛ و مال را به تساوی تقسیم می‌کنند. بدین سبب، فقیر بی‌نیاز می‌شود و فاصله طبقاتی توانگر و ضعیف، از جامعه رخت برمی‌بندد.

تقسیم بالسویه، ناظر به تقسیم اموال عمومی و بیت‌المال است؛ از منابع زیرزمینی و اخماس و زکوات و... بیت‌المال مسلمین به دست می‌آید و در اختیار امام مهدی عج است. در آن زمان، بیت‌المال سرشار از اموال عمومی است و مال و ثروت عمومی فراوان می‌شود: «وَيَفِيضُ الْمَالُ فَيَضًا»؛ یعنی اموال در زمان امام زمان عج فیضان دارد و مثل چشمه می‌جوشد و پایان ندارد؛ و خزانه‌های دنیا در دست امام زمان عج است که هر چه بدهد، پایان ندارد. این‌ها را در میان مردم تقسیم می‌کند و به طور مساوی به اشخاص می‌دهد. قطعاً استحقاق افراد مراعات می‌شود و هر صاحب حقی به حقش می‌رسد تا تلاش‌ها و کوشش‌ها حرمت نهاده شود.

۱. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عج، ج ۲، ص ۲۴۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۵؛ معجم احادیث

الإمام المهدي عج، ج ۵، ص ۲۰۰.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.



این نعمت‌ها فقط برای نیکان نیست، بلکه نیک و بد، همه از این نعمت‌های بی‌پایان و خوان گسترده مهدوی استفاده می‌کنند و دادگری امام مهدی عج نیکان و بدان را به طور یکسان شامل می‌شود. بشر بن غالب از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«إِذَا قَامَ قَائِمُ الْعَدْلِ وَسِعَ عَدْلُهُ الْبِرَّ وَالْفَاجِرَ»؛^۱ آن‌گاه که برپاکننده عدل قیام کند، عدالتش، نیکوکار و فاجر را در بر می‌گیرد.

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا فَإِنَّهُ يَقْسِمُ بِالسَّوِيَةِ وَيَعْدِلُ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَالْفَاجِرِ»؛^۲ هنگامی که قائم ما عج قیام کند، مال را به طور مساوی و معادل، بین خلق الله تقسیم می‌کند؛ چه اشخاص صالح باشند و چه فاجر.

بدیهی است که ایجاد مساوات در جامعه و برقراری قسط قرآنی، احتیاج به افزایش ثروت و امکانات دارد که این مطلوب، در حکومت مهدوی با عمران و آبادانی زمین محقق خواهد شد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ حَكَمَ بِالْعَدْلِ... فَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِمَا لَبِثَ عَلَيْهِ لِشُمُولِ الْغِنَى جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ»؛^۳ مهدی عج به حکم داود و محمد میان مردم حکم می‌کند. در این هنگام، زمین گنج‌ها و برکات خود را آشکار می‌کند و به سبب توانگر شدن مردم، کسی نیازمند به صدقه و نیکی نمی‌یابد تا به او صدقه بدهد.

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۶۱؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۱.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ معجم الاحادیث الامام مهدی عج، ج ۱، ص ۲۴۰.



امام مهدی علیه السلام با گسترش عدالت، جهان مرده به سبب ظلم را حیات دوباره می بخشد. امام باقر علیه السلام در تائویل آیه شریف «اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها»^۱ می فرماید: «فيحييها الله بالقائم فيعدل فيها فتحيا الارض ويحيى اهلها بعد موتهم»^۲؛ خداوند زمین را به دست حضرت قائم عليه السلام زنده می کند. او در زمین به عدالت رفتار می کند؛ از این رو، زمین را با اجرای عدل زنده می گرداند، پس از آن که به سبب ظلم مرده است.

همچنین امام کاظم علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: «ليس يحييها بالقطر ولكن يبعث الله رجلا فيحيون العدل فتحيا الارض لحياء العدل»^۳؛ چنین نیست که خداوند زمین را با ریزش باران زنده کند، بلکه مردانی را برمی انگیزد که عدالت را زنده می کنند؛ و در نتیجه، زمین با احیای عدالت، زنده می شود.

فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «ان قائمنا اذا قام... ليدخلن عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحر والقر»^۴؛ مهدی عليه السلام آن گاه که قیام کند، عدالت را به درون خانه های مردم وارد می کند، همچنان که سرما و گرما وارد خانه ها می شود. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

«المهدي رجل من ودي... يملأ الارض عدلا كما ملئت جورا يرضى في خلافته اهل الارض و اهل السماء و الطير في الجو»^۵؛ مهدی عليه السلام مردی از فرزندان من

۱. حدید/۱۷.

۲. إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عليه السلام، ج ۱، ص ۹۳؛ ينابيع المودة، ج ۲، ص ۲۵۲؛ معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ۵، ص ۴۴۲.

۳. کافی، ج ۷، ص ۱۷۴؛ نور الثقلين، ج ۴، ص ۱۷۳.

۴. الغيبة نعماني، ص ۲۹۷؛ إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عليه السلام، ج ۲، ص ۲۳۵.

۵. كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام، ج ۲، ص ۴۶۹؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۰.



است. او زمین را از عدل و قسط پر کند، چنان‌که از ستم پر شده است؛ اهل زمین آسمان و مرغان هوا از خلافت او راضی هستند.

ابوسعید خدری از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود:
 «أَبْشِرُوا بِالْمَهْدِيِّ... يَمْلَأُ قُلُوبَ عِبَادِهِ عِبَادَةً وَيَسْعُهُمْ عَدْلُهُ»؛ شما را به آمدن مهدی ﷺ مژده می‌دهم، او دل‌های بندگانش را پر از حس بی‌نیازی می‌کند و دادگری‌اش همگان را فرا می‌گیرد.

پیامبر اکرم ﷺ درباره آثار و برکات عدالت مهدوی، فرمود:
 «يَتَنَعَّمُ أُمَّتِي فِي زَمَنِ الْمَهْدِيِّ نِعْمَةً لَمْ يَتَنَعَّمُوا قَبْلَهَا قَطُّ يَرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَلَا تَدْعُ الْأَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتِهَا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ»؛ امت من در زمان ظهور مهدی ﷺ چنان از نعمت‌های فراوان بهره‌مند خواهد شد که پیش از آن هرگز کسی از چنین نعمتی برخوردار نشده است؛ باران رحمت بر آنها فرو می‌ریزد و زمین گیاهانش را بر آنان آشکار می‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا حَرَّمَ عَلَيَّ كُلِّ ذِي كَنْزٍ كَنْزَهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَيَّ عَدُوَّهُ»؛ چون قائم ما قیام کند، هر گنجی را بر صاحب آن حرام می‌کند تا آن را به خدمت او آورد؛ و او آن گنج را در راه مبارزه با دشمنان به کار خواهد بست.

عدالت مهدوی به نیاز فردی، طبیعی و غریزی انسان نظر دارد و در مقابل هر خصلت طبیعی و غریزی، حقی را قائل است و عهده‌دار

۱. دلائل الإمامة، ص ۴۸۲.

۲. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۷۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۷؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۴۸؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۳.



پاسخ‌گویی به این حق طبیعی است. این سطح عدالت، زمینه‌ساز پرستش فردی و تسهیل‌کننده تحصیل پرستش فردی است؛ اما عدالت مهدوی در این سطح نمی‌ماند و به جامعه راه پیدا می‌کند؛ چراکه بر اساس انسان‌شناسی الهی بسیاری از استعدادهای آدمی در بستر جامعه رشد می‌یابد. عدالت مهدوی در این سطح هم باقی نمی‌ماند؛ بلکه سطحی دیگر از عدالت نیز در حکومت مهدوی محقق می‌شود؛ و آن، عدالت تاریخی است. در زمان حضرت با وقوع رجعت، بهترین خوبان تاریخ و بدترین بدان تاریخ سر از قبر برمی‌دارند؛ حضرت از اولیای طاغوت و جبهه تاریخی باطل، انتقام خواهد گرفت و عدالت قضایی را درباره آن‌ها اجرا خواهد کرد.

از نظر گستره و حیطة جغرافیایی، عدالت مهدوی، چنان فراگیر است که جهان با همه وسعتش در دایره حاکمیت عدل مهدوی در تمام ابعاد حقوقی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی قرار خواهد گرفت؛ و حکومت اسلامی به منطقه خاصی محدود نخواهد شد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه **﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾** فرمود:

«أَيُّ يَحْيِيهَا اللَّهُ بِعَدْلِ الْقَائِمِ عِنْدَ ظُهُورِهِ بَعْدَ مَوْتِهَا بِجَوْرِ أُمَّةِ الضَّلَالِ»؛ یعنی خداوند زمین را پس از مردن آن از ستمکاری پیشوایان و رهبران گمراهی، با دادگری قائم علیه السلام به هنگام ظهورش، دوباره زنده می‌سازد.



عدالت موعود در جامعه مهدوی به گونه‌ای زیبا و فرح‌بخش، گسترش می‌یابد که می‌توان جامعه مهدوی را تجلی حیات بهشتی در زمین دانست؛ حیات طیبه‌ای که جایگاه اوج قرب و چشیدن رضوان الهی است، و نمونه بی‌نظیر آن، در جامعه مهدوی نمود پیدا می‌کند.

۳. جهانی نگر

حکومت مهدوی، بر خلاف نظام‌های دیگر، منطقه‌ای و قاره‌ای نیست، بلکه رویکرد جهانی دارد و گستره آن همه کره خاکی و بلکه همه قلمروهای نفوذ انسان را در بر می‌گیرد.

مرکز حکومت حضرت مهدی علیه السلام در کوفه قرار دارد، اما قلمرو آن جهانی و فراگیر است. یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: خانه و قرارگاه مهدی علیه السلام کجاست؟ آن حضرت فرمود:

«دَارُ مُلْكِهِ الْكُوفَةُ وَ مَجْلِسُ الْحُكْمِ جَامِعُهَا وَ بَيْتُ مَالِهِ وَ مَقَسَمُ غَنَائِمِ الْمُسْلِمِينَ مَسْجِدُ السَّهْلَةِ وَ مَوْضِعُ خَلَوَاتِهِ الزَّكَاةُ الْبَيْضُ مِنَ الْغَرَبِينَ»؛ محل حکومت او کوفه خواهد بود و جایگاه قضاوت و حکمرانیش مسجد جامع کوفه. بیت‌المال و محل تقسیم غنیمت‌ها مسجد سهله، و جایگاه استراحت و خلوتگاه او در مکان ریگ‌های سفید نجف خواهد بود.

امام مهدی علیه السلام پس از پیروزی فرمان عدالت و آبادانی سراسری را صادر می‌کند تا همگان در سطح جهان از مواهب حکومت آن حضرت بهره‌مند گردند. امام صادق علیه السلام فرمود:



«يَفْرِقُ الْمَهْدِي أَصْحَابَهُ فِي جَمِيعِ الْبُلْدَانِ وَيَأْمُرُهُمُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَيَجْعَلُهُمْ حُكَّامًا فِي الْأَقَالِيمِ وَيَأْمُرُهُمُ بِعِمْرَانِ الْمُدُنِ»؛ مهدی اصحاب خویش را در تمامی شهرها می‌پراکند و آنان را به عدالت و احسان فرمان می‌دهد؛ آنان را حاکمان مناطق مختلف قرار داده، به آنان دستور می‌دهد که به آبادانی و سازندگی شهرها پردازند.

در عصر ظهور، همه جهان، تحت حکومت واحد اداره خواهد شد؛ و کارگزاران حکومتی آن حضرت، در همه جای عالم، به فرمان او مأمور خواهند بود که همه شهرها را آباد سازند و شیوه عدالت و احسان را حکم فرما کنند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«وَيَبْعَثُ الْمَهْدِي جُنُودَهُ إِلَى الْأَفَاقِ وَيَمِيتُ الْجُورَ وَأَهْلَهُ وَتَسْتَقِيمُ لَهُ الْبُلْدَانُ»؛ مهدی علیه السلام لشکرش را به اطراف جهان می‌فرستد و ظلم و اهلش را نابود می‌کند و مردمان کشورها، مطیع او می‌گردند.

دایره حکومت و قدرت امام مهدی علیه السلام شرق و غرب جهان را فرا می‌گیرد و خداوند به دست امام زمان علیه السلام، همه عالم را فتح می‌کند. در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام اسلام، هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت بر تمام ادیان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد.

۱. یوم الخلاص، ج ۲، ص ۶۵.

۲. الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر علیه السلام، ص ۱۳۷.

ابی جارود می گوید امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۱ فرمود:

«وَهَذِهِ الْآيَةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَالْمَهْدِي وَأَصْحَابُهُ يَمْلِكُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَيُظْهِرُ الدِّينَ وَيَمِيتُ اللَّهُ بِهِ وَأَصْحَابِهِ الْبِدْعَ الْبَاطِلَ كَمَا أَمَاتَ السَّفَهَ الْحَقَّ حَتَّى لَا يَرَى أَثَرَ لِلظُّلْمِ»؛ این آیه تا آخر، در شأن آل محمد علیهم السلام نازل شده است و حضرت مهدی علیه السلام و اصحابش که خداوند آنان را مالک و حاکم بر شرق و غرب جهان خواهد کرد و دین را به وسیله او بر تمام ادیان پیروز می نماید؛ و باطل و دین های ساختگی را به همت او و یارانش از میان برمی دارد؛ چنان که پیش از ظهور او سفاقت و نادانی پرده بر روی حق و حقیقت کشیده است؛ به طوری عدالت گسترش می یابد که اثری از ظلم باقی نمی ماند.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ تَطْوِي لَهُ الْأَرْضُ وَتُظْهِرُ لَهُ الْكُنُوزَ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَيُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۲؛ قائم ما منصور به رعب است و مؤید به نصر؛ زمین برای او درنوردیده شود و گنج های خود را ظاهر سازد، و سلطنتش شرق و غرب عالم را فرا گیرد؛ و خدای تعالی به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره گرداند، گرچه مشرکان را ناخوش آید.

۱. حج/۴۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱.



ابوبصیر می گوید محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم:

«یا ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ ثُمَّ يَظْهَرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَفْتَحُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»؛ ای فرزند رسول خدا صلوات الله علیه آیا قائم از شما اهل بیت است؟ فرمود: ای ابوبصیر! او پنجمین فرزند پسر موسی (امام کاظم) و فرزند بانوی کنیزان عالم است؛ غیبتش چندان طولانی گردد که اهل باطل دچار تردید شوند. سپس خداوند او را ظاهر کند و شرق و غرب جهان را به دست او بگشاید.

حضرت مهدی عجل الله فرجه بر همه امور اشراف دارد، گویی همه دنیا را می بیند؛ زیرا اگر از همه اطراف و اکناف جهان باخبر نباشد، حکومت عادلانه بر همه عالم ممکن نیست: «إِنَّهُ إِذَا تَنَاهَتْ الْأُمُورُ إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ مَنْخَفِضٍ مِنَ الْأَرْضِ وَخَفَّضَ لَهُ كُلَّ مُرْتَفِعٍ مِنْهَا حَتَّى تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ رَاحَتِهِ فَأَيْكُمْ لَوْ كَانَتْ فِي رَاحَتِهِ شَعْرَةٌ لَمْ يَبْصُرْهَا»؛ هنگامی که امور و کارهای جهان به صاحب این امر عجل الله فرجه برسد و به او منتهی شود، خداوند هر نقطه پستی از این زمین را برای او بالا می آورد و هر نقطه مرتفع را پست می کند (پیدا است که مراد این نیست که زمین مسطح می شود و از کروی بودن در می آید، بلکه با امکانات قوی علمی و صنعتی، همه جهان زیر پوشش و در معرض دید امام زمان قرار می گیرد) تا آنجا که کل دنیا به مثابه کف دست

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.



انسان می‌شود؛ آن‌گاه کدام یک از شما است که اگر مویی در کف دستتان باشد، آن را نبیند؟!

۴. جامعه‌پرور

جامعه‌پذیری و جلب رضایت عموم مردم، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های حکومت‌ها است. از این نظر، یکی از ویژگی‌های برجسته حکومت مهدوی، مردمی بودن و جامعه‌پذیری بی‌نظیر آن است. از این‌رو، گرچه در استقرار جامعه موعود، نقش کرامت الهی و دست اعجاز ولی خدا نقش اساسی دارد، اراده‌های انسانی نیز در پذیرش ولایت حضرت و برقراری جامعه مهدوی نقش خواهند داشت؛ و چون حکومت مهدوی براساس ارزش‌های دینی استوار است و مبنای مناسبات در آن بر اساس ایثار، انفاق، قناعت، زهد و... است، طبیعی است که مردم نیز با مشاهده این حقایق، از جان و دل، پذیرای آن خواهند بود؛ چنان‌که رسول خدا ﷺ فرمود:

«يَأْوِي إِلَى الْمَهْدِيِّ أُمَّتُهُ كَمَا تَأْوِي النَّحْلُ إِلَى يَعْسُوبِهَا»؛ یعنی مردم از روی علاقه به مهدی ﷺ روی می‌آورند همان‌گونه که زنبور عسل بر محور ملکه خود گرد می‌آیند.

از این‌رو، در روایات، یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد حکومت جهانی امام مهدی ﷺ محبوبیت فراگیر آن یاد شده است؛ به گونه‌ای که همه موجودات اعم از زندگان و مردگان، ذوی‌العقول و غیرذوی‌العقول، آسمانیان و زمینیان، و در یک کلام، خالق و مخلوق او را دوست دارند و به حکومت او راضی و خشنود می‌شوند؛ و دست‌کم درباره انسان‌ها این نکته مسلم



است که عملکرد حضرت و اقامه قسط و عدل جهانی باعث می‌شود تا همه از آن حضرت راضی باشند و به ایشان عشق بورزند.

روایات در باب محبوبیت مردمی حضرت مهدی عج فراوان است که برای نمونه به چند موارد اشاره می‌گردد:

حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي... يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْراً يَرْضَى بِخِلَافَتِهِ أَهْلُ

السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرِ فِي الْجَوِّ»؛ مهدی از فرزندان من است؛ او چنان زمین را پر از عدل و داد کند که ساکنان آسمان‌ها و زمین و پرندگان هوا همگی به خلافت و حکومت او راضی می‌شوند (و با طیب نفس آن را می‌پذیرند و بدان گردن می‌نهند و از آن اطاعت می‌کنند؛ نه این‌که با اکراه و اجبار و به زور سرنیزه، در ظاهر، آن‌ها را به کرنش وادار کند).

در حدیث دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَفْرَحُ بِهٖ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ وَ الْوُحُوشُ وَ الْحَيْتَانُ فِي الْبَحْرِ»؛^۱ به

وسیله او، ساکنان آسمان و زمین و پرندگان و حیوانات وحشی و ماهیان دریا، همه خوشحال و از آمدن او همه شادمان می‌شوند.

ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«وَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ مَيِّتٌ إِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ تِلْكَ الْفَرَحَةُ فِي قَبْرِهِ وَ ذَلِكَ حَيْثُ يَتَزَاوَرُونَ فِي

قُبُورِهِمْ وَ يَتَبَاشَرُونَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ»؛^۲ هیچ مرده‌ای باقی نمی‌ماند، مگر این‌که آن

۱. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۸۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۱.

۲. الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر عج، ص ۱۴۲؛ منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر عج، ص ۴۷۲.

۳. الغیبة نعمانی، ص ۳۱۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵.



خوشحالی در قلب او داخل می‌شود و در جهان برزخ و خانه‌های قبرشان، به دیدار یکدیگر رفته، به یکدیگر مژده می‌دهند که قائم آل محمد علیهم‌السلام قیام کرده است (آری آنها در جهان برزخ زنده‌اند و از اوضاع و احوال این جهان مطلعند، ولی ما از آنها اطلاعی نداریم).

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده که فرمود:

«أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَزَلَّالٍ فِيمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ»؛ شما را به آمدن مهدی علیه‌السلام بشارت می‌دهم که در میان امت من ظهور خواهد کرد، در حالی که مردم دچار اختلاف و دگرگونی‌اند؛ پس او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است. او کسی است که ساکنان آسمان و زمین، از او خشنود می‌شوند.

جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:

«كَأَنِّي بِأَصْحَابِ الْقَائِمِ وَقَدْ أَحَاطُوا بِمَا بَيْنَ الْخَافِقِينَ فَلَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ حَتَّى سَبَّاحُ الْأَرْضِ وَسَبَّاحُ الطَّيْرِ يَطْلُبُ رِضَاهُمْ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَفْخَرُ الْأَرْضُ عَلَى الْأَرْضِ وَتَقُولُ مَرَّيَ الْيَوْمَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ علیه‌السلام»؛ گویا یاران قائم علیه‌السلام را می‌بینم که به سراسر زمین، از مشرق تا مغرب احاطه کرده‌اند و همه چیز در فرمان آنها است تا درندگان زمین و پرندگان درنده، خشنودی آنها را در هر باره می‌جویند تا جایی که زمینی به زمین دیگر می‌بالد و می‌گوید امروز یکی از یاران قائم بر من گذشته است.

۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۴۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۴.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۳.



محبوبیت مردمی نظام مهدوی، سبب اعتماد متقابل و پیوند عاطفی میان مردم و حکومت می‌شود به گونه‌ای که میان مردم و کارگزاران نظام دربان و واسطه‌های تشریفاتی وجود نخواهد داشت، حکومت مهدوی، بر پایه عواطف ایمانی مردم استوار است و این مهم‌ترین تفاوت نظام الهی با نظام‌های طاغوتی و استکباری است. هرگاه حکومت بر بنیان زور و قدرت متکی باشد و مردم از ترس جان و مال و آبرویشان در برابر حاکم مجبور به تمکین باشند، نه ماندگار است و نه ارزش دارد؛ زیرا در جهان وحش و حیوانات جنگلی هم ضعیف از قوی می‌ترسد و در برابر او تسلیم می‌شود. ولی اگر رابطه قلبی و معنوی برقرار باشد و حاکم از صمیم قلب امت را دوست داشته باشد و در صدد اصلاح امور آنان برآید و امت هم از عمق باطن او را دوست داشته باشند و رابطه عشق و محبت و صفا و وفا میان آن‌ها حاکم باشد، این رابطه، با ارزش خواهد بود. حکومت بر جان‌ها و قلب‌ها مهم است؛ وگرنه حکومت بر بدن‌ها با سرنیزه نیز میسر است. با چنین نگرشی، نقش و جایگاه مردم در مدینه فاضله مهدوی کاملاً دگرگون می‌شود؛ زیرا در نظام مردمی و محبوب مهدوی که بر خواسته از گرایشات ایمانی، فطری و عاطفی مردم است، مردم با شیفتگی و درایت، از رهبر و امام معصوم علیه السلام پیروی می‌کنند و با تمام وجود در حمایت و یاری او تلاش می‌نمایند. این حضور فعال و متعهدانه، زمینه‌ای شکوفایی و سعادت همگانی را فراهم می‌کند.



۵. امنیت گرا

از دیگر ویژگی‌های بسیار مهم حکومت عدل جهانی امام مهدی علیه السلام که در قرآن و احادیث بر آن تأکید شده، مسأله امنیت است. حکومت مهدوی، چون یک حکومت عدل‌محور و دارای مقبولیت مردمی است، امنیت مثال‌زدنی‌ای به جامعه بشری هدیه خواهد داد.

در پرتو حکومت عدالت‌گستر مهدوی، جامعه عصر ظهور، از نعمت امنیت و آسایش فکری بهره‌مند خواهد شد. در آن زمان، امنیت از جمیع جهات در حد اعلا تأمین است: امنیت مالی، امنیت جانی، امنیت آبرویی، امنیت فکری و فرهنگی، امنیت اقتصادی، امنیت اعتقادی، امنیت نظامی، امنیت روحی و روانی، امنیت اجتماعی و... آرامش خاطر بر آن جامعه، حکم‌فرما است و مرزهای امنیت انسان‌ها تهدید نمی‌شود و آنان در کمال آرامش و صلح و صفا به زندگی مشغول خواهند بود.

عدالت و امنیت از برترین و مقدم‌ترین نعمت‌ها و دستاوردهایی است که امام مهدی علیه السلام به بشریت در فراخنای گیتی، هدیه خواهد داد. از این نظر، می‌توان طعم شیرین امنیت را از آثار عدالت فراگیر حکومت مهدوی برشمرد؛ زیرا در هر عصری اثری از امنیت نسبی مشاهده می‌شود، اما امنیت مطلق که عقاید، ایمان، جان، مال و ناموس مردم از گزند هر ضرر و اضرائی در امان باشد، آرزوی دیرینه‌ای است که تنها در پرتو حکومت مهدوی نصیب جامعه بشری خواهد شد؛ همان امنیت فراگیری که خداوند وعده داده است:



﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۱؛ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، چنان‌که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند.»

روایاتی که در تفسیر این آیه شریف وارد شده، منظور آیه را عصر ظهور حضرت مهدی عج دانسته است؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

«نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَ أَصْحَابِهِ»^۲؛ این آیه در شأن حضرت قائم عج و یاران او نازل شده است.

در این آیه سخن از تبدیل خوف مؤمنان و نگرانی آنان به امنیت است که در سایه حکومت و خلافت صالحان، این امنیت مطلق تأمین می‌شود؛ البته امنیت هدف نیست، بلکه مقدمه‌ای است برای این‌که انسان‌ها با خاطری آسوده خدای یکتا را پرستند و هیچ چیز را شریک او در عبادت قرار ندهند.

۱. نور/۵۵.

۲. الغيبة نعمانی، ص ۲۴۰؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴؛ معجم احادیث الامام المهدی عج، ج ۵، ص ۲۸۲.



امنیت خاطر از هر جهت، از ارکان یک زندگی سالم و انسانی است؛ و حد اعلاى آن به دور از هر کم‌وکاستی در آن زمان بروز و ظهور خواهد کرد و امنیت و آرامش خاطر در جمیع جهات زندگی به ارمغان خواهد آمد. در دولت کریمه مهدوی، شهروندان آن از هر ستمی در امانند؛ چنان‌که در پرتو این عدالت دشمنی‌ها به دوستی، نزاع‌ها به صلح، و کینه‌ها به محبت بدل می‌شود. صفا و مهر نه‌تنها میان بشر بلکه بین حیوانات نیز شایع می‌شود؛ و میوه شیرین امنیت عمومی، محصول عدالت‌گستری حکومت مهدوی علیه السلام خواهد بود.

احساس امنیت، چنان فراگیر و باثبات است که همه راه‌ها امن می‌شود. دامنه قسط و داد حضرتش امنیت و ثبات را در تمام شؤون زندگی انسان‌ها حاکم می‌سازد؛ آن‌چنان‌که بانویی به‌تنهایی فاصله عراق تا سوریه را با تمام ملزومات خویش طی می‌کند، بی‌آن‌که از تعرض انسان یا حیوانی هراسی به دل راه دهد؛ یا کسی یا چیزی به او تعرضی روا دارد.

در این زمینه امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«لَوْ قَدَّ قَامَ قَائِمُنَا لَا نَزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَلَا أُخْرِجَتِ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَلَذَهَبَتِ الشَّحَنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ وَاصْطَلَحَتِ السَّبَاعُ وَالْبَهَائِمُ حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرَأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى النَّبَاتِ وَعَلَى رَأْسِهَا زِينَتُهَا لَا يَهَيِّجُهَا سَبُعٌ وَلَا تَخَافُهُ»؛

چون قائم ما قیام کند، کینه‌ها از دل‌ها بیرون رود و حتی درندگان نیز با هم سازگاری کنند؛ امنیت چنان فراگیر شود که زنی همراه با زیورآلات خود، از



عراق تا شام سفر کند، بدون این که هیچ دغدغه و نگرانی از خطر داشته باشد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ وَأَمِنَتْ بِهِ السُّبُلُ»؛^۱ آن گاه که

قائم قیام کند، به عدالت حکم راند؛ و در زمان او، ستم رخت بر بندد و به واسطه او، راهها ایمن شود.

در عصر ظهور، همه اقوام و ملل و فرد فرد انسانها بدون هیچ گونه تبعیض و گزینشی، طعم شیرین عدالت و امنیت مهدوی را خواهند چشید. بشر و تمام ساکنان و جنبندگان آسمانها و زمین، با آغوشی باز و خشنودی، بدین حکومت تن خواهند داد. قریه و شهر امن قرآنی و الهی در سایه عدالت گستری حضرت مهدی علیه السلام محقق خواهد گردید و جانشینی زمین به صالحان و پارسایان خواهد رسید و ایمان به عنوان سرچشمه اصلی امنیت، بر قلبها و جانها طمأنینه و آرامش را حکم فرما خواهد ساخت.

امنیت در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام، امنیتی غالب بر عدالت و در سایه شمشیر، سرکوب و خودکامگی و اجبار نیست، بلکه بر رویکرد و مشی الهی و انسانی استوار است و از مشروعیت، مقبولیت و حقانیتی مبتنی بر رضایت و پذیرش کامل مردم سود می برد. همین امر به جذب بیش تر قلبهای مردم به سوی امام عصر و نهضت جهان شمول ایشان خواهد انجامید و حتی بدکاران نیز راه خوبی و رستگاری در پیش خواهند گرفت؛

۱. اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۶۲؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲،



و حیات سیئه بشری، جای خود را به حیات طیبه و حسنه خواهد داد؛ و ترس و هراس و ناامنی و بی‌عدالتی جای خود را به آرامش و قسط و عدل خواهد داد.

ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

«يَأْوِي إِلَى الْمَهْدِيِّ أُمَّتُهُ كَمَا تَأْوِي النَّحْلُ إِلَى يَعْسُوبِهَا يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا حَتَّى يَكُونَ النَّاسُ عَلَى مِثْلِ أَمْرِ هِرِّ الْأَوْلَى لَا يَوْقُظُ نَائِمًا وَلَا يَرِيْقُ دَمًا»؛^۱ امت اسلامی به مهدی عجل الله فرجه مهر می‌ورزند و به سویش پناه می‌برند، آن‌چنان‌که زنبوران عسل به سوی ملکه خود پناه می‌برند. عدالت را در پهنه گیتی می‌گستراند و صفا و صمیمیت صدر اسلام را به آن‌ها باز می‌گرداند؛ خفته‌ای را بیدار نمی‌کند تا مزاحم آسایش کسی شود و خونی را به ناحق نمی‌ریزد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مبارک «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا»^۲ فرمود:

«فَمَنْ بَايَعَهُ وَدَخَلَ مَعَهُ وَمَسَّحَ عَلَى يَدِهِ وَدَخَلَ فِي عَقْدِ أَصْحَابِهِ كَانْ آمِنًا»؛^۳ یعنی هر کس با او بیعت کند و در سلک پیروان او باشد، از ذلت و خواری و تیره‌بختی دنیا و آخرت ایمن خواهد بود.

بنابراین در جامعه‌ای که حق مظلوم بازستانده نشود و صاحبان زر و زور مانعی را بر سر راه کام‌جویی‌های خود نبینند، امنیت اجتماعی و فراگیر، رؤیایی است که تعبیر روشنی نخواهد داشت؛ زیرا ناامنی، ظلم، و تجاوز و تعدی، آفات ویرانگر اجتماعی است که محصول بی‌عدالتی است. در

۱. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۷۱.

۲. آل عمران/۹۷.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۱.



حکومت عدل مهدوی، اثری از ناامنی و ظلم و تجاوز نخواهد ماند. در عصر ظهور او عدالت به شکل همه‌گیر اجرا می‌شود، به گونه‌ای که همه از شهروندان دولت جهانی مهدوی، از امنیت و عدالت بهره‌مند می‌شوند؛ چراکه حق‌جویان امت نبوی هم که با آن وجود گرامی بیعت کرده و به برکت او از کمال عقل و روح استغنا برخوردار شده‌اند، عادلانه رفتار خواهند کرد و هم امنیت مدینه مهدوی را پاس خواهند داشت.

د) کارکردها

نظام مهدوی، در ابعاد اخلاقی، تربیتی، علمی، تکنولوژیکی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، امنیتی و... کارکردهای حیرت‌انگیزی دارد که سبب جهش فوق‌العاده و دگرگونی خیره‌کننده در بخش‌های مختلف زندگی می‌شود؛ و این کارویژه‌ها، از اختصاصات دولت مهدوی است که در هیچ دولت دیگری مشابه آن یافت نمی‌شود.

روایات بسیاری در این زمینه وارد شده است که گوشه‌هایی از کارویژه‌های نظام عدل جهانی مهدوی را برشمرده است؛ در این جا به برخی از آن اشاره می‌شود.

۱. احیای دین

مهم‌ترین کارکرد نظام مهدوی که ریشه و اساس دیگر تحولات بنیادین شمرده می‌شود، احیای دین و تحقق کامل احکام اسلامی و بازگشت جامعه به آموزه‌های اصیل دین و قرآن است. از این نظر، نظام مهدوی، نقطه عطف تاریخ بشر به آموزه‌های قرآن شمرده می‌شود. از این رو، در برخی روایات از آن حضرت به عنوان مُجدِّد و احیاگر اسلام یاد شده است.



امیرمؤمنان علیه السلام نظام مهدوی را نقطه عطف بازگشت جامعه به حقیقت قرآن، معرفی کرده، می فرماید:

«يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهَدَى إِذَا عَطَفُوا الْهَدَى عَلَى الْهَوَى وَيُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»؛^۱ او با محور قرار دادن قرآن، دیدگاهها و خواسته‌های افراد را به سوی قرآن جلب کرده، با محک قرآن می‌سنجد، آن‌گاه که مردم قرآن را مستمسک و محملی برای پندارها و توجیه خواسته‌ها و تمایلات خود قرار داده‌اند.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَهَدَاهُمْ إِلَى أَمْرٍ قَدْ تَنَزَّ وَضَلَّ عَنْهُ الْجُمُهورُ وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيّاً لِأَنَّهُ يُهْدِي إِلَى أَمْرٍ مَضْلُوعٍ عَنْهُ وَسُمِّيَ الْقَائِمُ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ»؛^۲ چون قائم علیه السلام قیام کند، مردم را از نو به اسلام دعوت می‌فرماید؛ و به امری که کهنه شده و اکثر مردم از آن گمراه مانده‌اند، هدایت می‌کند؛ و او بدان جهت مهدی علیه السلام نامیده شده است، چون به چیزی هدایت می‌کند که فراموش شده است؛ و او را از آن جهت قائم علیه السلام می‌نامند که قیام به حق می‌کند.

آن حضرت در سخن دیگر، درباره احیای دینی امام مهدی علیه السلام فرمود:

«يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَيَهْدِي مِمَّا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً»؛^۳ همان کاری که رسول خدا صلى الله عليه وآله انجام داد، انجام

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۵۴۹؛ میزان الحکمة، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۸۴؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۵.

۳. الغيبة نعمانی، ص ۲۳۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۶۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳.



می‌دهد؛ و برنامه‌های نادرست پیشین را ویران می‌سازد و اسلام را نوسازی می‌کند؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عادات جاهلیت را ویران ساخت. بدیهی است که مراد از تجدید اسلام، در این گونه روایات، آیین تازه و راه و روش جدیدی غیر از اسلام نیست، بلکه احیای دوباره احکام و ارزش‌های فراموش‌شده آن است؛ زیرا همان‌گونه که تمامی ائمه علیهم السلام از سنت و سیرتی واحد برخوردار بوده‌اند و شیوه زندگی همه امامان معصوم علیهم السلام بر پایه سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استوار بوده است، دین و سیره حضرت مهدی علیه السلام نیز چیزی جز همان دین و سیره جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد بود.^۱

۲. عدالت‌گستری

از دیگر کارویژه‌های مهم نظام مهدوی، گسترش عدالت در جامعه و برچیدن بساط ظلم و ستم است. کارکرد عدل‌گرایانه نظام مهدوی به دلیل تأثیر مستقیم آن در شؤون مختلف حیات اجتماعی و شیرینی میوه عدالت در ذائقه مردم، چنان مهم و پرجاذبه است که سایر کارکردهای دولت مهدوی، تحت الشعاع آن قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که مأموریت اصلی امام مهدی علیه السلام، تحقق و گسترش عدالت در جهان، معرفی شده و دولت مهدوی به عنوان دولت «عدالت‌گستر» شناخته می‌شود: «السَّلَامُ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَالْعَدْلُ الْمُسْتَهَرَّ»؛ سلام بر قیام‌کننده مورد انتظار و عدالت شناخته‌شده!

۱. آخرین منجی، ص ۲۸۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱.



امام صادق علیه السلام درباره خصیصه عدالت‌ورزی و ظلم‌ستیزی حکومت مهدوی فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ»؛^۱ چون قائم علیه السلام قیام کند، به عدل حکم کرده و ظلم و ستم را برمی‌دارد.

حضرت مهدی علیه السلام در اجرای عدالت تا آنجا پیش می‌رود که با استقرار حکومت عدل مهدوی، ظلم به طور کامل از صفحه زمین رخت بر بسته، محو می‌شود؛ به گونه‌ای که در هیچ گوشه جهان، اثر و نشانه‌ای از ظلم دیده نمی‌شود؛ آن گونه که امام باقر علیه السلام فرمود:

«حَتَّى لَا يَرَى أَثْرَ مِنَ الظُّلْمِ»؛^۲ تا جایی که نشانی از ظلم وجود نخواهد داشت.

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيَطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظُلْمٍ»؛^۳

او سراسر گیتی را از هرگونه جور و ستمی پاک می‌سازد.

امام رضا علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

«فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا»؛^۴ چون خروج کند، زمین به نور او درخشان گردد و ترازوی عدالت میان مردم بگذارد و هیچ کس به دیگری ستم نکند.

۱. اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۴۶۲؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۴۳.



بشر بن غالب از امام حسین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُ الْعَدْلِ وَسِعَ عَدْلُهُ الْبَرَّ وَالْفَاجِرَ»؛^۱ آن گاه که برپاکننده عدل قیام کند، عدالتش، نیکوکار و فاجر را در بر می گیرد.

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا فَإِنَّهُ يَقْسِمُ بِالسَّوِيَةِ وَيَعْدِلُ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَالْفَاجِرِ»؛^۲ هنگامی که قائم ما علیه السلام قیام کند، مال را به طور مساوی و معادل بین خلق الله تقسیم می کند؛ چه اشخاص صالح بوده باشند و چه فاجر.

فضیل بن یسار می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ... لِيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَدْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرَّ وَالْقُرَّ»؛^۳ مهدی علیه السلام آن گاه که قیام کند، عدالت را به درون خانه های مردم وارد می کند، همچنان که سرما و گرما وارد خانه ها می شود.

در نظام مهدوی، آنچه معیار رفتار اجتماعی است، عدالت در همه عرصه ها است؛ عرصه های عدالت گستری حکومت مهدوی، شامل تمام شؤون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، حقوقی و... خواهد شد. برچیدن تمام بساط ظلم فرهنگی و اجتماعی و برقراری عدالت اجتماعی و بهره مندی عمومی از نیازهای ضروری و نیز تعالی روح بی نیازی در شهروندان، از زیباترین جلوه های حکومت مهدوی علیه السلام در عصر ظهور است. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۶۱؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۱.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳. الغيبة، نعمانی، ص ۲۹۷؛ إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۵.



«يَبْعَثُ الْمَهْدِيَّ إِلَى أُمَّرَائِهِ بِسَائِرِ الْأَمْصَارِ بِالْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ»؛ مهدی علیه السلام و الیان و فرمانداران خود را به شهرهای جهان اعزام می‌کند تا عدالت را در میان مردم به اجرا گذارند.

۳. رشد عقلانی

ارتقای سطح عقلانیت اجتماعی و نهادینه شدن فرهنگ عقل‌گرایی و خردورزی در جامعه، از دیگر دستاوردهای نظام مهدوی است. در عصر ظهور، با عنایت خاص خداوندی، عقول جمعی بشر تحت اشراف حضرت مهدی علیه السلام کامل می‌شود. امام باقر علیه السلام درباره رشد عقلانیت جمعی در عصر ظهور فرمود:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهَا أَخْلَاقَهُمْ»^۱؛

هنگامی که قائم ما قیام کند، دست خود را (کنایه از عنایت و اشراف حضرت) بر سر بندگان قرار می‌دهد، پس خرد مردم زیاد شده و فهم آنان کامل می‌گردد.

در نظام مهدوی، رشد عقلی و شعور جمعی، بالا می‌رود تا جامعه بشری ظرفیت درک معارف والای دینی را داشته باشد. ارتقای سطح فهم و ادراک جمعی، سبب می‌شود مردم دنیا پیام نجات‌بخش اسلام را درک کنند و به امام معصوم روی آورند.

۱. حیات الامام المهدی علیه السلام، ص ۲۹۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۵؛ کمال الدین، ص ۶۷۵.



در حکومت مهدوی، نه تنها خردها کامل می‌شود بلکه بر هوش و دانش و جمیع شؤون زندگی بشر، عقل حاکم می‌شود؛ و در سایه حکومت عقل، همه امکانات در مسیر خیر و صلاح و رفاه و سعادت جامعه انسانی به کار گرفته می‌شود. این از هنرهای بزرگ امام عصر علیه السلام است که خردها را از زندان حصار هوس‌ها و تمایلات آزاد می‌کند و آنها را حاکم بر سرنوشت انسان‌ها قرار می‌دهد و انسان‌های آن عصر، همه خردمند و اهل اندیشه می‌شوند و از اقدام قبیح و زشت و ناپسند مغایر عقل، اجتناب می‌کنند.

شکوفایی عقلانیت در عصر ظهور، هماهنگ با تعلیمات و حیانی و محوریت آموزه‌های دین، یعنی عقلانیت آخرت‌گرا و ارزش‌محور است. همان طور که پیامبران هرگز به گناه دعوت نمی‌کنند، عقل هم هرگز به گناه دعوت نمی‌کند؛ زیرا عقل جز به راستی و درستی و پاکی و حسن نیت، دعوتی ندارد. از این رو، در حکومت دین‌مدار مهدوی، عقلانیت و فرزاندگی، با عبودیت و بندگی خدای متعال، مفهوم پیدا می‌کند. به همین دلیل، وقتی از امام صادق علیه السلام درباره عقلانیت و خردورزی سؤال شد: «مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»؛ عقل چیست؟ حضرت فرمود: عقل آن است که انسان به وسیله او خدا را بپرستد و بهشت جاویدان را کسب کند.

سپس راوی پرسید: «فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النَّكَرَةُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ»؛ پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ حضرت فرمود: آن نیرنگ است؛ آن شیطنت است؛ چیزی شبیه عقل، که عقل نیست.



۴. جهش علمی

پیشرفت فزاینده علمی جامعه بشری در عصر ظهور، به اوج کمال خود می‌رسد و بشریت با نیروی علم و فناوری‌های حیرت‌انگیز، برای تحقق جامعه آرمانی، پله‌های تکامل مادی و معنوی را می‌پیماید. عصر نورانی حکومت مهدوی عج در حقیقت، دوران شکوفایی و توسعه همه‌جانبه زندگی بشر است.

در این دوره طلایی، دانش تجربی، دستاوردهای فوق‌العاده‌ای را برای بشریت به ارمغان می‌آورد و اسرار و رموز شگفت‌انگیزی را آشکار می‌سازد و به حقایق عجیبی دست می‌یابد. جامعه عصر ظهور، در پرتو هدایت‌ها و راهنمایی‌های امام مهدی عج در اثر رشد عقلی و پیشرفت علمی، در پهنه بیکران دانایی گام می‌گذارد.

در نظام مهدوی، جهش علمی و ترقی حداکثری بشر، پیش‌بینی شده است؛ به گونه‌ای که علوم بشری از آغاز تا کنون، با تمام تکامل فزاینده خود، در برابر آن بسیار اندک و ناچیز است. با ظهور خورشید حکومت مهدوی، فکر و اندیشه بشر شکوفا می‌شود و درخت سعادت انسان به بار می‌نشیند. در آن عصر، در پرتو دین واحد و تحت امامت و ولایت آخرین حجّت الهی، بشریت به گونه‌ای رشد می‌کند که قله‌های بلند فرهنگ و دانش را مسخر می‌سازد و به تمام بیست و هفت درجه علوم دست می‌یابد؛ در حالی که قبل از آن، بشر با تمام پیشرفت علمی‌اش، خواه با چراغ وحی یا ابزار تجربه، به بیش از دو درجه آن دست نمی‌یابد.



امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخُمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا قَبَّتْهَا فِي النَّاسِ وَضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يُنْتَهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ حَرْفًا»؛ دانش، بیست و هفت حرف دارد (کنایه از بیست و هفت درجه و شاخه) و تمامی آنچه پیامبران آورده و بشر تا زمان ظهور بدان دست می‌یابد، دو حرف بیش نیست؛ اما وقتی قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را نیز آشکار کرده، میان مردم منتشر می‌کند؛ آن‌گاه به ضمیمه آن دو حرف، حلقه تکامل علمی کامل می‌شود.

در این حدیث، مراد از «علم» صرفاً علوم حسّی و تجربی نیست بلکه شامل علوم دینی انبیا علیهم السلام نیز می‌شود و همه دانش‌های معرفتی را در بر می‌گیرد. بر اساس این حدیث، درصد فهم دینی بشر امروز نسبت به بشر عصر ظهور، تفاوت دو در برابر بیست و هفت خواهد بود.

پیشرفت همه‌جانبه علوم در عصر ظهور، نه تنها سبب ارتقای فرهنگ عمومی و حذف «واسطه‌ها»^۲ و «فاصله‌ها»^۳ و در نتیجه، تحقق همبستگی جهانی می‌شود، بلکه پیشرفت فناوری علمی، فضا و کرات دیگر را نیز تسخیر و به این «دهکده» ملحق خواهد کرد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۶؛ معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۵۵.

۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ان قائمنا اذا قام مد الله لشيعتنا في اسماعهم و ابصارهم حتى لا يكون بينهم وبين القائم بریدیکامهم فيسمعون و ينظرون اليه و هو في مكانه» (روضه کافی، ج ۸، ص ۲۴۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶).

۳. امام صادق علیه السلام: «ان المؤمن في زمان القائم و هو بالمشرف سیری اخاه الذي في المغرب و كذا الذي في المغرب يرى اخاه الذي في المشرق» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۱).



در جامعه عصر ظهور، به برکت رشد چشمگیر علوم و پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژیکی، تحوّل شگرفی در عرصه زندگی و یکپارچگی جریان امور و سهولت ارتباطات و تعاملات اجتماعی پدید می‌آید؛ به گونه‌ای که بین آن حضرت و یارانش، پیکی نخواهد بود؛ او سخن می‌گوید و آنان هر جا که باشند، وی را می‌بینند و صدایش را می‌شنوند؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يَكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي مَكَانِهِ»؛ هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، خداوند چنان گوش و چشم شیعیان ما را تقویت می‌کند که میان آن‌ها و قائم علیه السلام نامه‌رسانی نخواهد بود؛ او با آن‌ها سخن می‌گوید و آن‌ها سخنش را می‌شنوند و او را می‌بینند، در حالی که او در مکان خویش است.

همچنین آن حضرت فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدُكَ فِي كَفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَلَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ فَانْظُرْ إِلَى كَفِّكَ وَاعْمَلْ بِمَا فِيهِ»؛ هنگامی که قائم، قیام کند، در کشورهای روی زمین کسانی را برمی‌انگیزد، در هر سرزمین یک نفر را؛ و به او می‌گوید: فرمان تو در کف دست تو است؛ هرگاه کاری برای تو پیش آمد که آن را نفهمیدی و ندانستی چگونه در آن حکم کنی، به کف خود بنگر و به آنچه در آن (مکتوب) است، عمل کن!

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱؛ منتخب الانوار المضيئة، ص ۳۵۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۲. الغيبة نعمانی، ص ۳۱۹.



این جهش علمی، فراگیر و همه‌جانبه است؛ به گونه‌ای که عرصه‌های مختلف زندگی اعم از دانش احکام دین^۱، بهداشت عمومی^۲، توسعه و عمران^۳ و... را در بر می‌گیرد.

۱. در حوزه احکام و مسائل شرعی، همگان صاحب‌نظر می‌شوند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «تَوَتَوَّنَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ حَتَّى إِنَّ الْمَرْأَةَ لَتَقْضِي فِي بَيْتِهَا بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ»؛ در زمان ظهور، دانش و بینشی ارزانی می‌شود که زنان در خانه‌ها بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر قضاوت می‌کنند (الغیبة نعمانی، ص ۲۳۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲).

۲. در عرصه بهداشت و درمان، به برکت پیشرفت شگفت‌انگیز دانش پزشکی، بیماری‌ها ریشه‌کن شده، وضعیت جسمی و بهداشت مردم متحول می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّا قَامَ الْقَائِمُ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْ كُلِّ مُؤْمِنٍ الْعَمَاءَةَ»؛ چون قائم قیام کند، خداوند از هر مؤمنی بیماری نقص و آفت را دور ساخته، تندرستی و توانایی را به او بازمی‌گرداند» (الغیبة نعمانی، ص ۳۱۷). همچنین در اثر پیشرفت علوم پزشکی و بهبود بهداشت عمومی، عمر مردم بسیار طولانی می‌شود. مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَاسْتَعْتَى الْعِبَادُ عَن ضَوْءِ الشَّمْسِ وَذَهَبَتِ الظُّلَمَةُ وَيَعْمُرُ الرَّجُلُ فِي مَلِكِهِ حَتَّى يُولَدَ لَهُ أَلْفٌ ذَكَرٍ لَا تُؤَلَّدُ فِيهِمْ أُنْثَى»؛ هنگامی که قائم ما ظهور فرماید، زمین از نور پروردگارش منور گردد، چنان‌که مردم از روشنی خورشید بی‌نیاز گردند و تاریکی ناپدید شود؛ و در سلطنت آن حضرت، مردی آن قدر عمر کند که هزار فرزند پسر پی‌درپی از او به وجود آید که در میان فرزندانش دختری متولد نشده باشد (الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۱؛ الغیبة طوسی، ص ۴۶۸).

۳. نمونه‌ای از توسعه ساخت‌وسازها در آن عصر، این سخن امام صادق علیه السلام است که درباره بنای مسجد بزرگ کوفه به عنوان مرکز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «إِنَّا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ بَنَى فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدًا لَهُ أَلْفُ بَابٍ وَانْتَصَلَتْ بِيُوتِ الْكُوفَةِ بِبَهْرٍ كَثْرًا وَلَا وَالْحَبِيرةَ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَعْلَةٍ سَفَوَاءٍ يَرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يَدْرِكُهَا»؛ هنگامی که قائم آل پیامبر علیه السلام قیام کند، در پشت کوفه (منطقه نجف اشرف) مسجدی می‌سازد که هزار در ورودی دارد؛ و شهر کوفه چنان توسعه می‌یابد که خانه‌های آن به رود فرات در کربلا و «حیره» متصل می‌شود، به گونه‌ای که مردی در روز جمعه سوار استر تندرو می‌شود تا خود را به نماز برساند، ولی به نماز نمی‌رسد» (الغیبة طوسی، ص ۴۶۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰).



۵. شکوفایی اخلاقی و تربیتی

همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه جهات اسوه حسنه و نماد اخلاق نیکو است، منش اخلاقی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه نیز تجسم اخلاق نیک است. جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي إِسْمُهُ إِسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَخُلُقًا»؛ مهدی از فرزندان من است، نام او همانم من و کنیه او مانند کنیه من است؛ او از جهت خلق (خلقت ظاهری و جسمانی) و خلق (خصلت‌ها و صفات باطنی) شبیه‌ترین افراد به من است.

در سخن دیگر فرمود: «أَشْبَهُ النَّاسِ بِي»؛ شبیه‌ترین مردم به من است. نیز فرمود: «أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَأَقْوَالِهِ وَأَفْعَالِهِ»؛ شبیه‌ترین مردم به من در قیافه و گفتار و رفتار است.

احمد بن اسحاق قمی می‌گوید از امام عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّىٰ أَرَانِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي مَا أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خُلُقًا وَخُلُقًا يَحْفَظُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ فِي غَيْبَتِهِ وَيُظْهِرُهُ فِيمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا»؛ سپاس از آن خدایی که مرا از دنیا نبرد تا آن‌که جانشین مرا به من نشان داد! او از نظر آفرینش و اخلاق، شبیه‌ترین

۱. الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص ۱۲۰؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۶؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۲۴.

۲. کفایة الأثر، ص ۱۲۱.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۷.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۰۸؛ کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۹۵.



مردم به رسول خداست. خدای تعالی او را در غیبتش حفظ فرماید؛ سپس او را آشکار کند و او زمین را پر از عدل و داد فرماید، همچنان که مملو از جور و ستم شده باشد.

امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَيِّدًا وَسَيُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِأَسْرَتَيْكُمْ يَشْبَهُهُ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ»؛ این فرزندم سرور و آقاست؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را این گونه نام گذاری کرده است؛ و به زودی از نسل او مردی که همان پیامبر شما است، متولد خواهد شد که در صورت و سیرت، شبیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. در روایات دیگر نیز آمده است: «أشبهه الناس برسول الله ﷺ»؛ شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله (در سیرت و صورت و زیبایی و جمال) است.

۶. فراگیر شدن امنیت

در عصر ظهور، فرد فرد انسان‌ها از همه اقوام و ملل، بدون هیچ گونه تبعیضی، در سایه حکومت عدل مهدوی، احساس امنیت می‌کنند و بساط ستمگری، خون‌ریزی، ترور، وحشت، تجاوز و... برچیده می‌شود؛ به گونه‌ای که نه تنها بشر بلکه تمام ساکنان زمین و جنبندگان، از نعمت شیرین امنیت برخوردار می‌شوند.

ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که ایشان فرمود:

۱. الغیبة نعمانی، ص ۲۱۴. در نقل شیخ طوسی، این گونه آمده است: «فیشبهه فی الخلق والخلق»؛ پس در صورت و سیرت، شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله است (الغیبة طوسی، ص ۱۹۰).
۲. الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر علیه السلام، ص ۱۴۸.



«يَأْوِي إِلَى الْمَهْدِيِّ أُمَّتُهُ كَمَا تَأْوِي النَّحْلُ إِلَى يَعْسُوبِهَا يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا حَتَّى يَكُونَ النَّاسُ عَلَى مِثْلِ أَمْرِهِمْ الْأَوَّلِ لَا يَوْقُظُ نَائِمًا وَلَا يَرِيْقُ دَمًا»؛^۱ امت اسلامی به مهدی علیه السلام مهر می‌ورزند و به سویش پناه می‌برند، چنان‌که زنبوران عسل به سوی ملکه خود پناه می‌برند. عدالت را در پهنه گیتی می‌گستراند و صفا و صمیمیت صدر اسلام را به آنها باز می‌گرداند؛ خفته‌ای را بیدار نمی‌کند تا مزاحم آسایش کسی شود؛ و خونی را به ناحق نمی‌ریزد.

امیر مؤمنان علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«لَوْ قَدَّ قَامَرٌ قَائِمًا لَا نُزِلَتْ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَلَا أُخْرِجَتِ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَلَذَهَبَتِ الشَّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ وَاصْطَلَحَتِ السَّبَاعُ وَالْبَهَائِمُ حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى النَّبَاتِ وَعَلَى رَأْسِهَا زِينَتُهَا لَا يَهِيْجُهَا سَبْعٌ وَلَا تَخَافُهُ»؛^۲ چون قائم ما قیام کند، کینه‌ها از دل‌ها بیرون رود و حتی درندگان نیز با هم سازگاری کنند؛ امنیت چنان فراگیر شود که زنی همراه با زیورآلات خود، از عراق تا شام سفر کند، بدون این‌که هیچ دغدغه و نگرانی از خطر داشته باشد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ وَأَمِنَتْ بِهِ السُّبُلُ»؛^۳ آن‌گاه که قائم قیام کند، به عدالت حکم راند؛ و در زمان او، ستم رخت بر بندد و به واسطه او، راه‌ها ایمن شود.

۱. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۷۱.

۲. الخصال، ص ۶۲۶؛ تحف العقول، ص ۱۱۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶.

۳. اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۴۶۲؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲،



۷. استخراج معادن و منابع طبیعی

خداوند منان، بسیاری از ثروت‌ها و مواد لازم برای زندگی انسان را در معادن و گنج‌های نهفته در درون زمین قرار داده است. شناسایی این معادن و منابع زیرزمینی و استخراج و بهره‌برداری از آن برای دستیابی به خودکفایی و رفاه در جامعه بشری، امری ضروری است. این معادن و مواد دیگری که برای بشر امروزی شناخته شده نیست، در دوران ظهور، شناسایی و بهره‌برداری می‌شوند.

بهره‌برداری از منابع بیکران معادن طبیعی و زیرزمینی، نقش اساسی در سامان دادن امور زندگی مردم دارد. اکتشاف و استخراج معادن و گنج‌ها سبب فزونی پول و ثروت شده، شرایط زندگی مردم متحول می‌شود. دولت مهدوی، با استفاده از این بخش از منابع، بخش‌هایی از زندگی جامعه را مدیریت می‌کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَيُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ وَمَعَادِنَهَا»؛ خداوند برای او (حضرت

قائم عجل الله فرجه) گنج‌ها و معادن نهفته در زمین را آشکار می‌سازد.

امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه فرمود:

«وَتُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كَبِدِهَا وَتُلْقِي إِلَيْهِ سِامًا مَقَالِيدَهَا فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلُ

السَّيْرَةِ»^۱؛ زمین گنجینه‌های نهفته در اعماق خویش را برای وی برون

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲. نهج البلاغه، ص ۱۹۶.



اندازد، و کلیدهای خویش را از در آشتی تسلیم او سازد؛ پس روش عادلانه را به شما بنمایاند.

در دوران ظهور و تکامل علم و عقل انسان با هدایت و اشراف حضرت مهدی علیه السلام، بسیاری از منابع زیرزمینی - که به دلیل محدودیت دانش بشر کنونی و آینده، ناشناخته است - کشف و استخراج می‌شود و با شیوه‌ها و روش‌های اصولی و درست برای رفاه جامعه آن روز، به کار گرفته می‌شود. چنان‌که امام کاظم علیه السلام از آشکار شدن تمامی منابع زمین در دوران ظهور خبر داده است: «تَظْهَرُ لَهُ كُنُوزُ الْأَرْضِ»؛ برای او (قائم علیه السلام) گنج‌های پنهان زمین، آشکار می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا حَرَّمَ عَلَيَّ كُلِّ ذِي كَنْزٍ كَنْزَهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَيَسْتَعِينَ بِهِ عَلَيَّ عَدُوَّهُ»^۱؛ چون قائم ما قیام کند، هر گنجی را بر صاحب آن، حرام می‌کند تا آن را به خدمت او آورد و او آن گنج را در راه مبارزه با دشمنان، به کار خواهد بست.

۸. توسعه کشاورزی

با توجه به این‌که کشاورزی و محصولات طبیعی، پایه و اساس اقتصاد بشر شمرده می‌شود، در عصر ظهور، صنعت کشت و بهره‌برداری بهینه از منابع کشاورزی، پیشرفت فوق‌العاده می‌کند؛ به گونه‌ای که برداشت محصول، چندین برابر می‌شود.

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۱۱۶۵.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۷؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۴۸؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۲.



در نظام مهدوی، با رونق کشاورزی و به‌کارگیری ابزار فوق‌پیشرفته کاشت و برداشت، مواد غذایی در جامعه فراوان می‌شود و دگرگونی شگفت‌انگیزی در عرصه زندگی پدید می‌آید.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره رونق فوق‌العاده کشاورزی و فزونی محصولات در عصر ظهور، فرمود:

«يَبْعَثُ الْمَهْدِيُّ إِلَى أَمْرَائِهِ بِسَائِرِ الْأَمْصَارِ بِالْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ... وَيَذْهَبُ الشَّرُّ وَيَقَى الْخَيْرَ وَيَزْرَعُ الْإِنْسَانُ مُدًّا يَخْرُجُ لَهُ سَبْعِمِائَةَ مُدًّا»؛ مهدی به فرمانداران خود در شهرهای مختلف دستور می‌دهد که با مردم رفتار عادلانه داشته باشند...؛ در آن روزگار، شر به کلی از بین می‌رود و خیر ماندگار می‌شود. مردم یک مُد می‌کارند و هفتصد مُد برداشت می‌کنند.

ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فراوانی نعمت و محصول در زمان ظهور حضرت مهدی فرمود: «يُرْسَلُ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَلَا تَدْعُ الْأَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتِهَا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ»؛^۲ (در زمان ظهور) باران‌های فراوانی از آسمان فرو می‌ریزد و زمین گیاهانش را بیرون می‌دهد.

همچنین امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«لَوْ قَدَّ قَامَرٌ قَائِمُنَا لَا نَزَلَتْ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَلَا أَخْرَجَتْ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا»؛^۳ هرگاه قائم ما قیام کند، آسمان بارانش را فرو می‌ریزد و زمین گیاهانش را بیرون می‌آورد.

۱. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب علیه السلام، ج ۲، ص ۳۶۱؛ شرح احقاق الحق، ج ۲۹، ص ۴۴۱.

۲. كشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۷۳؛ الملاحم و الفتن، ص ۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۷.

۳. الخصال، ج ۲، ص ۶۲۶؛ تحف العقول، ص ۱۱۵.



در زمان ظهور، به برکت وجود حضرت مهدی، همه برکات زمینی و آسمانی سرازیر می‌شود، چشمه‌ها جاری، آب‌ها فروان و ثروت‌های نهان، پدیدار می‌شود: «وَتَزِيدُ الْمِيَاهُ فِي دَوْلَتِهِ وَتَمُدُّ الْأَنْهَارُ وَتُضْعِفُ الْأَرْضُ أَكْلَهَا وَتَسْتَخْرِجُ الْكُنُوزَ»؛ در دولت امام مهدی، آب‌ها زیاد و نهرها امتداد می‌یابد؛ و زمین خوردنی‌هایش را دوچندان ظاهر می‌کند؛ و همه گنج‌های پنهان استخراج می‌شود.^۲

۹. رفاه عمومی

یکی از کارکردهای مهم نظام مهدوی در عرصه اقتصاد، فقرزدایی و توسعه رفاه فراگیر است، تا جایی که در جامعه عصر ظهور، کسی به عنوان نیازمند یافت نمی‌شود. شیوه مبارزه حضرت مهدی با فقر، به گونه‌ای است که نه تنها نیاز مادی و معیشتی مردم را رفع می‌کند، بلکه روح بی‌نیازی و بلندطبعی را در افراد پدید می‌آورد؛ زیرا چه بسیارند انسان‌های ثروتمندی که طبعی گرسنه و روحی آزمند دارند و چه بسا انسان‌هایی که در عین فقر، از طبعی بزرگ و روحی غنی برخوردارند. مردم در عصر ظهور، هم از نداری‌رهایی می‌یابند و هم از غنای روحی برخوردار می‌شوند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

«إِذَا خَرَجَ الْمَهْدِيُّ أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى الْغِنَى فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ حَتَّى يَقُولَ الْمَهْدِيُّ: مَنْ يَرِيدُ الْمَالَ؟ فَلَا يَأْتِيهِ أَحَدٌ إِلَّا وَاحِدٌ يَقُولُ: أَنَا، فَيَقُولُ: أَحِثْ فَيَحِثُّ فَيَحْمِلُ عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى إِذَا

۱. منتخب الاثر في الامام الثاني عشر عليه السلام، ص ۴۷۲.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره کارکردهای نظام مهدوی، رک: قنبرعلی صمدی: سیره امام مهدی عليه السلام، ص ۷۰.



أَتَى أَقْصَى النَّاسِ، قَالَ، أَلَا أَرَانِي شَرَّ مِنْ هَاهُنَا، فَيَرْجِعُ فَيُرْدَهُ إِلَيْهِ فَيَقُولُ: خُذْ مَالَكَ، لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ^۱؛ زمانی که مهدی علیه السلام قیام کند، خداوند بی نیازی را در قلوب بندگان می افکند، تا آن حد که مهدی علیه السلام می گوید: چه کسی مال می خواهد؟ به جز یک تن، کسی برای گرفتن مال نمی آید. او می گوید: من می خواهم. آن گاه حضرت به او می گوید: بردار! او هم مقداری مال برمی دارد و بر پشت خود حمل می کند و راه می افتد تا این که به آخر جمعیت می رسد، آن جا با خود می گوید من از همه این ها حریص تر بودم. پس باز می گردد و مال را به حضرت باز می گرداند و می گوید من نیازی به این مال ندارم.

امام باقر علیه السلام فرمود:

« إِذَا قَامَ الْقَائِمُ... فَحِينَئِذٍ تَطْهَرُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا وَتُبْدِي بَرَكَاتِهَا فَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِمَوْضِعِهِ وَلَا لِبِرِّهِ لِشُمُولِ الْغِنَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ^۲؛ چون حضرت قائم علیه السلام قیام کند، در آن روز زمین گنج های خود را ظاهر سازد و همه برکات خویش را آشکار نماید؛ به گونه ای که کسی از شما موردی برای انفاق و صدقه و کمک مالی نمی یابد؛ زیرا همه مؤمنان، بی نیاز و توانگر خواهند شد.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَاسْتَغْنَى الْعِبَادُ عَنِ صَوِّءِ الشَّمْسِ... وَيَطْلُبُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ مَنْ يَصِلُهُ بِمَالِهِ وَيَأْخُذُ مِنْ زَكَاتِهِ لَا يُوْجَدُ أَحَدٌ يَقْبَلُ مِنْهُ ذَلِكَ اسْتغْنَى النَّاسُ بِمَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^۳؛ زمانی که

۱. الملاحم و الفتن، ص ۱۵۰.

۲. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۳. همان.



قائم ما ظهور کند، زمین با نور خدای روشن شود...؛ و شخصی از شما به جست‌وجوی فردی می‌گردد که مال زکات را بگیرد، ولی کسی را نمی‌یابد که آن را بپذیرد. در آن روزگار، مردمان همگی با فراوانی نعمت‌های الهی، بی‌نیاز می‌گردند.

از این گونه روایات، استفاده می‌شود که در عصر ظهور، اموال و دارایی‌ها بیش از نیازمندی‌های جامعه است؛ به گونه‌ای که اموال از موارد مصرف بیشتر می‌شود. از این رو، دولت مهدوی، نه تنها کسری بودجه ندارد، بلکه درآمد آن بر بودجه‌اش فزونی پیدا می‌کند؛ زیرا به شخص نیازمند به اندازه‌ای مال و ثروت داده می‌شود که توان بردن آن را نداشته باشد. بدیهی است که با فزونی ثروت و بهبود وضع اقتصاد و معیشت مردم، فقر و تهیدستی از جامعه بشری ریشه‌کن می‌شود تا جایی که دارندگان زکات برای رساندن آن به نیازمند، به رنج می‌افتند.

۱۰. توزیع عادلانه ثروت

از کارکردهای اقتصادی مهم دیگر نظام مهدوی، توزیع عادلانه امکانات و اعطای اموال فراوان به همگان به طور یکسان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله سیره تقسیم یکسان اموال در میان مردم و شیوه مساوات حضرت مهدی عج را سبب نفوذ روح غنا و بی‌نیازی در قلوب مردم دانسته، فرمود: «يُقَسِّمُ الْمَالَ بِالسَّوِيَّةِ وَيَجْعَلُ اللَّهُ الْغِنَى فِي قُلُوبِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ مهدی عج مال و دارایی فراوانی را میان مردم به طور مساوی تقسیم می‌کند و خداوند در دل‌های آنان، روح استغنا و بی‌نیازی قرار می‌دهد.



امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِذَا قَامَ قَائِمٌ أَهْلَ الْبَيْتِ قَسَمَ بِالسَّوِيَةِ وَعَدَلَ فِي الرَّعِيَةِ»^۱؛ وقتی قائم خاندان ما

قیام کند، (اموال را) به تساوی تقسیم و میان خلق به عدالت رفتار می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

«... فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ مَهْدِينَا التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ مَنْ يَفْتَحُ حُصُونِ

الضَّلَالَةِ وَقَلَاعُهَا، يَقُومُ بِالذِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ جَوْرًا...»

أَرْحَمُهُمُ بِالرَّعِيَةِ وَأَعْدَلُهُمُ بِالسَّوِيَةِ»^۲؛ خدای عزوجل در آن هنگام، مهدی ما که

نهمین از نسل حسین علیه السلام است را می فرستد؛ کسی که دژهای گمراهی را

باز می کند...؛ او که از همه بیشتر به رعیت خود رحیم است و از همه

بیشتر به مساوات، عدالت را اجرا می کند.

ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَزَلْزَلٍ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ

عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ يَقْسِمُ

الْمَالَ صِحَاحًا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَمَا صِحَاحًا قَالَ السَّوِيَةُ بَيْنَ النَّاسِ»^۳؛ شما را مژده به ظهور

مهدی می دهم که به هنگام انقلاب احوال مردم و اوضاع متزلزل، قیام کند و

زمین را پر از عدل و داد نماید، چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. ساکنان

آسمان و زمین از حکومت او راضی خواهند بود؛ و علی السویه اموال را

میان مردم قسمت کند.

۱. الغيبة نعمانی، ص ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۷.

۳. كشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۷۱.



عبدالله مسعود می گوید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا لَيْلَةٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي... يَمْلُؤُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَيَقْسِمُ الْمَالَ بِالسَّوِيَةِ وَيَجْعَلُ اللَّهُ الْغِنَى فِي قُلُوبِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ اگر از عمر دنیا جز یک شب نماند، خداوند آن شب را چندان دراز گرداند تا مردی از اهل بیت من به حکومت رسد...؛ او زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد؛ و اموال را بالسویه میان مردم تقسیم کند و خداوند دل های امت مرا بی نیاز گرداند.

بنابراین توزیع عادلانه ثروت و رعایت مساوات در اعطای اموال به مردم، مهم ترین اصل در شیوه مدیریت اقتصادی نظام مهدوی شمرده می شود. با مدیریت صحیح ثروت و امکانات و توزیع عادلانه آن در میان عموم مردم، همگان از نعمت دارایی و فراوانی بهره مند می شوند. طبیعی است که این رویه، سبب اجرای عدالت و ریشه کن شدن فقر در سطح جامعه می شود و فاصله های طبقاتی را از بین می برد.

از این نظر، حضرت مهدی عجل الله فرجه تنها فرمانروایی است که با ایجاد رأفت و رحمت در قلوب مردم و اعطای مساوی اموال به آنان، فقر را در سراسر جهان ریشه کن و روح بی نیازی را در جامعه حکم فرما می کند؛ از این رو، هیچ کسی به سبب دارایی و اموال، بر دیگری اظهار برتری و تفاخر نمی کند: «وَأَلْقَى الرَّأْفَةَ وَالرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَيَقْتَسِمُونَ بِالسَّوِيَةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ



وَلَا يَعْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا^۱؛ رأفت و رحمت را بین مردم می افکند. پس نسبت به یکدیگر مواسات خواهند داشت و مال را به تساوی تقسیم می کنند. بدین سبب، فقیر بی نیاز می شود و فاصله طبقاتی توانگر و ضعیف از جامعه رخت برمی بندد.

۱۱. بخشش های کریمانه

در بخش مدیریت امور معیشتی مردم، کارکرد دولت مهدوی، اعطای اموال فراوان به همگان و بی نیازی افراد جامعه است. رسول خدا ﷺ در این باره فرمود:

«أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ ﷺ يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي... يَا مَرْمَنَادِيَا يَنَادِي يَقُولُ مَنْ لَهُ فِي الْمَالِ حَاجَةٌ؟ فَمَا يَقُومُ مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ يَقُولُ: أَنَا فَيَقُولُ: أَتِ السَّدَانَ يَعْنِي الْخَازِنَ فَقُلْ لَهُ إِنَّ الْمَهْدِيَّ يَا مُرْكُ أَنْ تُعْطِيَنِي مَا لَا يَقُولُ لَهُ أَحْتُ حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ فِي حَجْرِهِ وَأَبْرَزَهُ نَدِمَ فَيَقُولُ كُنْتُ أَجْشَعُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ نَفْسًا أَعْجَزَ عَمَّا وَسِعَهُمْ فَيُرْدُهُ وَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ فَيَقَالُ لَهُ إِنَّا لَأَنَا خُذْ شَيْئًا أَعْطَيْنَاهُ^۲؛ شما را به آمدن مهدی ﷺ مژده می دهم، او در میان امت من برانگیخته می شود...؛ دستور می دهد که به همگان اعلان کند چه کسی به مال نیاز دارد؟ در آن میان، فقط یک مرد برخاسته، می گوید: منم که نیازمند می باشم. اعلان کننده به وی می گوید: برو نزد خزینه دار و بگو مهدی ﷺ دستور داده که به من مال دهی. خزینه دار پول بسیاری در دامن او ریخته و می گوید: بردار! ولی او از حملش عاجز

۱. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب ﷺ، ج ۲، ص ۲۴۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۵؛ معجم احادیث الإمام المهدي ﷺ، ج ۵، ص ۲۰۰.

۲. كشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۲.



می‌ماند و پشیمان می‌شود. با خود می‌گوید: من از لحاظ نیروی بدنی بسیار قوی هستم و با این وصف، از بردن این اموال و پول‌ها ناتوانم و آن را نمی‌پذیرد. ولی به او گفته می‌شود: چیزی را که ما به کسی دادیم، پس نمی‌گیریم.

جمع‌بندی

حاصل سخن آن‌که در میان نظریات طرح‌شده درباره آینده تاریخ، جز قرآن کریم، هیچ مکتب و اندیشه دیگری نتوانسته است طرح جامع و سعادت‌آفرینی که پاسخگوی نیازهای مادی و معنوی انسان باشد، عرضه کند. از این‌رو، آموزه قرآنی مهدویت، تنها نظریه کارآمد، عدالت‌گرا و جهان‌شمولی است که بر اساس شناخت درست از انسان و نیازهای وی، دنیای فردا را به بهترین وجه ممکن برای بشریت ترسیم کرده و آرمان‌های متعالی انسانی را سرلوحه کار خود قرار داده است. به همین دلیل، تنها گزینه سعادت‌آفرین برای بشریت، رو کردن به این ایده نجات‌بخش الهی است؛ و این رویکرد نه به معنای انتخاب یک گزینه در برابر سایر گزینه‌ها، بلکه به معنای تنها راه است.^۱

بر این اساس، جمع‌بندی مطالب یادشده را می‌توان این گونه برشمرد: آینده‌نگری تاریخ، نگاهی کلی به سرنوشت نوع بشر در آینده و کشف افق‌های فراسوی تاریخ است. شناخت آینده، نیازمند طرح مفروضات و

۱. چنان‌که در زیارت در ماه شعبان خطاب به امام عصر علیه السلام چنین آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ اللَّهِ الْأَنبِيَّ مَنْ سَأَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ» (بلد الأمين، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۹۸).



پیش‌نیازهایی است که در فهم و تحلیل روند تاریخ و نظام‌مندسازی مطالعات آینده‌نگر، نقش اساسی دارد.

قرآن کریم مهم‌ترین منبع دینی و اسلامی است که در فرایند آینده‌نگری تاریخ، دارای نگرش خاص و اسلوب روشمند مبتنی بر اصول علمی است که می‌تواند مبنای نظریه آینده‌نگر اسلامی محسوب شود. از این‌رو، آینده‌نگری اسلامی و قرآنی، نگاهی روشن و جامع به آینده، بر اساس پیش‌گویی‌های وحیانی آیات قرآن کریم است.

با تأمل در آیات قرآنی، به دست می‌آید که در نگرش توحیدی قرآن، حرکت آینده تاریخ صرفاً بر محور حاکمیت اراده الهی، قابل تفسیر است؛ و این اصل، مهم‌ترین پیش‌فرض در آینده‌نگری دینی است و مبنای تحلیل آینده تاریخ به شمار می‌رود.

در نگاه توحیدی قرآن، اعتقاد به حاکمیت اراده تکوینی الهی، به عنوان عامل اصلی حرکت تاریخ، از مهم‌ترین اصول آینده‌نگری قرآنی است؛ و این باور از شعبه‌های اصل توحید و اعتقاد به خالقیت و ربوبیت خداوند متعال ناشی می‌شود.

از نظرگاه قرآن کریم، سیر کلی تاریخ، دارای غایت و هدفی حکیمانه است که به تدریج به سوی هدفی رو به تکامل، حرکت می‌کند.

از دیدگاه قرآن، حوادث و رخدادهای تاریخ، قانون‌مند بوده و به صورت نظام‌یافته از اصول و قواعد علمی خاصی تبعیت می‌کند.



از منظر قرآن، چگونگی آینده و تغییر و تحول آن، از قواعد و روش‌هایی متأثر است که در آیات متعدد در قالب سنت‌های حاکم بر جریان آینده، بیان شده است.

از نظر قرآن، یکی از سنت‌های حاکم بر سرنوشت‌ها، سنت تغییر و ایجاد دگرگونی در زندگی ملت‌ها است. سنت تغییر، از جمله سنت‌های مشروطی است که در مقام بیان عوامل واقعی بقای تمدن‌ها و حکومت‌ها در جوامع بشری است؛ و بر اساس آن، تغییرات اجتماعی و تمدنی و چگونگی آن، تابع نوع عملکرد جوامع است.

تاریخ در عین آن‌که با یک سلسله نوامیس قطعی و تخلف‌ناپذیر اداره می‌شود، به هیچ وجه نقش انسان را نفی نمی‌کند، بلکه هماهنگ با اراده و آزادی و اختیار انسان‌ها است.

قرآن آینده را یک امر بسته و ثابت نمی‌داند، بلکه از دیدگاه قرآن، آینده امری متغیر و پویا است که از عوامل متعددی به‌خصوص اراده انسانی، تأثیر می‌پذیرد.

آیات قرآن، ضمن این‌که هرگونه تحول بنیادین و تبدیل سرنوشت جامعه را به خدا نسبت داده است و علت تامه آن را خدا ذکر می‌کند، تعلق اراده الهی به وقوع این تحولات را به تحقق مقدمات و زمینه‌های آن از سوی انسان، مشروط می‌داند.

چگونگی تغییر و تحولات آینده، ارتباط مستقیم با نحوه تعامل مثبت یا منفی جوامع انسانی در رویکرد به آینده دارد؛ به هر میزان نقش‌آفرینی مثبت



جوامع انسانی بیشتر تر باشد، آینده تاریخ، چشم‌انداز روشن و پرثمرتری خواهد داشت.

پیش‌گویی‌های و حیانی قرآن، از حاکمیت مطلق آیین اسلام و جهان‌گیر شدن آن در آینده تاریخ، خبر داده است. بر اساس این بشارت‌های قرآنی، پیروزی مؤمنان بر کافران، و مستضعفان بر مستکبران و ظالمان، از سنت‌های قطعی معطوف به آینده است.

براساس آیات قرآن، رخداد ظهور حضرت مهدی و تحقق جامعه ایده‌آل اسلامی در پایان تاریخ، یک وعده حتمی و اجتناب‌ناپذیر است که جامعه بشری در یک فرایند رشد تدریجی، خود را ناگزیر از توجه به آن خواهد دانست؛ و این وعده تخلف‌ناپذیر الهی - که در قرآن بدان تصریح شده است - به وقوع خواهد پیوست.

از دیدگاه قرآن، ایده مهدویت و ظهور منجی موعود الهی، محور همه تغییرات مصلحانه رو به آینده است که می‌باید به عنوان تنها الگوی نجات و صلاح و فلاح جامعه انسانی، مورد توجه مصلحان جوامع بشری - به‌ویژه جامعه منتظر اسلامی و شیعی - قرار گیرد و بایسته‌های تحقق این ایده حیات‌بخش را در دستور کار خود قرار دهند.

براساس آیات و روایات، پدیده ظهور، ارتباط مستقیم با اراده و خواست جمعی دارد؛ زیرا هدیه ظهور، چیزی نیست که خداوند آن را علی‌رغم نبود شرایط، بر جامعه بشری تحمیل کند؛ بلکه می‌باید جامعه بشری از سر شعور و آگاهی و با میل و انتخاب، اهمیت و ضرورت چنین



تحوّلی را درک کند و باید زمینه‌های چنین تغییری را فراهم نماید تا وعده الهی تحقق یابد.

در نگاه تطبیقی و مقایسه‌ای به دیدگاه قرآن و نظریات فرجام‌شناسانه معاصر، روشن می‌شود که پیش‌گویی‌ها و آینده‌نگری قرآن به دلیل اتکا به منبع غیبی، دارای جامعیت، اصالت و ویژگی‌های منحصر به فردی است که نظریه آینده‌نگری قرآن را از آینده‌نگری‌های مبتنی بر دیدگاه‌های متضاد بشری، متمایز می‌کند.

آینده‌نگری مبتنی بر تفکر حصرگرایانه انسان‌شناختی معاصر، فارغ از اشکالات ساختاری، عدم توجه به گستره روابط انسان در مطالعات آینده‌نگرانه است. از این نظر، مهم‌ترین ضعف نظریات آینده فرجام‌شناسانه مبتنی بر جهان‌بینی اومانستی لیبرال، غفلت از جایگاه و نیازهای اساسی انسان و توجه انحصاری به حیثیت مادی و عرضی وی و چشم‌پوشی از دیگر جنبه‌های معنوی و متعالی وجود او است. نتیجه طبیعی چنین رویکردی، تنزل جامعه انسانی و عطف توجه حکومت به تأمین حداکثر نیازهای مادی و طبیعی وی است. به همین دلیل، این رویکرد به دلیل تضاد جدی با ساختار آفرینش انسان و سیر حرکت تاریخ، به بن‌بست خواهد رسید؛ در حالی که آینده‌نگری اسلامی، به مبانی مستحکم علمی، متکی است و با نگاه جامع به شخصیت و نیازهای متعالی انسان، چشم‌انداز آینده تاریخ را هماهنگ با اقتضائات فطری و سنت‌های تغییرناپذیر حاکم بر تاریخ، ترسیم کرده است.

منابع

- قرآن كريم.
- ابن بابويه القمي، علي بن الحسين (متوفى ٣٢٩ هـ.ق): الامامة و التبصرة من الحيرة، مدرسة امام مهدي، قم، چاپ اول، ١٤٠٤ هـ.ق - ١٣٦٣ هـ.ش.
- ابن شهر آشوب، ابى عبدالله محمد (متوفى ٥٨٨ هـ.ق): مناقب آل ابى طالب، تحقيق، تصحيح، شرح و مقابلة لجنة من أساتذة، المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف، ١٣٧٦ هـ.ق - ١٩٥٦ م.
- ابن فتال نيشابورى، محمد (شهادت ٥٠٨ هـ.ق): روضة الواعظين، تحقيق سيد محمد مهدي و سيد حسن خراسان، انتشارات الرضى، قم، بى تا.
- ابن كثير، الإمام الحافظ عماد الدين أبوالفداء (متوفى ٧٧٤ هـ.ق): تفسير القرآن العظيم، تحقيق و تقديم يوسف عبدالرحمن المرعشلى، دار المعرفة للطباعة و النشر - و التوزيع، بيروت، ١٤١٢ هـ.ق - ١٩٩٢ م.
- ابن ماجه، ابى عبدالله محمد بن يزيد (٢٠٧-٢٧٥ هـ.ق): سنن ابن ماجه، تحقيق و ترقيم و تعليق محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، بى تا.
- احمد بن حنبل (متوفى ٢٤١ هـ.ق): مسند احمد، دار صادر، بيروت، بى تا.
- احمد حسين يعقوب: حقيقة الاعتقاد بالامام المهدي المنتظر ﷺ، چاپ اردن، ٢٠٠٠ م.
- اربلى، ابوالحسن، على بن عيسى بن ابى الفتح (متوفى ٦٩٣ هـ.ق): كشف الغمة فى معرفة الأئمة، دار الاضواء، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٥ هـ.ق - ١٩٨٥ م.
- اشپنگلر، اسوالد: فلسفه سياست، ترجمه هدايت الله فروهر، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران، ١٣٦٩.
- آمدى، عبدالواحد بن محمد تمیمی: غرر الحكم و درر الكلم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم، ١٣٦٦ هـ.ش.



- بحرانی، سیدهاشم (متوفای ۱۱۰۷ ه.ق): المحجة فیما نزل فی الحجّة، مؤسسة الوفا، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.
- غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام، تحقیق سیدعلی عاشور، بی جا، بی تا.
- برقی، أحمد بن محمد بن خالد (متوفای ۲۷۴ ه.ق): المحاسن، تحقیق، تصحیح و تعلیق السید جلال الدین الحسینی، دار الکتب الإسلامیة، طهران، ۱۳۷۰ ه.ق - ۱۳۳۰ ه.ش.
- بهشتی، محمد: ادیان و مهدویت، انتشارات بهمن، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۶۱ ه.ش.
- پایا، علی: ملاحظاتی شتابزده در باب معرفت‌شناسی آینده‌اندیشی، مجموعه مقالات و سخنرانی‌های نخستین کارگاه آینده‌اندیشی، مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور، وزارت آموزش، تحقیقات و فناوری، تهران، ۱۳۸۴ ه.ش.
- جرجانی، سیدشرف علی بن محمد (متوفای ۸۱۶ ق): کتاب التعریفات، ناصر خسرو، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ه.ش.
- جعفری، محمدتقی: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم.
- حائری قزوینی، سیدمهدی: سیمای حضرت مهدی در قرآن (ترجمه المحجة فی ما نزل فی القائم الحجّة)، نشر آفاق، چاپ اول، ۱۳۶۷ ه.ش.
- حرّانی، ابومحمد، الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة: تحف العقول عن آل الرسول، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق - ۱۳۶۳ ه.ش.
- حر عاملی، محمد، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، اعلمی، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۵ ه.ق.
- حکیمی، محمد: عصر زندگی و چگونگی آینده انسان و اسلام، بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۴ ه.ش.
- حکیمی، محمدرضا: خورشید مغرب، فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۱ ه.ش.
- حمیری عبدالله بن جعفر (متوفای ۲۰۰ ه.ق): قرب الاسناد، مؤسسة آل البيت لأحیاء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
- حییم، سلیمان: فرهنگ معاصر انگلیسی، فارسی، فرهنگ معاصر، چاپ ششم، ۱۳۷۸ ه.ش.
- خزاز، ابی‌القاسم، علی بن محمد بن علی القمی الرازی (متوفای ۴۰۰ ه.ق): کفایة الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، تحقیق سید عبداللطیف حسینی کوه کمری خوئی، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ ه.ق.
- خمینی، سید روح‌الله: صحیفه نور، مجموعه فرمایشات حضرت امام خمینی.



- دار قطنی، الحافظ علی بن عمر بن احمد بن مهدی (۳۰۶-۳۸۵ ه.ق.): العلل الواردة في الاحاديث النبوية، تحقيق محفوظ الرحمن زين الله السلفي، دار طيبة، الرياض، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه.ق.
- دبیرخانه دائمی اجلاس دوسالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی: بررسی نظریه‌های نجات و مبانی مهدویت، مجموعه مقالات سومین اجلاس، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- دبیرخانه دائمی اجلاس دوسالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی: جامعه ایده‌آل اسلامی و مبانی تمدن غرب، مجموعه مقالات، چاپ دوم، آبان‌ماه ۱۳۷۹.
- دوانی، علی: موعودی که جهان در انتظار اوست، دار العلم، چاپ دوم، ۱۳۴۹ ه.ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد: مفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دارالعلم الدار الشامیة، دمشق - بیروت، اول، ۱۴۱۲ ه.ق.
- رضوی، مسعود: پایان تاریخ - سقوط غرب و آغاز عصر سوم، انتشارات شفیعی، تهران، ۱۳۸۱.
- زبیدی، السید محمد مرتضی الحسینی واسطی حنفی: تاج العروس من جواهر القاموس تحقیق علی شیری، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ ه.ق - ۱۹۹۴ م.
- سبحانی، جعفر: رسائل و مقالات، جلد ۶، نرم افزار مجموعه آثار آیت‌الله جعفر سبحانی.
- سلیمان، کامل: روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور، نشر آفاق، تهران، ۱۳۸۱.
- سلیمیان، خدامراد: فرهنگ‌نامه مهدویت، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی، مرکز تخصصی مهدویت، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۳.
- سهرابی، فرامرز: مهدویت و فلسفه تاریخ، مؤسسه آینده روشن، قم، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- سیاح، احمد: فرهنگ دانشگاهی (عربی-فاسی)، تهران، نشر فرجام، ۱۳۸۳.
- سید ابن طاووس، رضی‌الدین علی بن موسی (متوفای ۶۶۴ ه.ق.): الملاحم والفتن (التشريف بالمتن فی التعریف بالفتن)، مؤسسه صاحب الأمر، اصفهان، اول، ۱۵ شعبان ۱۴۱۶ ه.ق.
- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، چاپخانه خیام، قم، ۱۴۰۰ ه.ق.
- شبر، سید عبدالله: الانوار اللمعة فی شرح الزيارة الجامعة، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
- الشریف الرضی (متوفای ۴۰۶ ه.ق.): المجازات النبوية، تحقیق و شرح طه محمد الزيتی، منشورات مكتبة بصیرتی، قم.
- شعیری، تاج‌الدین: جامع الأخبار، انتشارات رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه.ق.
- صدوق، محمد (متوفای ۳۸۱ ه.ق.): کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق علی‌اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۵ ه.ق - ۱۳۶۳ ه.ش.



- الأمالی، تحقیق مؤسسة البعثة للدراسات الاسلامیة، مركز الطباعة والنشر- فی مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه.ق.
- التوحید، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ ه.ق - ۱۳۵۷ ه.ش.
- صالحی الشامی، محمد بن یوسف (متوفای ۹۴۲ ه.ق): سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیرالعباد، تحقیق الشیخ عادل أحمد عبدالموجود، الشیخ علی محمد معوض، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق - ۱۹۹۳ م.
- صدر، سید محمدباقر: انسان مسئول و تاریخ ساز از دیدگاه قرآن، ترجمه محمد مهدی فولادوند، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۵۹.
- بحوث حول المهدي، تحقیق عبدالجبار شراره، مركز الغدير للدراسات الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه.ق.
- رهبری بر فراز قرون، (ترجمه بحوث حول المهدي)، تحقیق عبدالجبار شراره، ترجمه مصطفی شفیع، نشر موعود، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- سنت های تاریخ در قرآن، ترجمه سید جمال الدین موسوی اصفهانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- کلید شناخت فلسفه تاریخ در قرآن (بینش تاریخی شهید صدر)، میرزا محمد مهربانی، ۱۳۸۳.
- صفایی حائری، علی: تطهیر با جاری قرآن، انتشارات لیلۃ القدر، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- روش نقد، انتشارات لیلۃ القدر، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- صمدی قنبرعلی، سیره امام مهدی علیه السلام، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، قم، چاپ اول، پائیز ۱۳۹۳.
- طباطبایی، سید محمدحسین: المیزان فی تفسیرالقرآن، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۶.
- طبرانی، الحافظ، سلیمان ابن احمد (متوفای ۳۶۰ ه.ق): المعجم الاوسط، تحقیق قسم التحقیق بدار الحرمین، دارالحرمین للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ ه.ق - ۱۹۹۵ م.
- طبرسی، ابی منصور، احمد بن علی (متوفای ۵۸۸ ه.ق): الاحتجاج علی اهل اللجاج، تحقیق محمدباقر خراسانی، دار النعمان للطباعة و النشر، النجف الاشرف، ۱۳۸۶ ه.ق - ۱۹۶۶ م.
- طبرسی، امین الاسلام، ابی علی، فضل بن حسن بن فضل الطبرسی (متوفای ۵۴۸ ه.ق): اعلام الوری باعلام الهدی، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، ربیع الاول ۱۴۱۷ ه.ق.
- طوسی، ابی جعفر، محمد بن الحسن (۳۸۵ - ۴۶۰ ه.ق): الغیبة، تحقیق الشیخ عبادالله الطهرانی، الشیخ علی احمد ناصح، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، چاپ اول، شعبان ۱۴۱۱ ه.ق.



- عبدالرحمن عبدالمنعم، محمود: معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية، ١٤١٩ هـ.ق - ١٩٩٩ م.
- عميد، حسن: فرهنگ فارسی عميد، اميركبير، تهران، بيست و ششم، ١٣٨٢.
- عياشى، محمد بن مسعود بن السلمى السمرقندى (متوفى ٣٢٠ هـ.ق): تفسير العياشى، تصحيح و تعليق السيد هاشم الرسولى المحلاتى، كتابخانه علميه اسلاميه، طهران، بى تا.
- فرانسيس فوكوياما: فرجام تاريخ و آخرين انسان، ترجمه على رضا طيب، دفتر مطالعات سياسى و بين المللى، تهران، ١٣٧٢ هـ.ش.
- فيض كاشانى، محسن: تفسير صافى، مكتبة الصدر، تهران، ١٤١٦ هـ.ق - ١٣٧٤ هـ.ش.
- قاضى ابى حنيفه النعمان بن محمد التميمى المغربى (متوفى ٣٦٣ هـ.ق): شرح الاخبار فى فضائل الأئمة الاطهار، تحقيق السيد محمد الحسينى الجلالى، مؤسسة النشر - الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم، بى تا.
- قائمى، على: آينده از نظر ما و ديگران، انتشارات اميرى، تهران، بى تا.
- قرشى، باقر شريف: حياة الامام المهدي، مطبعة الامير، چاپ اول، ١٤١٧ هـ.ق ١٩٩٦ م.
- قبرى، آيت: شيعه و جهان فردا، پژوهشكده تحقيقات اسلامى، زمزم هدايت، قم، چاپ اول، ١٣٨٤.
- كتاب مقدس، انجمن پخش كتب مقدس.
- كلينى، ثقة الاسلام ابى جعفر، محمد بن يعقوب بن اسحاق الرازى (متوفى ٣٢٩ هـ.ق): الكافى، تحقيق على اكبر غفارى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، چاپ پنجم، ١٣٦٣ هـ.ش.
- كورانى، شيخ على عاملى: عصر الظهور، مكتب الإعلام الإسلامى، قم، چاپ اول، ١٤٠٨ هـ.ق.
- معجم أحاديث الإمام المهدي، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، چاپ اول، ١٤١١ هـ.ق.
- لاريجاني، محمدجواد: كاوش‌هاى نظرى در سياست خارجى، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، تهران، ١٣٧٤.
- متقى الهندى، علاء الدين على بن حسام الدين (متوفى ٩٧٥ هـ.ق): كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، تحقيق الشيخ حيانى، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٨٩ هـ.ق - ١٩٨٩ م.
- مجلسى، محمدباقر بن مولى محمدتقى (متوفى ١١١٠ هـ.ق): ملاذ الأخيار فى فهم تهذيب الأخبار، تحقيق و تصحيح سيدمهدى رجائى، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، قم - ايران، چاپ اول، ١٤٠٦ هـ.ق.
- بحار الانوار، تحقيق سيد هدايت الله مسترحمى، دارالأحياء التراث العربى، مؤسسة الوفاء، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ هـ.ق - ١٩٨٣ م.



- مرادخانی، احمد: سنت‌های اجتماعی در قرآن، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- مرعشی تستری، قاضی سید نورالله حسینی (متوفای ۱۰۱۹ ه.ق): شرح احقاق الحق و ازهاق الباطل، تحقیق و تعلیق السید شهاب‌الدین المرعشی النجفی (متوفای ۱۴۱۱ ه.ق)، مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی، قم، بی‌تا.
- مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین (متوفای ۱۴۱۱ ه.ق): شرح احقاق الحق، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶ ه.ق.
- مسعود، جبران: فرهنگ الفبایی الراءد، ترجمه رضا انزابی‌نژاد، انتشارات آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر، مشهد، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
- مشیری، مهشید: فرهنگ زبان فارسی الفبایی - قیاسی، سروش، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
- مصباح یزدی، محمدتقی: جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- مصطفوی، سیدحسن: التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰.
- مطهری، مرتضی: تکامل اجتماعی انسان، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۳ ه.ش.
- قیام و انقلاب مهدی، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۷ ه.ش.
- مجموعه آثار شهید مطهری، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۸ ه.ش.
- معموری، علی: نظریه سیاسی شهید صدر، انتشارات اشراق، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- معین، محمد: فرهنگ معین، ج ۱، چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۶۰.
- مقدم، احمد خلیل‌الله: تاریخ مستند ایران و جهان، انتشارات دژ، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- المنجد الابجدی، انتشارات وفا، بی‌تا.
- نعمانی، ابوزینب محمد بن ابراهیم (متوفای ۳۶۰ ه.ق): الغیبة، تحقیق فارس حسون کریم، انوار الهدی، قم، ۱۴۲۳ ه.ق.